جمال و جلال رو انقیتون و جالسین محفل انس پس
رو سلام مینهند و باداد میگویند و از او میشوند
پس قصد کعبه کوی او میکنند و توجه بر دی نیکوی او
می نمایند و الله اسماء چند یاد گرفته بزبان میرانند
و چندان کمال در آن نیست و اثر و ثمری بر آن مترتب
نه حال تدبر و تفکر کنید آن صفاتی که خداوند عالم
از برای معرفت خود قرار داده آیا قدیم است و عین
ذات خداوند عالم است یا آنکه حادث است و
مخلوق و غیر ذات قدیمه احدیه خداوندی اینکه تعدد
عینیت که عین ذات خداوندی باشد پس غیریت ثابت
همچنانکه رنگ تو و شکل تو که صفت تو است
غیر تو است و غیر خدا خلق خدا است و از برای
خلق مراتب و درجات است حال آیا باید آن
صفات اشرف و اکمل خلق باشند یا پست تر

و ما قصر خلق معلوم است که صفات خدا باید اشرف
خلق باشد و باجماع شیعه و سنی در میان خلق خداوند
عالم از محمد صلی الله علیه و آله اشرفی نیست و باجماع شیعه
از محمد و آل طیبین او سلام الله علیهم کسی اشرف و اکمل
نیست پس هیچ صفتی و اسمی و نوری و ظهوری از برای
خداوند عالم از آن بزرگواران بزرگتر نیست پس
ایشانند اسماء و صفات خداوند عالم و لازم نیست که
اسم همان حروف باشد که از دهان بیرون آید
که فرموده نحن والله الاسماء الحسنی التی امرکم الله
ان تدعوه بها یعنی مائیم آن اسمهای نیکوی خدا که شما را
امر فرموده که او را بآن اسمها بخوانید و اسم آن چیزیست
که هر وقت ذکر شود از آن معلوم شود پس هرگاه
تو توجه بامام علیه السلام نمودی پس میدانی جهت و
وجه خدا و طرف رو خدا را و معین میشود از برای تو

صفت خدا

صفت خدا و نور و ظهور و تجلی خدا پس معرفت
آن بزرگواران همان ~~است~~ همان است معرفت خداوند
عالم این است که فرموده بنا عرف الله و لولانا ما عرف الله
یعنی خداوند عالم بما شناخته میشود اگر ما نبودیم خدا را
عبادت کرده نمیشد و از این است که در زیارت ایشان
میخوانی السلام علی من عرفهم فقد عرف الله و من جهلهم
فقد جهل الله یعنی سلام بر کسی که هر کس ایشان را
شناخت خدا را شناخته و هر کس جاهل بایشان
باشد و ایشان را نشناسد خدا را نشناخته پس
معلوم شد که معرفت آن بزرگواران معرفت
خداوند عالم است بدون شک و شبهه و خالی از تعارف
و اغراق زیرا که خداوند عالم را دیگر معرفتی نیست
و معرفت او همین طور است پس واقعاً و حقیقةً
معرفت امام زمان معرفت خداوند عالم است

چه رسد به عارف با تمام گوینده لا اله الا الله است
نه غیر او پس تعجب مکن از آن احادیثی که وارد
شده که هر کس بگوید لا اله الا الله بهشت بر او
واجب میشود بعضی اهل ظاهر در آن احادیث
اشکال میکنند که یهود و نصاری و جمیع فرقه‌های
اسلام همه گوینده لا اله الا الله میباشند پس
تو حال فهمیدی که گفتن لا اله الا الله یعنی چه و دانستی
که لا اله الا الله گفتن و توحید کردن همان ولایت
آن بزرگوار است و یهود و نصاری و سایر منکران
آن بزرگواران از کدام سبیل بدان رسیده‌اند و او را
از جهت توحید کرده‌اند و آن بزرگواران سبیل خدا
و طریق و راه خدا اینست که در زیارت جامعه
میخوانی و من وحده قبل عنکم و من قصده توجه بکم هر کس
خدا را توحید کرده از شما پذیرفته و هر کس او را

قصد کند

لذتها نیست و از اکل و شرب و لباسهای فاخره متنعم
نمیبرد و جمیع اینها و مداومت بر اینها از برای ان
[illegible] و حلال است و حیوان است که همت
او در اکل و شرب است و از خوردن و آشامیدن
لذت میبرد والا انسان از اکل و شرب متنفر است
و اذیت میکشد و تمتع انسان در زیارت محبوب است
و مشاهده جمال دل آرای او و تحصیل قرب و رضای او
در تحصیل علم فوق علمها و کمالی فوق کمالها و از اینست که علما
هرگز از علم ملالت و کسالت نمیگیرند و چگونه از علم ملول
شوند و حال آنکه باعث قرب محبوب ایشان است و منکر
نیستم اکل و شرب در بهشت را ولی اینها حظ عوام بهشت است
و اسفل مقام آن و اعلی مقامات نعیم بهشت علم است
و مشاهده جمال روح بخش جانفزای محمد و آل طیبین طاهرین
آن بزرگوار و اولیاء مطهرین ایشان و فیض یابی و کامیابی

از انوار ایشان پس مؤمن باغی است از باغهای بهشت که در
آن است انواع و اقسام میوه‌های گوناگون بی‌نهایت
و نعمتهای جاویدانی ابد مدت پس بعد از آنکه خداوند آب
و خاک طینت علیین بهشت را آفرید از عکس آن خلق
فرمود آبی تلخ تر از صبر و حنظل و گندیده تر از جیفه در
نهایت شوری و بدمزگی و اینها همه در وصف آن آب
محض تشبیه است و الا تعریف و توصیف او ضایع
نتوان کرد زیرا که اگر جمیع دنیا پر از کره و بحر باشد و
آتش گرفته مشتعل شود بیک جمره از جمرات جهنم
نخواهد شد و ما بین آسمان و زمین پر از مردار گندیده
شود خانه کمترین بوی بدی از بوهای جهنم نخواهد بود و اگر
تمام این عالم را ظلمات فرا گیرد بطوریکه چشم چشم را
نه بیند بقدر یک ذره از ظلمات جهنم نخواهد بود
باری خداوند عالم خلق فرمود از ثقل و کس آن آب تلخ
گندیده

گندیده شور خاکی در نهایت ظلمت و تیره که و غایت
بدبو بود و قرار داد این آب و خاک را از طینت جهنم و جحیم
و سجین و اصل جمیع کفار و مشرکین و اشرار و منافقین
و هر کافری و منافقی و معاندی وادی است از وادیهای
جهنم و قطعه ایست از قطعه‌های جهنم اینست که خداوند
میفرماید وَإِنَّ جَهَنَّمَ لَمُحِيطَةٌ بِالْكَافِرِينَ یعنی بدرستیکه
جهنم فرا گرفته کافران را پس اگر تو آتشی را از شهری
بشهری نقل کنی هر جا بردی همان آتش است پس کافر
قطعه ایست از جهنم هر جا خواهد باشد خواه در دنیا
خواه در برزخ و خواه در قیامت و آخرت که از جهنم بیرون
نبوده که داخل آن شود و رسیده است در اخبار که درهای
جهنم از کفر و عداوت و ظلم و حقد و حسد و کبر و بخل
و امثال اینها و از هر عضوی از او زبانه از زبانه‌های جهنم آتش
که مشتعل است پس اگر زبان گناه او است که زبانه

اولیائکم الستم توالون اولیاء الله وتعادون اعداء
اعداء الله یعنی آیا نیستم پروردگار شما و محمد صلی الله
علیه و آله پیغمبر شما نیست و علی و یازده فرزند او و فاطمه صلوات الله
علیهم السلام اولیاء شما و ولی نعمتهای شما نیستند آیا
دوست نمیدارید اولیاء خدا را و دشمن نمیدارید اعداء
خدا را پس اول کسیکه آن دعوت را اجابت
نمود و بر جمیع اهل آن عرصه سبقت گرفت محمد و آل اطهار
آن بزرگوار بودند صلوات الله علیهم اجمعین بر حسب درجات
خود پس بعد از آن بزرگواران پیغمبران اجابت کردند
و از پیغمبران سایر مؤمنان قبول کردند بر حسب درجات
خود پس چون محمد و آل محمد علیهم السلام بر کل سبقت و پیشی
گرفتند خداوند عالم ایشانرا برتری و سروری داد بر جمیع اهل آن عرصه و
دعوت ایشان را با اهل آن عرصه که ذریها بودند خاصان درگاه ما
و مخصوصان قرب جوار ما و ایشانند آقا و مولا و سید

و امام

و مطاع بر کل شما و ایشانند حرف زننده زبان من و زبان
ترجمان من و دست توانای من و چشم بینای من و گوش شنوای من
و پوشانیده ایشانرا از حلهای عظمت و جلال و کبریائی
خود بنحوی که نور مقدس ایشان تمام ظاهر و باطن آن عرصه و
دلهای ایشانرا فرا گرفت پس چون دشمنان ایشان آن همه
آثار کبریا را دیدند گفتند چرا ایشانرا بر ما برتری و سر
بلندی باشد ایشان هم بشری هستند مانند ما و ما هم
بشری هستیم مانند ایشان و اگر ما نتوانیم دست
رسی داشته باشیم ایشانرا اذیت و فانی خواهیم نمود
و کسی نگوید که عبث و بیسبب چرا حسد بردند و باینطور
عداوت در دل گرفتند چرا که عرض میکنم لازم
ضدیت و ناجنسی همین است چنانکه در این دنیا هم
حقیقت آن بزرگواران را ندیده دانستند و بیسبب این همه
عداوتها کردند و حسدها بردند اینست که خداوند

میفرماید ام یحسدون الناس علی ما آتاهم الله من فضله فقد
آتینا آل ابراهیم الکتاب والحکمة والنبوة وآتیناهم ملکاً عظیماً
یا حسد میبرند بر محمد و آل محمد علیهم السلام که خداوند عالم عنایت
فرموده بایشان از فضل و کرم خود کتابی را که در آن است
تفصیل هر چیزی و حکم ربانی و فیض الهی بر کل ملک را
و پیغمبری و پادشاهی بر تمام هزار هزار عالم را عطا فرمودیم
بایشان ملک بزرگی را و هزار هزار عالم را مملوک و
بنده ایشان قرار دادیم که ذره از حکم محکم ایشان و فرمان
لازم الاذعان ایشان سرکشی و سرپیچی نتوانند نمود
پس دشمنان حسد بردند بر ایشان و در دل گرفتند
عداوت ایشان را بلکه اظهار عداوت کردند و عوض که
پروردگار را اگر نه چاره نبود که بر جنگ داد اطاعت محمد و آل محمد
پس کسی را از حکم تو سرپیچی نیست و اگر در این کار اختیار
با خدا باشد پس ما تمکین سلطنت و پادشاهی بایشان نمیدادیم

دادن

لام مبین و خزائن رب العالمین و ایشانند عند خدا زیرا
که عند خدا غیر خدا و خلق خداست و ایشانند اول خلق و آخر
کل خلق و پیش سوای ایشان فانی است و ایشانند دایم
باقی و بی نیاز از هر چیزی چون خدای غنی و ایشانند مظهر و سلطان
و جلوه بی نیازی و غنای خداوند عالم و جمیع ماسوای محتاج و عیال
و جمله هزار هزار عالم ریزه خوار احسان ایشانند اینست
که خداوند میفرماید یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله والله هو
الغنی یعنی ای مردمان هزار هزار عالم شمایید محتاجان
درگاه ایشان محمد و آل محمد علیهم السلام و ایشانند غنی مطلق و
مظهر بی نیازی خداوند حق و شمایید مسکینان و فقیران
در حالت سوال فضل و عطای ایشان اینست که در آیه
دیگر فرموده اغناهم الله ورسوله من فضله یعنی بی نیاز است
خداوند عالم و پیغمبر او که او علیه السلام ایشان را از کرم و جود
فضل خود پس وجود جمیع ماسوای بآن بزرگواران قائم

و بر پایست این است که خداوند عالم فرموده ومن
آیاته ان تقوم السماء والارض بامره یعنی از آیات بینات و علامات
واضحات بر یگانگی ذات خداوندی است که قوام و
قیام وجود آسمان و زمین بامر اوست و تو شنیده که
فرموده اند اللّه معانا فنحن معانیه ولنا یده وجنبه وحکمه
وامره یعنی لا معانی پس مائیم معانی خدا و لسان گویا
و دست توانای او و پهلوی او و حکم او و امر او پس جمیع
آسمانها و زمین عرصه امکان قائم و برپاست بوجود همایون
مسعود ایشان غرض وجود بزرگ از جمیع کاینات وجود حاجات
ایشان بهمان خدای ایشان است چنانکه صد هزار و بیست و چهار هزار
پیغمبر جمیع حق تعالی و خدا را بتوحید و عبادت میکردند
و بجو با ایشان آسمان و زمین و عرش و کرسی و لوح و قلم و بهشت
و دوزخ پس همه قطعاً یعنی در وجود همایون ایشان
شایسته طلب باید که از وجود زیرا که جمیع ظلمتها از قید بغیر خدا

عالم است

عالم است پس ایشانند تمام نور و حقیقت نور و اصل نور
چنانکه در همین آیه مبارکه فرموده نور علی نور یعنی امام بعد امام
امام پس از امامی و فرموده در آیه دیگر ومن لم یجعل الله له نورا فما له من نور
یعنی هر کسی را که خداوند عالم از برای او امامی قرار نداده پس
او را امامی و نوری نیست و از مشاهده جمال با کمال
امام علیه السلام بی بهره و کور است پس امام علیه السلام
نور خداوند عالم در ظلمات زمین امکان پس نور او نیز
غایت و نهایتی نیست زیرا که خالص و پاک است
از شوب و خلط ظلمت چرا که هر مخلوط و ممزوج متناهی
و محدود است و چون چیزی خالص باشد پس نهایت
و غایت نخواهد بود مثال دیگر زیرا که از برای او
مراتب و درجات است جمیع این مراتب بواسطه
آمیزش و خلط برودت و سردی است با آن
پس مرتبه گرمی که اندک گرم است برودت زیادی

محفوظ بان است و هرچه گرم شده به و فورشی لا محاله
برودت دراو کمتراست و لا تا بسر حدّ بنهایت برسد
باز خالا از سردی نیست حتی آنکه نقره سرخ شده در آتش
مدام که منعقد است و گداخته نیست از برودت است
و الّا ذائب و گداخته بود و اشتاز زرگر پس نقره سالها هنوز نبرد
میسکوید و باز از آتش برادشته بید میکند تا گداخته نشود
بلکه بعد از آنهم سرد است و الّا محترق و خاکستر باشد
مثال دیگر مثل هم کنند درجات چراغ و دخول ظلمت سالها
هنور و قوّت و ضعف نور و ظلمت سالها پس نهایت قرب
چراغ نور در نهایت قوّة است و ظلمت در غایت ضعف
و چنین بعد رجه از چراغ دور تر اند تا نور ضعیف تر و ظلمت قوی تر
خواهد بود همچنین تا به نهایت بعد از چراغ که نور در نهایت
ضعف است و ظلمت در نهایت قوّة و پس از این
نور بکلّی فانی است و عالم عالم ظلمت است و اگر نوری

در نهایت

که در بیابان بی پایان فضاها باشند و آسمان اوّل با آنکه در آن
نسبت با آسمان دویم بمنزله حلقه در بیابان است و همچنین
چنین هر آسمانی با آنچه در او است نسبت به آسمان فوق چو حلقه بیابانی
حلقه است نسبت به آن بیابان پس ملاحظه کن که خداوند عالم محیط
بهزار هزار عالم که جمیع آنها و آنچه در نهایت در تحت او حاضر
شده او است همه مطیع و منقاد و محیط است بر جمیع آنها
گذشته و آینده نهایتی ندارد هرگاه او خطاب فرماید شخصی سزاید
روی خطاب او به خدا بود پس لا محاله جمیع این عالمها و آنچه
در آنها هست مخاطب بخطاب او و مأمور با امر او خواهند بود پس
کلام خدای او از برای اهل جمیع عالمها خواهد بود پس
قرآن خطاب به اهل جمیع عوالم خواهد بود و بعد جمیع این
عوالم مراتب و درجات اهل آنها که نهایتی از برای
آنها نیست معنی بنهایت بحسب علم بنهایت خداوندی
از برای قرآن خواهد بود و همه آن معنا مراد و مقصود خداوند عالم است

نتیجه ملا نا حاصل نکند که اگر بعضی از این معانی عجیب بعضی عوالم از برای
بعضی آیات تفسیر و شرح کنم که این تأویلات است یا مجازی است بلکه این
معنی حقیقی واقع این آیه است در اینجا که حکیم عارف ربانی این را
تفسیر و بیان نموده و از این باب است که خداوند عالم فرموده
تبارک الذی نزل الفرقان علی عبده لیکون للعالمین نذیرا یعنی مبارک
و بابرکت است آن خداوندی که نازل فرموده است قرآن را بر
بنده خود تا آنکه بترساند اهل جمیع هزار هزار عالم را آن بنده
و مراد از بنده کل جمیع عالم در نزد امام علیه السلام بمنزله قاب
کرده کاهی است در کف یکی از شما پس جمیع پنجاه هزار هزار
عالم در نزد آن بزرگوار بمنزله درهمی است در دست یکی از
شما پس خدای محیط بجمیع عالمها ازل فرموده که آن پیغمبر محیط
بجمیع این عالمها آنکه پیغمبر باشد برای جمیع هزار هزار عالم
و شنیده که خداوند عالم خلق فرموده محمد و آل طاهرین
او سلام الله علیهم قبل از آفریدن هزار هزار عالم

پنصد هزار هزار

پنصد هزار هزار و هر یکی و هر دهری صد هزار سال است
که هر سالی صد هزار ماه باشد و هر ماهی صد هزار هفته
و هر هفته صد هزار روز و هر روزی صد هزار ساعت و هر
ساعتی مثل عمر این دنیا که صد هزار سال است و نازل فرموده
خداوند عالم در این مدت قبل از خلقت جمیع عالمها
قرآن را به بنده خود و قرآن در عالم آن بزرگوار آن که قبل از
خلقت جمیع موجودات باشد از برای این معنی بوده و کتاب
خدا بوده بر پیغمبر این پس اگر در این قرآن اسم آسمان و زمین است
پس مقصود آسمان زمین عالمهای بزرگ آن خواهد بود زیرا
که خداوند عالم خلق فرموده آن بزرگوار را پیش از خلقت
لوح و قلم و آسمان و زمین و همچنین جمیع اسماء و احکام و قصص
در قرآن یافت شود جمیع اینها بر حسب عالم آن بزرگوار خواهد
بود و در این عالم معنی دیگر از اول قرآن تا آخر آن و اگر علما
بعلوم آل محمد علیهم السلام خواسته باشد شرح میکنند قرآن را

درباره حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله تنهائی و همچنین شرح
میکنند جمیع قرآنها درباره حضرت امیر صلوات الله و سلامه علیه
تنهائی و همچنین شرح میکنند درباره هر یک یک از ائمه
علیهم السلام تنهائی اگر بخواهد شرح میکنند تمام آنها درباره صدیقه
کبری سلام الله علیها از هر جهت که بخواهند شرح کنند جمیع آنها
ارباب الله تا سایر النّاس درباره حضرت سید الشهدا حسین
علیه السلام و جمیع آنها در فضایل و مناقب و محسن و مصایب آن بزرگوار
و احوال اولیاء او و مخازی اعداء او مبلغ نماید و آنچه ذکری
از مراتب و مقامات توحید است در قرآن جمیع آنها در
باره ذات مقدس آن بزرگوار بیان نماید زیرا که بدیهی است
که ذات پاک احدیه قدیمه خداوند را از ادراک خلایق
بیرون و ذیل عظمت و جلال او از نیل افهام و اوهام انام
محفوظ و مصون نه برای او اسمی واقع و نه او را صفتی صادق
پس احدی از خلق با او شبیه نیست که او را درک کند و احدی
نتوانند

نتوانند از رتبه خلق و حدوث خود ترقی نموده به رتبه ذات پاک
او رسیده او را شناخته کند ولکن ذات مقدس هم
از رتبه قدم و ازلیت خود فرود نیاید در رتبه خلق
و حدوث که حدوث او را توصیف و تعریف کنند
پس بدیهی است که خداوند عالم که خود را باین خلق شناسانیده
و خود را از برای خلق توصیف و تعریف فرموده بواسطه
خلقی از خود خود را شناسانیده فرموده که آنها قبل از کل کاینات
آفریده مثل این حکایت اگر تو در پس دیوار باشی و کسی
دیگر در پس دیگر آن دیوار بطوریکه تو او را شناخته آن کس و
وصول باو ممکن نبوده باشد و او را هم وصول بتو ممکن نا
خود را بتو ممکن نبوده باشد و او توحید او را شنیده پس او
اگر بخواهد خود را بتو بشناساند و خود را از برای تو تعریف
کند البته خواهد گفت که من چنین و چنانم و احوال و حقایق
وصفات خود را از برای تو شرح و بیان خواهد نمود پس ...

از معرفت او و شناخت او جز همان کلمات و صفات که
از او شنیده و نهایت معرفت تو بآن شخص همان کلمات
مسموعه از او خواهد بود و او را نه دیده و در بی العیان ندیده
ولکن کلمات مسموعه نیست مگر مصنوع او که هوا را از خارج نقش
داده یا دوات لب و دندان و لهوات و دندان خود
بهیئت آن کلمات ساخته و آنها را در هوا افکنده و بسمع تو
ارسال داشته و تو دیده و شنیده‌ای از آنکه همین کلمات
که مصنوع و مخلوق اوست زیرا که هر صنعت گری
خالق مصنوع خود است چنانکه فرموده است و خلق الانسان
من صلصال کالفخار یعنی چنانکه کوزه را کوزه گر از گل ساخته خداوند
عالم نیز از گل خلق فرموده پس کوزه گر را خالق کوزه
نامیده و میفرماید بحضرت عیسی علیه السلام و اذ تخلق من الطین کهیئة
الطیر فتنفخ فیه فیکون طیرا باذنی یعنی تو ای عیسی خلق
میکنی از گل بهیئت مرغ پس میدمی در او روح پس

مرغ مثلا

مرغ مثلاً بازی من و خداوند عالم دروغ را پس از کلام آن
مخلوق دروغ گویان نامیده انجا که فرموده و تخلقون افکا
یعنی دروغ خلق میکنند پس چنین کلام دروغ مخلوق است
ازبرای دروغ گو پس کلام راست هم مخلوق راست گو
خواهد بود پس کلمات مسموعه از پس دیوار مخلوق گوینده‌ها
خواهد بود پس تو اگر آن شخص پس دیوار را شناخته بواسطه
مخلوق او شناخته پس ما هم در باب معرفت خداوند عالم
چنین میگوییم پس ما خداوند عالم را ندیده‌ایم و ما را دیدن
او ممکن نیست و شناختن او میسور و مقدور نیست ما او را
از برای شناسانیدن خود تجلی خود از برای خود صفات
چند خلق فرموده ولکن صفات مخلوقه را دست رس
خلایق فرموده و ذات پاک بی اسم و رسم خود را با آن
صفات شناسانیده پس ما او را باین صفات میشناسیم
ولکن خلق اوست حال لا الصفات که خداوند عالم بی‌نیاز است

عبودیت و آیت شناسائی خود و صفت خود قرار داده و ذات
مقدس خود را بآنها شناسانیده باید بهتر و اشرف و اکمل و اول
خلق باشند شک نیست و بدیهی است که آن صفات باید اشرف
و اکمل و اول خلق باشند باجماع مسلمین از شیعه و سنی
پیغمبر صلی الله علیه و آله اشرف خلق است پس معلوم شد که
آن بزرگوار است آن صفت خداوند عالم باجماع جمیع شیعه
ائمه طاهرین و فاطمه صدیقه صلوات الله علیهم اجمعین با آن بزرگوار
یک نور و یک طینت و یک روح و یک حقیقت میباشند چنانکه
در زیارت جامعه میخوانی اشهد ان ارواحکم و نورکم و طینتکم واحدة
پس جمیع آن بزرگواران اشرف و اول خلق خداوند عالم
پس ایشانند صفات خداوند عالم فرموده نحن والله الاسماء
الحسنی التی امرکم الله ان تدعوه یعنی قسم بحق خداوند عالم که مائیم آن
اسمهای نیکوی خدا که شما را امر فرموده که او را بآن اسمها
بخوانید و حضرت رضا علیه السلام در تفسیر اسم فرموده که

الاسم

الاسم صفة الموصوف یعنی اسم صفت است از برای موصوف
پس آن بزرگواران سلام الله علیهم اسماء و صفت خداوند
عالم که خود را بآن بزرگواران از برای خلق خود تعریف
کرده و خود را بایشان بخلق خود شناسانیده و از این
بابت آن بزرگواران کلمات الله چنانکه فرموده و لقد
وصلنا لهم القول یعنی از برای این خلق متصل متصل میسازیم
قول خود را یعنی امام بعد امام یعنی امامی را پس از امامی
آوردیم و ایشان را یک دیگر متصل میسازیم پس آن
بزرگواران کلام خداوند عالم چنانکه قرآن کلام خداوند است
الا اینکه ایشان کلام الله ناطق میباشند و قرآن کتاب ظاهر ایشان
عالم کلام الله صامت میباشد و ایشان کلام ناطق چنانکه فرموده
یعنی امیر المؤمنین علیه السلام کتاب الله ناطق است که با شما سخن
میگوید بحق و فرموده است یعنی تر و خشکی نیست مگر اینکه در کتاب
مبین ثبت است و میفرماید و کل شیء احصیناه فی امام مبین

هذا کتاب الله الصامت و انا کتاب الله الناطق

و لا رطب و لا یابس الا فی کتاب مبین

یعنی ما هر چیزی را در امام مبین ثبت و ضبط فرموده‌ایم
پس دانسته شد که لام مبین همان کتاب مبین است و کتاب
مبین همان لام مبین است پس از اینجاست که ما جمیع آنچه در قرآن
از امر توحید ذکر شده درباره این بزرگواران میخوانیم و آنچه
از مراتب و مقامات صفات شده باشد در مراتب
صفات ایشان میخوانیم و باین قدرها این ادعا که در مقامات چنین معروف
و معتقد است چنانکه در وصف حضرت علیه السلام گفته‌اند
صفاتک اسماء و ذاتک جوهر بری المعانی عن صفات الجواهر
یعنی صفات تو اسماء خداوند عالم است و ذات مقدس تو
جوهری است که مبرا و منزه است از جمیع صفات جواهر
و در جای دیگر در وصف آن بزرگوار فرموده است کان ظاهری امامة
و وصیة و باطنی غیب ممتنع لا یدرک یعنی ظاهر من امامت
و وصایت است و باطن من غیب است که ممتنع است احدی
از خلق ادراک کند و آنچه از افعال خداوند عالم در قرآن

مذکور است

مذکور است افعال آن بزرگواران معنی همچنین که خداوند فرموده
لا شئنا ما شاء الله و یفعل الله ما یرید یعنی هر گاه ما چیزی را بخواهیم
خدا هم خواسته و اگر ما اراده کاری کنیم خدا آن کار را میکند
پس آنچه خداوند عالم در قرآن از افعال نسبت بخود داده است افعال
این بزرگواران است درباره حضرت سید الشهدا خوانده شد پس
جمیع امور توحید و صفات تفرید و افعال خداوند مجید درباره
آن حضرت شرح داده شد و آنچه ذکر از انبیاء و اولیاء و صالحین و مؤمنین
در قرآن شده باشد مراد از همه این بزرگوار است چنانکه میفرماید
و انا نحن النذر الاله و ما ملک زمان و الدوران یعنی ماییم پیغمبران
و پیغمبران گذشته و ماییم پیغمبران و امامان گذشته و آینده
آینده پس سید الشهدا اسم الله علی آدم و نوح و ابراهیم و موسی
و عیسی و محمد و جمیع انبیاء و اولیاء گذشته و آینده است از آنچه
ایشان داشتند آن بزرگوار بطور اکمل و اشرف دارا است
آنچه ایشان هر یک حکایتی هستند از جهات او را منجوله و مظهر

[illegible]

صفتی از صفات او نیز به ذات مقدسه است آنچه خوبان همه دارند
تو تنها داری پس هر مصیبتی که به پیغمبر یا وصی پیغمبر یا مؤمنی رسیده
باین بزرگوار رسیده است حقیقت این مصیبت و اصل آن
مصیبت و اگر تو عارف باشی در هر کس مصیبتی به بینی و هر صلاحی را
که ببینی به بینی او را که آن بزرگوار را گرفتار آن مصیبت و محنت خواهی یافت
لا به آن جهت که جمیع انبیا و مرسلین و مؤمنین متقین و عباد الله
صالحین کلا از نور و شعاع آن بزرگوار خلقت شده اند و آن بزرگوار
آفتاب جهانتاب تمام عالم امکان و چراغ فروزان عرصه هزار هزار
عالم چنانکه خداوند عالم فرموده است **والشمس وضحیها** یعنی قسم
بآفتاب جهانتاب ذات محمد صلی الله علیه و آله و نور گستر و نور فشانش
انا ارسلناک شاهدا و مبشرا و نذیرا و داعیا الی الله
باذنه و سراجا منیرا یعنی ای محمد ما تو را فرستادیم که شاهد و مطلع و
گواه باشی بر خلق اسرار هزار هزار عالم و بشارت دهنده و ترساننده
ایشان باشی و خواننده ایشان بوجود مبارک خود بیگانگی خداوند عالم

و چراغ روشنی

چراغ روشنی بخش عالم امکان قرار داده ایم و جمیع عالم امکان از نور
جمال انور تو موجود و منور فرموده ایم پس معلوم شده سید الشهدا
صلوات الله علیه است آفتاب عالم فروز عرصه امکان و تو میدانی
که هرگاه انوار و اشعه خورشید منکسف و تیره و تار شود همانا از
خورشید بالذات رسیده و از اول تیره گی عارض شده
پس انوار و آثار او در صفت او و هیئت او شده اند چنانکه
اگر عکس در آئینه یا سایه شخصی حرکت کند میدانیم که
اول شخص حرکت کرده و اگر آن عکس و سایه را از
شکل و هیئت خود متغیر ببینیم میفهمیم که شخص آن تغییری
روی داده و اگر آن عکس و سایه را در رکوع یا سجده ببینیم
میدانیم که اول آن شخص رکوع یا سجود نموده و آن عکس او
او را متابعت و اطاعت کرده و اگر سایه متحرک یا ساکن
ببینیم میدانیم صاحب سایه حرکت کرده یا ساکن شده
این است که در زیارت حضرت رضا سلام الله علیه میخوانی **بکم تحرکت**

المتحرکات و سکنت السواکن یعنی ای آقایان من از شما است حرکت
هر متحرک و سکون هر ساکن پس چون عالم تمام سایه وجه آن بزرگوار است
چنانکه شاعر گفته است این سایه مثال گاه بینش ور نه خود وجهست و بس
پس اگر مصیبتی بحضرت آدم علیه السلام رسید بآن بزرگوار رسیده
و اگر آدم از بیرون شدن از بهشت و مفارقت حوا در روی
زمین و قتل هابیل با بیداد و غیر آنها مصیبتی و محنتی کشید جمیع آن
محنتها و المها بر آن بزرگوار وارد آمده و اگر نوح علی نبینا و آله و
علیه السلام از نافرمانیهای قوم و اذیتهای ایشان در آن مدتهای
مدید المها و محنتها دیده و صدمها کشید جمیع آن بلاها و محن
بر آن بزرگوار وارد آمده و اگر رسید بحضرت ابراهیم علیه
السلام آن اذیتها و بلاها از بت پرستان و نمرود و نمرودیان
و انداختن او را در آتش فروزان کل آن صدمات
بر جان آن بزرگوار وارد آمده و اگر دید حضرت موسی آنچه
دید و کشید آن اذیتها که کشید از فرعون و فرعونیان

و جهال

و جهال بنی اسرائیل همه را آن بزرگوار دیده و کشیده آن
آنها را او بر جان خود خریده و اگر رسید بحضرت عیسی علیه السلام
از کفار و مشرکین قوم او شدت و محنتی چند هم بر جان
مقدس او وارد آمده چه گویم آنچه به یعقوب رسید از مفارقت
یوسف و به یوسف رسید از اذیت برادران و محنت زندان
و خفت و مذلت در بازار مصر با آن و به یونس رسید از آزار
قوم و اینها در شکم ماهی و بحضرت زکریا که اره جفا جسم
همایون او را دو نیم کردند و بحضرت یحیی که سر مقدس او را
از برای نثار زناکاری بریدند و بجمعی از انبیا که اشرار قوم
آنها ایشان را زنده پوست کندند و هر صدمه و اذیتی که در
ملک خدا بپیغمبری یا وصی یا مؤمنی یا صالحی رسید جمیع آنها
فی الحقیقت و اصل تمام آن صدمها بر آن بزرگوار سلام الله
علیه وارد آمده و آن اذیتها را او کشیده و آن المها را در
مذاق جان او چشیده پس کدام مصیبت است به بزرگی مصیبت

این بزرگوار است که در زیارت عاشورا میخوانی مصیبة ما اعظمها
و اعظم رزیتها فی الاسلام و فی جمیع اهل السموات والارض
یعنی مصیبتی که چه قدرها عظیم است در اسلام بر جمیع اهل اسلام و چه
قدرها عظیم است مصیبت بر جمیع اهل آسمانها و زمینها و از اینجا است
که این بزرگوار است ابو عبدالله و سید الشهدا یعنی آقای جمیع
شهیدان در راه خدا و پدر بزرگ جمیع خضوع کنندگان
از برای خدا در عالم پس این بزرگوار است که با هر شهیدی
کشته شده و با هر اسیری اسیر شده و با هر محنت کشی آن محنتها را
کشیده و با هر مبتلای آن بلاها را بر جان خود خریده و با هر مصیبت
رسیده آن مصیبتها را رسیده این است که حضرت امیر
سلام الله علیه به رمیله که یکی از دوستان ایشان بود فرمود که
ما مریض می‌شویم چون شما مریض می‌شوید و در حدیث است
که اینکه گاهی حزنها بی سر و بی سبب ظاهری بر دوستان
وارد می‌آید از باب این است که بر امام علیه السلام حزنها بر دل

وارد آمده

وارد آمده و این شخص توجه به آن بزرگوار داشته حالی که در این
ایام که هنگام حزن و اندوه امام عصر علیه السلام است ماها
بحزن آن بزرگوار محزون می‌شویم باید با هم متوجه هستیم باید
و آن بزرگوار البته محزون و غمناک است در عزای جد خود
و جمیع بلاها و مصیبتها و ذلتها با آن بزرگوار می‌رسد و باید ما
در هر موسم و هر محلی که بلاها و مصیبتها یاد کنیم و دلها بشکند که
حضرت سید الشهدا و مصائب و محن او شویم این است که
آن بزرگوار خود هم شبها را به شیعیان امر فرموده از راه
حلقوم بواسطه دختر خود سکینه شبها پیغام داده و فرموده
شیعتی مهما شربتم ماء عذب فاذکرونی او سمعتم بشهید او غریب فاندبونی
یعنی شیعیان من هر وقت آب شیرین خوشگوار بیاشامید
مرا یاد کنید و هر جا شهیدی یا غریبی ببینید بر من ناله و نوحه
و گریه کنید پس شخص عارف می‌داند که ببیند جمیع روزگار این
بزرگوار است مصائب و محنتی که بر جمیع انبیا و اولیا و ...

آمده بر آن بزرگوار و آنچه آمده و همه مصیبتهای او خصوصاً مصیبت
روز عاشورا را زمین کربلا داشته و ملائکه و حارث بسی عهد که
هر کسی در عالم هر بدی و اذیتی به مومنی کرده به آن بزرگوار کرده
و هر ظالم که مومن و صالح را کشت آن بزرگوار را کشته است
اینست که خداوند عالم میفرماید من قتل نفساً فکانما قتل الناس جمیعاً
یعنی هر کس آن نفس بزرگ محترم را بکشد پس چنانست که جمیع
مردم را او کشته است و در حدیث قدسی فرموده من اذا لی
ولیاً فقد بارزنی بالمحاربة و دعانی الیها [illegible] یعنی هر کس
دوستی از دوستان مرا اذیت کند پس بمیدان جنگ من آمده
و مرا بجنگ خود خوانده [illegible] هر کس مومنی را اذیت کند ایمه
طاهرین سلام الله علیهم را اذیت کرده و حضرت پیغمبر را
اذیت کرده و خدا را نیز اذیت کرده پس هر جا در
قرآن از اعادی و منافقین ذکر شده مراد دشمنان آن بزرگوار است
و اگر ذکری از احکام و عبادات و طاعات شده که در باره

آن بزرگوار

آن بزرگوار جاری میشود و در خصوص آنحضرت و در عالم او
و لجب بمقام او بمعنی میشود پس اگر در قرآن اسمی از وضو و
غسل و تطهیر رفته مراد وضو و غسل و تطهیر اوست و کدام
تطهیر بمقام تطهیر او میرسد که چنان خود را از ما سوی خدای خود تطهیر
داشت و کوف میشود که از برای خود باقی نگذاشت نه مال و نه
عیال و نه اولاد و نه برادران و نه اصحاب و نه یاران و خود را نیز
در راه خدای خود فانی و نابود فرمود و کدام وضو بوضوی او میرسد که
آن بزرگوار کف مبارک خود را از خون سرخ پر نمود و بر رو
و ریش مبارک زینت فرمود باین طور خدای خود را ملاقات
میکنم [illegible] خدای او باز که از خون خود غسل کرده و اگر
ذکر نماز و رکوع و سجود در قرآن است مراد نماز آن
بزرگوار است و کدام نماز در ملک خدا بآن نماز میرسد که
او با اصحابش مشغول نماز بود و تیرها چون باران به در
بر ایشان ریزان و کدام [illegible]

ارباب احترام و خضوع در نحو جلوه بر درد کار خود شکرانه
سعادت موفور باین نعمت شهادت بان همه زخمها و جراحت
سر نگون خود سالار از اسب افکنده و بر خاک کربلا سجده اظهار
شکر کرد چنین جانال که آن بزرگوار از محنت و شدت از
اسب افتاد از آن آلام جرعی داشت با شفقت و کلفت بر او
نبوده باشد بلکه با نهایت بهجت و مسرت شوق بود تا آنکه شنیده
که وقتیکه شمر ملعون بر بالین او آمد و آن بزرگوار با دل نظر فرموده
و بر وی در تبسم فرمود اینجه جای اظهار فرح و انبساط و خنده است
پس آنحال که او سالار فرح و فرح بخود و در نهایت البهجه که
خوشحالی پس در آن حال شمر ملعون فرمود آیا مرا می شناسی
آن ملعون عرض کرد با تو را می شناسم و میدانم که فرزند محمد
مصطفی و علی مرتضی و فاطمه زهرا هستی و خداوند عالم جز خواه
تو است و با وجود اینها سر تو را از بدن جدا میکنم پس
آن بزرگوار شکرانه وفا بعهد خود از بهشت سجده بزرگ

چهارم سجده شکری اولاد و کبدای خود تقرب جست و در حدیث است
اقرب ما یکون العبد الی الله فهو ساجد یعنی بنده در حالت سجده
نزدیکتر است بخدای خود از سایر احوال پس کدام
سجده اعظم است از سجده آن بزرگوار و خضوع او که او بار
فرمود از جمیع آنچه داشت از مال و عیال و برادران
و اصحاب جنانکه تو هم در حال سجده گشت میسکنی لا سوای
سعی خود و اگر در قران ذکر در ره است کدام رو در ره باد
با آن عطش دگر بسته آن بزرگوار و اگر در قران آیه ای
از زکوه و خمس و انفاق فی سبیل الله رفته کدام انفاق شبانه
انفاق آن بزرگوار تواند بود که در راه خدا انفاق کرده
جمیع مال و جان و فرزندان و برادران خود سالار اطفال
شیرخواره و زنان خود سالار که نوحه و ضجه های او سالار ایشان
کردند زنان او سالار و اگر در قران امر بحج شده کدام حج
مساوی او خواهد بود و اگر در حج احرام است در ایام

احرام تن را از لباس عاری میکنی و سر را از خون شسته
برهنه میکنی پس آن بزرگوار در احرام کعبه قرب وصال حق
شعبوده چنان لباس وجود را از خود ربوده در آن وادی مقدس
خلع جمیع ما سوی فرموده که یکتا الا لبس خود را از خود زدوده
و سه شبانه روز در آن بدن مقدس برهنه و عریان در بیابان
افتاده و خون چکان بوده سر مطهرش تا پیشانی نورانی شکافته
که غبار کین محجوب کرده بود بر سر نیزه ها از شهرها بشهرها میگردانیدند
بود و اگر در حج نوبت قربانی شد ما هم میکنیم آن بزرگوار
قربانیها فرموده شش ماهه هجده ساله مثل قاسم و عباس و سایر
جوانان بنی هاشم را با سایر اصحاب و اعوان در سر منار کوی
یار حقیقی فرموده با اینها اکتفا نفرموده جان مقدس همایون خود را
که جان جهان و جمیع جهانیان بود فدای حضرت جانان فرموده صلوات الله علیهم

مجلس بسم الله الرحمن الرحیم دوم

والحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی قال جعفت واه بعد البسمله

والحمد لله

والحمد لله والصلوة والتحیة و قرائة آیة النور در روز گفتیم که
قرآن کتاب خداوند عالم است که بر محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده
تا اینکه ... ...ها از اسرار عالم باشد و گفتیم که هر کس
عارف و حکیم باشد میتواند تمام قرآن را بخواند در باره حضرت
پیغمبر و هر یک هر یک از عترت طاهره آنسرور سلام الله علیهم اجمعین
دار چون شان حضرت سید الشهدا اسلام الله علیه و ... کسی است
که مجموع قرآن را در باره آن بزرگوار خواند و در مقامات او شرح
و بیان نمود بطور حقیقت و دائم و دیر در بطور اصطلاح بیان کرد
نوع خواندن قرآن را در باره آنحضرت ولکن امر در ابتدا میکنیم
بشرح همین آیه در شان آن بزرگوار چون در ایام سال
کلام درها اول این آیه شریفه بود پس در این ایام هم بر ما
هو ال کلمه کلمه را شرح میکنیم و بعد از این کلمات را بپیوند
و ربط داده هم جمع میکنیم تا مطلب واضح و روشن شود پس
خارس این آیه شریفه که میفرماید الله نور السموات و الارض

آنست که این کس که مسمی است بالله یعنی روشنی آسمانها در آن
حال این معنی چه دخلی بحضرت سید الشهدا علیه السلام دارد
پس از برای فهم این مطلب باید مقدمه ذکر کنیم و آن اینست
که خداوند جلّ شأنه بود و با او نبود چیزی پس مشیّت او اقتضا فرمود پس چنین صحیح
که خلق را بیافریند و خود را بخلق بشناساند پس اوّلاً
خلق فرمود حقیقة را بطور حکمت و بعد از آن سایر خلق را از آن
و با آن ایجاد فرمود چنانکه هرگاه کسی اراده کند که خانه
بنا کند پس اوّلاً قدری خاک تهیه میکند بعد از آن خشتهای
بسیار از آن خاک میسازد آنگاه از آن خشتها آن خانه را
بر حسب دلخواه خود بنا میکند و اگر کسی بخواهد کتابی بنگارد
پس اوّلاً مرکّب و مداد فراهم می‌آورد و از آن مداد حروف و
کلمات میسازد و از این کلمات کتاب را مینویسد و همچنین
هر صنعت گری که بخواهد چیزی بسازد اوّلاً ماده و ذخیره آن چیز را
تحصیل میکند آنگاه از آن ماده ذخیره آن چیز را میسازد

چنانکه

چنانکه کوزه گر اوّلاً گل مناسب فراهم آورد بعد از آن گل
کوزه‌ها و کاسه‌ها و خمها میسازد پس همچنین خداوند عالم خلق را
بر نهج حکمت آفریده پس اوّلاً چیزی که خداوند آفرید و ایجاد از
برای ایجاد سایر اشیا مهیّا فرمود دریای بی پایانی بود که
آن را دریای امکان می‌نامند که از انتها نیستی و ساحل
و غایتی نداشت و جمیع خلق هزار هزار عالم در آن دریا پنهان
بودند آیا نمی‌بینی دریای اعظم را که جمیع موجهای بی‌نهایت
در او پنهان است و چون مشیت خداوندی تعلق گرفت
بر ظهور و ایجاد آن موجها پس حرکت داد دریا را و آن را
بموج در آورد پس ظاهر شدند موجهای مختلفه بی پایان بر
اراده خداوند رحمن همچنین خداوند عالم خلق فرمود اوّلاً
دریای بی پایانی و جمیع خلق در این دریا پنهان بودند و همه را
خداوند عالم از این دریا پدید آورد آیا نمی‌بینی که خداوند عالم
قبل از خلق موالید این عالم و قبل از آفرینش گیاه و حیوان

ولی تا اینجا هم او را که دریاهای عناصر را که خاک و باد و هوا و آتش
باشند ایجاد فرمود و همه موالید در این دریاها پنهان بودند الا آنکه آیت
که تو در خاک پنهان بودی و جمیع بنی آدم و حیوانها و گیاهها هم
در اینجا که پنهان بودند نیز در این صفحه زمین معدنی نه نباتی
و نه حیوانی و نه انسانی و چون مشیت خداوندی اقتضا فرمود آبهای
آنها را پس دریاهای عناصر را بموج درآورد و آنها را از آن
دریاها بیرون آورد و این معادن و نباتات و حیوانات و آدمی قدم
در عرصه وجود و ظهور گذاردند همچنین در ابتدای خلق اولاد
خداوند عالم جل شأنه دریائی پیدا یا بی کران آفرید و چون
مشیت او تعلق گرفت بر ایجاد خلایق و اظهار پنهانیهای آن
دریا پس آنرا بموج درآورد و بمشیت نافذه و قدرت کامله
قطره قطره از دریا برگرفت با دست توانای خود و هر قطره را
بشکلی و هیئتی و خلقی ساخت و جمیع خلق را از قطرهای آن دریا
آفرید بر حسب مشیت و اراده خود و شما شنیدید که

هر قطره

هر قطره از آن دریا که معتدل‌تر بود و هر قابلیت که شریف‌تر و وسیع‌تر
و کاملتر بود از برای ایجاد و قبول امر مشیت خداوند عالم او را
تر بود که اول ایجاد شود تا آفرینش خداوندی بر نهج حکمت
و جز اکمل نبوده باشد و در این دریا بود وجودهای مقدس چند
که از شدت اعتدال و نهایت قوت استعداد و کمال
قابلیت بسر حدی بودند که نزدیک بود که خود بخود بدون تعلق
مشیت خداوندی با آنها موجود شوند چنانچه خداوند عالم در مجید
آیه شریفه با این معنی اشاره فرموده یکاد زیتها یضیئ و لو لم تمسسه نار
مثل این حکایت آنکه هرگاه اینجا باروتی باشد از پنبه که
قدری از آن تر باشد و قدری خشک و تو آتشی بر آن بیفکنی
البته آنچه از آن خشک باشد زودتر و بیشتر مشتعل خواهد
شد و اولاً او را دیرتر است سوختن و آنچه تر باشد
لامحاله بعد از تری دیرتر مشتعل خواهد شد مثل دیگر
از برای علما آنکه هرگاه کسی خواسته باشد مثل عدد

از دیگری تر باشد

چهار را ایجاد کند پس ممکن نیست که چهار موجود شود الّا
بعد از سه زیرا که وجود آن مقید و معلّق بر وجود سه است
و ممکن نیست وجود سه الّا بعد از وجود دو چرا که وجود سه موقوف
و بسته بوجود دو است و دو ممکن نیست موجود شود الّا بعد از
وجود یک زیرا که وجود آن موقوف و مربوط بوجود یک است
و لیکن یک قبل از جمیع اعداد موجود است چرا که وجود او موقوف
و معلّق بر وجود چیزی نیست پس اوّل عددی که اجابت نمود
و لبّیک میگوید و میگوید من تقیید و بستگی بکسی و چیزی جز تو نیست
و اراده و ایجاد تو اندارم یک است و آخر از دعوت
خواننده خبر غرض شود و بزبان حال میگوید من تعقیبیک دارم
و بدون او نمیتوانم زیست کرد و موجود بود و همچنین سایر
اعداد چنین بود امر در آن دریای اوّل که خداوند فرموده بود
پس هر قابلیت که استعداد او از برای ایجاد بیشتر بود اوّل
اجابت کرد و زودتر موجود شد بجز القا هشت برادران

پنجم

آن قابلیتهای استعداد اولاً در گرفتند پس اول چیزی که از آن
دریا خلق شد آن چهارده نفس مقدّس بودند چنانکه فرمود
اوّل ما خلق الله نوری یا جابر یعنی اوّل چیزی که خداوند عالم آفرید
نور پیغمبر تو بود ای جابر و فرمود بحضرت امیر علیه السلام و جعل
نحن خلقنا قبل ابیه باربعین الف عام یعنی مرحبا بکسیکه خداوند او را
چهل هزار سال قبل از پدرش خلق فرمود لا شنیده قصه فرعون را
و دولت حضرت موسی را یک شد آن بزرگوار سلام الله علیه را
ظاهر شد با سلطنت و دلایل ملعون ترسید و از تخت خود افتاد و خود را
ضایع کرد پس آن بزرگواران اوّل کسی بودند که خدا را اجابت
کردند و گفتند ما را بغیر از تو و هستیت تو بستگی و تقیید بچیزی
نیست و از غیر تو بیگانه و بی نیاز و وارسته ایم پس اولاً آن بزرگواران
موجود شدند چنانکه خداوند میفرماید الحمد لله یعنی حمد و محمد و محمود
و احمد صلی الله علیه و آله مخصوص و شایسته خداوند عالم است
و او را بچیزی جز ذات پاک خدای او بستگی نیست پس

و حاجز

آن بزرگواران قبل از جمیع کاینات موجود شدند صد هزار و چهار
و در آن مدتهای مدیده عبادت میکردند خدا را بیکی که
و چون ازل کسی بخدا که رعایت کردند بی شدند لله و مخصوص
بخدا و چون لله شدند یعنی مال خدا و مملوک خدا و مخصوص خدا که
اصلا خودبین و خودنما نبودند پس کل جمیع اعضا و جوارح ظاهر و باطن
خود شدند منسوب و مخصوص بخدا شدند چشم خدا و گوش خدا
و زبان خدا و دست خدا و نفس خدا و روح خدا چنانکه در حدیث است
و باد زبان و چشم و گوش تو بعد از آنکه مخصوص تو شدند
آنها را بخود نسبت میدهی و میگویی دست من و پای من
و زبان من و چشم من و گوش من و اینی نکته ایست و آن این است
که از چه سبب چشم ایشان را چشم خدا گویند و گوش ایشان را
گوش خدا و دست ایشان را دست خدا بلکه خود ایشان را چشم
خدا گویند و گوش خدا و دست خدا و نفس خدا و روح خدا
پس عرض می نمود سبب نسبت دادن بزرگواران بکلیه خود جمیع اعضا

و جوارح

و جوارح خود هم میبینند و هم میشنوند و هم قدرت همه
بر کارها دارند بهمه ظاهر و باطن خود کارهای عقل و روح از
ایشان ساخته است دیدن ایشان خصوصیتی بچشم ندارد
و شنیدن ایشان خصوصیتی بگوش ندارد چنانکه در حدیث است
بکل اعضای خود میبینند و بکل اعضای خود میشنوند و از
اجسام ایشان اعمال عقل و روح بر می آید و از عقل و روح
ایشان کارهای چشم و گوش آید شنیده که حضرت پیغمبر فرمود که من
پشت سر می بینم چنانکه از پیش رو می بینم پس آن بزرگواران
بکل خود عین الله و لسان الله و ید الله و نفس الله و روح الله و
قلب الله اند و جمیع مراتب و مقامات حق الله اند و از برای خود
نیستند زیرا که از برای ایشان خودی نمانده و خودی نیست تا از برای
خود باشند نمی بینی آینه مثلا خودی ندارد و خودنما نیست و میگویی این
و این آینه خودی ندارد و خودنما نیست و همین میگوید تو آن را
بزرگواران هم خدانما هستند نه خودنما و خداوند عالم در قرآن

است بنا براین طور ستوده فرمود و فرمود الحمد لله رب العالمین
پیغمبر محمد است که سرتا پا خدانما است و جز توصیف و
تعریف خدا چیزی در او نیست بخلاف سایر خلق که
وصف خدا نیستند و خدا را بیکی از وصفها نمیکنند
و چون دعویها دارند و مدعی غیری جز خدا هستند پس
خود را وصف میکنند و بستاینده اینست که خدا
فرمود سبحان ربک رب العزة عما یصفون یعنی پاک و منزه است
پروردگار تو که پروردگار عزت است از جمیع آنچه خلایق
در وجود ذات خود توصیف میکنند و سلام علی المرسلین
یعنی سایر انبیاء و مرسلین چنین جز سوای محمد و آل محمد سلام الله
علیهم دعوت نمیکنند و غیر این ترا نمایانند و چندان
خود نماها از خود ندارند لیکن هم از معایب و نقایص خلقی
بری هستند و لکن آنچه لایق عظمت و جلال خداوند است
و مخصوص ذات یکتا نه احدی است که جز خدا او را ظاهر

و پیدا

ظاهر و پیدا نیست محمد و آل او است پس فرمود
والحمد لله رب العالمین پس اگر اینطور معرفت تحصیل کردی
آنگاه خدا را شناخته و اینست معرفت آن بزرگواران
بنورانیت که فرمود حضرت امیر سلام الله علیه
بسلمان و ابوذر یا سلمان و یا جندب معرفتی بالنورانیة
معرفة الله عز و جل معرفتی بالنورانیة ای سلمان و ای جندب — و معرفة الله عز و جل صح
معرفت من بنورانیت زیرا که از برای من پیدائی و
ظهوری نیست و تمام نمایش و هویدائی من از برای او است
پس آن بزرگواران سلام الله علیهم عرصه وجود را بنور
جمال جلال آرای خود مزین و روشن فرمودند پس شدند
اسم خدا و صفت خدا و ظهور خدا و نور خدا پس جمیع عوالم
امکان از مهر و ستاره که انوار ایشان تابان و درخشان شدند
و این نوربخشی و نورانیت ایشان بعینه نوربخشی خدا در عالم است
زیرا که ایشان از برای خود نمونه و کارهای ایشان منسوب

بعد از آن چنین تمام آسمانها و زمین همگان را منور و روشن
فرمودند چنانکه در آیت است که الله نور السموات والارض
بلکه آن حدیث قدسی هم دال است که فرمود کنت کنزاً
مخفیاً یعنی من گنج پنهان بودم ولکن بعد از آنکه خداوند
عالم وجود مقدس آن بزرگواران را آفرید لهذا آیه در
آنکه الله نور السموات والارض پس خداوند عالم آن
بزرگواران را باین طور خلق فرمود پس اول خداوند عالم
ایشان را که واحد دیگانه عرصه امکان بودند خلق فرمود
و بعد از آنکه ایشان موجود شدند آنگاه انبیا که مقام
ایشان بمنزله خود بود اجابت کردند و از دعوت الله
اطلاع یافته عرض کردند سمعنا واطعنا و با در مرتبه وجود که از
و اگر وجود مقدس ائمه طاهرین سلام الله علیهم سابق
بر وجود پیغمبران نبود ممکن و معقول نبود که پیغمبران موجود
شوند و بعد از آنکه پیغمبران موجود شدند آنگاه ممکن

شد که سایر

شد که سایر مؤمنان که بمنزله شیعه پیغمبر باشند موجود شوند
و از دعوت و فرمان خدا آگاهی یابند و اگر این وجود مسعود
پیغمبران سابق بر وجود ایشان نبود ممکن نبود که موجود شوند
و از امر و حکم خداوند اطلاع یابند چنانکه در ظاهر حیات
این دنیا هم مادام که انبیاء علیهم السلام نیامدند مردم را
بشرایع و اوامر و نواهی و دعوت الله تعریف ننمودند مردم از شرایع و
اوامر و نواهی و احکام خداوندی اطلاع نیافتند و بدون آنکه
پیغمبران ممکن نبود ایشان را اطلاع بر رضا و غضب خداوند عالم
چنانکه فی المثل چون در خانه است و سخن هم میگوید و لیکن
تو نه او را می بینی و نه سخن او را می شنوی لکن آن شخص
جز او را می بیند و سخن او را می شنود و از برای تو ترجمه
شرح میکند بفوقت تو بر مراد چون آگاه میشوی پس همچنین
انبیاء واسطه شدند ما بین خدا و خلق چرا که مردم را
ممکن نبود دیدن انوار خدا و شنیدن اوامر و نواهی او

و محمد و آل طاهرین سلام الله علیهم واسطه شدند میان پیغمبران
و خداوند عالم چرا که پیغمبران را بدون وساطت ایشان ممکن
ادراک چیزی از خداوند عالم و غیر او نتوانستند بشنوند آواز او را وساطت
آن بزرگواران و لله المثل الاعلی بمنزله شخص جبرئیل که ترجمان
و بیان کرده فرمان لازم الاذعان الهی را از برای پیغمبران است
که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود علی ممسوس بالله
تعالی علیه السلام بخداوند در گرفته است چنانکه خبر را محسوس
میگویند یعنی در گرفته شده یعنی پس آن بزرگواران
در گرفته اند نور خداوند عالم است که خدای فرماید من یطع
الرسول فقد اطاع الله یعنی هر کس اطاعت کند پیغمبر را پس البته خدا را
اطاعت کرده چرا که آن بزرگواران از هر چیزی بغیر الله دست
باشتعال نور توحید است پس بعد از آنکه خداوند عالم
مشیت کامله او اقتضا فرمود خلق کردن کاینات را
و تکلم فرمود بکلام ایشان شنیدند پیغمبران کلام او را وسط

محمد و ال

علیهم السلام
محمد و ال محمد شنیدند و لبیک گفته قدم در عرصه وجود گذاردند
و چون آن بزرگوار آن تکلم فرمودند پیغمبران آواز ایشان را
شنیدند و لبیک گفته موجود شدند و چون ایشان
تکلم فرمودند سایر مومنان آواز ایشان را شنیدند
لبیک گویان در عرصه وجود در آمدند مجملاً خداوند عالم
باین ترتیب سلسله نور و خیر و ایمان را ایجاد فرمود و وجود
همگی آنها از نور محمد و آل اطهار او علیهم السلام پر فرمود پس راست
و درست آمد که بهم ملئت سمائک و ارضک حتی ظهر ان لا اله الا انت
یعنی خداوند تو بمحمد و آل محمد علیهم السلام پر کردی آسمان و زمین
عالم امکان خود را تا ظاهر شد که خدائی جز تو نیست زیرا
که نور با صاحب نور شمرده نمیشود و سایه با شاخص محسوب
نیست پس در تحقق وجود آن بزرگواران موجودی شمرده و دیده
نمیشود پس در حقیقت خداوند عالم خلق نفرموده است
مگر وجود مقدس محمد صلی الله علیه و آله را و آن وجود انور

اعظم اعظم و آن مبارک ذات احمد اکرم با این همه انوار
عظمت و جلال است و سرچشمه تجلیات جمال و این همه اطوار
و شئون کمال چنانکه اگر تو هم در شهر اقرب المثل باشی فت لیه
پس از ظهور طغرای اثبات ملازم رکاب مستطاب است و
مراتب همایون لازم آمد لکن فلک جناب بود از آنکه خداوند عالم اقتدار
رفیع منزلت ما حبیب را محمد و آل اطهار او علیهم السلام عنایت فرمود
پس تمامیت حکمت کامله اقتضا فرمود که سلسله ظلمت و شرور
و جهل و کفر هم در مقابل این سلسله نور و خیر بیافریند و از
برای آن سلسله هم درجات و مقامات و مراتب و طبقات
باشد پس ... آن سلسله را از قعر اسفل السافلین آن
در ... پس اول ایجاد فرمود رؤسا و بزرگان
ظلمت و ضلالت را و پس از ایشان تابعین و تابعین تابعین
ایشان را و به همین ترتیب تا جمیع مراتب و طبقات کفر و ضلالت
موجود شدند پس چنین این سلسله هم بر این نهج موجود شدند پس فرا

گرفت

گرفت جمیع مراتب و مقامات ایشان را شر و کفر و ظلمت و
ضلالت حاصل شد ضدیت کلیه و عداوت تمام مابین این
دو سلسله خیر و شر پس هر چه از برای سلسله نور بود از خیر و کمال از
برای سلسله ظلمت بود از شرور و نقایص و ضلال اینست که فرموده
نحن اصل کل خیر و من فروعنا کل بر و اعدائنا اصل کل
شر و من فروعهم کل قبیح و فاحشة یعنی مائیم اصل هر خیر و از فروع ماست هر نیکی و خوبی
و دشمنان ما هستند اصل هر شری و از فروع ایشان است
هر فاحشه و بدی و تو میدانی که هر ضدی ضد خود را دشمن دارد چنانکه
آتش دشمن آب است و آب دشمن آتش و هر ضدی میخواهد که
ضد خود را نیست و نابود کند و از صفحه روزگار براندازد
و این نهایت مرتبه عداوت است و مابین این سلسله نور و ظلمت
عداوت و ضدیت بر حد کمال بود و هر یک از این دو سلسله
میخواستند که ضد خود را فانی و از صفحه عالم نیست نمایند
پس تعجب مکن از آن کارها که دشمنان ما کردند با سید الشهدا علیه السلام که

گرده ولیکن شدت و قوة عداوت ایشان باعث مایه بزرگتر مصیبتها شد
چرا که عداوت مابین هر دو دشمن اندازه و حدی دارد که بعد از
آن اندازه و آن حد دیگر عداوت فیمابین باقی نمی‌ماند چنانکه کاهی مثل
عداوت مابین دو نفر ارباب سنجیال است که یکی از دیگری
میخواهد بگیرد و عداوت تا مدتی دارد و کاهی ایشان دو نفر عداوت ارباب
منصبی است که آن یک دارد و دیگری ندارد و حین عداوت
کرد منصب را از دست او گرفت الامر یکی دیگر عداوت
ندارد و هکذا مراتب عداوت جهت دارد و بعد از رفع
جهت عداوت دیگر اثری باقی نمیماند مگر عداوت مابین حق و باطل
که از راهی و جهتی نیست بلکه بالذات با یکدیگر عداوت
و ضدیت دارند و از یکدیگر متفرق است پس هرگاه که از
ذات یکی اثری باقی باشد آن دیگری آرام نمیگیرد و حوادث
تازه عداوت فروزی شنید پس آیت که مصیبت امام
بزرگوار اعظم مصائب روزگار آمده و قرعه‌ی کرده‌ام

که مصیبت

که مصیبت آن بزرگوار صاحب طبقات و توبرتو است
و هر مصیبتی مصیبتها است و هر محنتی محنتها که آن بزرگوار را
کشتند و بسیار هم در عالم اتفاق افتاده است که دشمنهای
دو نفر ارباب حیات و حال آن دیگری بجهه دشمنی او ظفر یافته او را
کشته است و بعد از کشتن آرام گرفته و نایره عداوت
فرو نشسته داده هم آرام یافته و آنکه نور چشم محمد مصطفی
و فرزند دلبند علی مرتضی و پاره تن فاطمه زهرا و آن
آن بزرگوار را اگر کشتند چگونه کشتند کشتند و بعد از
که چندین و چندان زخم تیر و نیزه و خنجر و شمشیر و سنگ
نمیزدند و بعد از آن بکشند و اگر میکشتند سر که را
از قفا نمیبریدند و اگر بریدند جدا نمیکردند و در وقت
کشتن او را در نهایت عطش و تشنگی دکر نمیکشتند و
بروی خاک گرم عربستان نمیکشتند و در وقت کشتن
ملعون تا چشمی چون شمر ملعون حرامزاده پا بر سینه

کربلا میرفت و در آن وقت کشتن سر بریدن آن کلمه زدن و سخریه
و استهزا کردن نیز چه و باینها اکتفا نکردن و بدن او را از لباس
برهنه کردن و در بیابان انداختن و دفن نکردن نیز چه
و باینها هم اکتفا نکردن و اسب بر آن بدن مطهر تاختن و او را
پامال کردن از برای چه آه آه بمیرم از برای آن بزرگوار
باینها اکتفا نکردند و سر مقدس او را بر نیزه کردند و شهر
بشهر گرداندند و بهدیه و تحفه از برای بدترین خلق خدا
در حرامزاده ها بردند و کاش باینها اکتفا کرده بودند و در مجلس
و میدانها و کوچه ها و بازارها از روی سخریه و استهزا او را چوب و
سنگ نزده بودند و کاش بر سرها که باینها اکتفا نموده آن
سر مقدس را در مجلسهای شراب و قمار حاضر کردند و در حضور
آن سر مطهر اظهار شادیها و فرحها کردند و کاش باینها اکتفا
کرده بودند و دیگر ته جرعه شراب خود را در ظرفی که آن سر
مبارک بود نریخته بودند پس اگر او را کشته اند بطور

کشتند

کشتند و اگر دشمنی و شمر او را بکشد دیگر مشغول چپاول
و کسان و زنان و دختران و اموال او نمیشوند و آن حرامزاده
کشتند جمیع یاران و برادران او را و جمیع طایفه و قبیله او را
و تمام فرزندان و نوجوانان او را حتی اطفال صغیر
او را آه بمیرم از برای آن بزرگوار که از طفل شیرخوار
او نگذشتند و چه کشتنی که با تیر کشتند و چه تیری که بر حلقوم
نازنین او زدند و چه تیر بر حلقوم زدن که در آغوش پدر بزرگوار
و چه زدن که از حلقوم آن طفل در گذشت و بر بازوی آن سرور تشنه لب
و باینها اکتفا نکرده خیمه های او را آتش زدند و زنان و دختران او را
غارت کردند و گوش آنها دریدن و معجرهای سر در آوردن و
منع از گریه کردن نیز چه اگر اتفاقا دشمنی بعد از کشتن دشمن
عیال او را اسیر کند دختران و زنان پادشاهان را اگر اسیر
نکرده و اینها چه پادشاه دختران پیغمبر آخرالزمان را اسیر نمودند
و زنان و دختران سید جوانان اهل بهشت از اینها هم گذشتیم

اسیر کردنهم حدی و اندازه دارد و چادرها و معجرها از سرها
برداشتن در میان سیصد هزار قشون مشرک کافر ظالم
بعینه و اینها را در آفتاب تابستان گرم عربستان بر شترهای بیجهاز سوار
کردن بعینه بر شترهای لنگ زخم دار متعفن بد رفتار و بر پالانهای
چوب خطب سوار کردن از برای چه و سرهای شهدا را بر سر نیزه
کردن یعنی چه و در مقابل روی ایشان واداشتن چرا آه آه
قافلهها بعد از حضرت سید سجاد آن بیمار علیل مجروح را زنجیر کردن یعنی چه
مگر احتمال گریختن از برای چنین بیماری ممکن بود آه آه چنین علیل
بیماری را غل کردن و در این آفتابهای گرم از برای چه اگر شما
اتفاق افتادن در ایام بهار در این ولایت که چندان گرم نیست
در برابر آفتاب نماز کنید در این چند دقیقه حرارت آفتاب گرم
بگوید که پیشانیها میسوزانه پس بمیرم از برای آن بزرگوار این بابا
بدنهای بیچاره و حضرت سید سجاد با این غل سنگین آهنین
در این مدت مدید در این آفتابهای عربستان و با این همه مصیبت

دلتنگ

و شدت و پیکرهای مبارک حضرت سید سجاد صلوات الله علیه را
بر زیر شکم شترهای لنگ بند بستن از برای چه بود که این بزرگوار
نتوانست که پاهای خود را حرکت دهد یا بر بالای شتر
لند نموده اندکی اگر شما ایلکاش ها به کشف کرده بودید و دلها را
شهدا شهید کم داشته بودید و از برای خوش آمد اولاد و زنان زیاده
بخشیده بود از اینها همه اینها را در شهرها در سر کوچه و بازارها
و مکانها که کنیز و غلامان را از برای خرید و فروش وا میدارند
واداشتن از چه بود و شهرها را بجهت تماشای آن مصیبت و شهیدهای
ایشان را زینت کردن و آینه بستن چه بود و مردم بجهت
تماشای ایشان ازدحام جمعیت کردن بعینه و ایشان را با سرها
و دستهای بسته از کفش و مهر زنها کردن و اظهار فرح کردن یعنی چه
و ببیند یزید را تهنیت و مبارکباد گفتن چرا و ذلیلی در شهر کوفه
که این بزرگوار را کشت ظاهر هم سالها در آن شهر پادشاهی کرده
و تمام اهل آن بنده رعیت ایشان بودند و الحال ایکاش

بآنها گفته شده بود دیگر آنها را باردهای بار و سرهای
بیچادر داخل مجلس محرمان داد لهذا زنها غیرت نکردند از اینها گذشته
آنها را برسمان لباس بغیچه و اینها را بر پا داشتن و دادن
نشانی نداد از برای چه و حال آنکه یهود و نصاری در مجلس
در نهایت عزت نشسته بودند و با آنها گفتگو نمود ایشانرا اسیرت
کردن و ما را کشتن بغیچه و برای چه آه آه بهترم از برای ایشان
با سر مقدس امام علیه السلام چه ادبها و چه اعتناها
کردن و چوب بر لب زدن چه بود در حضور ایشان آمدن
و شراب خوردن و قمار باختن و اظهار فرح و عیش و عشرت
کردن چه بود و برخواستن یزید ملعون و در میان ایشان
آمدن و پرسید یک یک را که این کیست و این کیست صغیره و
دعنا و خواهش بعضی از آن اشقیا کنیز دختر فاطمه را [illegible]
باری این بود مجملی از اسیرین بزرگواران باری [illegible] که گوش
که کس نتواند شنیدنش آیا مرا [illegible] چه آمد در دیده نیش

وابها

اینها هم چندی زیست کنند و از نعیم و عطای ما محظوظ شوند
بده مهلت کردند و اگر دولت و سلطنت را از برای اینها
مقرر داریم سلطنت ایشان منقضی آن است که شما را
نیست و نابود کنند و اثری از شما باقی نگذارند پس حکمت
من چنین اقتضا میکند که دولت اینها را مقدم دارم و اینها
هم جولانی در نعیم و ملک ما بزنند بعد ایشان را فانی
و مستاصل کنم و سلطنت و دولت را از برای
شما تسلیم و مستدام دارم پس باید شما در این چند روزه
قلیل دولت ایشان مستاصل و ذلیل باشید و مقهور
و مظلوم زیست کنید پس جمیع آن بزرگواران عرض کردند
راضی بقضاء تو هستیم و تسلیم کردیم حکمت تو را
و صبر میکنیم بر مظلومی و مقهوری خود تا انقراض دولت
ایشان بعد از آن بزرگواران پیغمبران این امر را قبول
نمودند و بعد از ایشان سایر مؤمنان تمکین کردند که در

در دولت باطل سیاه‌کاری و مضمحل باشند پس خداوند
عالم مخصوص فرموده مؤمنین را بنعمت ابدی و سلطنت
جاوید لکن عنقریب دولت باطل منقرض خواهد شد
اینست که فرموده وعد الله الذین امنوا وعملوا الصالحات لیستخلفنهم
فی الارض ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون
بی شیئا خداوند وعده فرموده است بمؤمنین و صالحین
که البته ایشانرا در زمین پادشاه کند و خلیفه‌های خود
قرار دهد تا ثابت و خالص از برای ایشان دین ایشانرا
که از برای ایشان آن دین پسندیده بود و تبدیل کند
ترس ایشانرا بامن تا عبادت کنند مرا و شریک در
عالم نباشد و در آیه دیگر می‌فرماید ونرید ان نمن علی
الذین استضعفوا فی الارض ونجعلهم ائمة ونجعلهم الوارثین
ونمکن لهم فی الارض ونری فرعون وهامان وجنودهما منهم ما کانوا

یحذرون

یحذرون یعنی مشیت و اراده ما چنین اقتضا فرموده
که منت گذاریم بر آن کسانیکه ایشانرا دشمنان ضعیف
و خوار شمرده‌اند و قرار دهیم ایشانرا پیشوایان و امامان
روی زمین و وارثان و صاحبان زمین و مسلط فرمائیم
ایشانرا بر اول و [illegible] وان ایشان تا انتقام
کشند از ایشان و ب[illegible] ایشان
ان عقابها و عذابها و عقوبتها را که از آنها ترس و انزار
ایشان داشتند و باز خداوند عالم وحی فرموده بآن
بزرگواران که باید چه صبر شما در دولت ایشان حکمتی
دیگر لازم است و تدبیری دیگر در کار و آن اینست که
در صورت استیلای ایشان و احاطه و غلبه ظلمت ایشان
ذکر من از روی عالم منقطع بشود و لطف حق منقرض شود مجدد
عذابی از برای من نیست و ساعتی لکن کفار و اشرار را
باقی نخواهم گذارد و عالم را از برای فساق و فجار نیافریده‌ام

[illegible]

وما خلقنا السموات والارض وما بینهما الا بالحق وما خلق
نکردیم آسمان و زمین و آنچه را که در آنهاست مگر
بحق و از برای حق پس چنین در حکمت کامله ما لازم است که
حق و اهل حق در ملک ما باشند تا محل عنایت و منظور نظر
رأفت و مکرمت ما بوده باشند تا عالم را باقی گذاریم حال
کدام یک از شما پیغمبران و مؤمنان متصدی این امر
می‌شوید که در دولت و سلطنت این اشرار امر ما و دین
ما را و ذکر ما را در عالم ظاهر و آشکار رسانید و لا
بطور مظلومیت و مقهوریت و خفت و ذلت
در تحت ایشان و جبر کنند بر اذیتها و محنتها که از اعدا
بر او وارد آید در راه ما داده امر ما و ذکر ما و جمیع مراتب
و مقامات وجه خود را بر جان خود بخرد پس احدی
از مؤمنان و پیغمبران جرات نکرد که قدم در عرصه قبول
این امر گذارند و همچنین ما سوای حضرت پیغمبر و حضرت امیر
ولامام

ولامام حسن و سایر ائمه طاهرین علیهم السلام جرات قبول این امر را
نکردند زیرا که احدی از ایشان را طاقت و بنیه نبود که متحمل این
بار گران شوند و از عهده آن مصائب و محن بر آیند آیت
که خداوند عالم میفرماید بنا بر باطن از باطنهای این آیه شریفه
که انا عرضنا الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان
یحملنها و اشفقن منها و حملها الانسان انه کان ظلوما
جهولا یعنی عرضه کردیم امانت شهادت و قبول اذیتها
و شدت و محنت را در اظهار امر و دین حق بر آسمانها و زمین ها
و کوهها پس همه سر پیچی ورزیدند از قبول این بار گران و تحمل آن
همه شداید و محن و قبول کرد آن را انسان و بر دوش خود بر داشت
و بر جان خود خرید حسین علیه السلام که انسان حقیقی و اصل اوست
بدرستیکه او مظلوم و جهول القدر بود الا حضرت پیغمبر و حضرت
امیر و حضرت امام حسن علیهم السلام هم این امر را قبول نکردند
بجهت حکمتها که تنگی وقت مانع از بیان آنهاست

پس حضرت سید الشهدا سلام الله علیه برخواست و قدم بهار
در پیش گذاشت عرض کرد خدایا من حسین لبیک میدان هستم
و قبول این امر را میکنم و در راه تو و اظهار دین و آیین
تو جمیع این شدائد و مصائب را بر جان خود میخرم و بر همه
مصیبتها و محنتها صبر میکنم چنین در این معنی اتش را امر تو و اظهار
ذکر تو است در نهایت رضامندی و خوشنودیها هست
و با غایت طوع و شوق متصدی این امر عظیم و خطب جسیم
میشوم و نور دین تو را در عرصه این ظلمات جهالت باطله
در تمام انام ظاهر و آشکار می سازم که بر همه اهل عالم امر تو
ظاهر شود و محبت تو بالغ و اعدای از خلق را عذری باقی
نماند پس خداوند عالم وحی فرستاد که آن بزرگوار که
از حسین این اعادی و اشرار من جمیع جهات با تو عداوت
و ضدیت دارند و بهر قسم که ممکن شود ترا اذیت
میکنند و صدمه میزنند عرض کرد یا خدایا من جمیع آنها را

صبر میکنم

بر پا وا دارند و دشمنان تو تمنای کنیزی و خدمتکاری ایشان نمایند
و بجهت شماتت بر ایشان شهرها را زینت و آرایش
نمایند و یکدیگر را تهنیت و مبارک باد گویند و این غوغا
در سر کوچه ها و بازارها از برای تماشای اسیران وا دارند
و در خرابها منزل دهند تا دین تو بر همه کس واضح و
روشن گردد و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین

مجلس بسم الله الرحمن الرحیم چهارم

الحمد لله رب العالمین و سلام علی عباده الذین اصطفی
و اهب جعلت فداه بعد البسمله و الحمد و الصلوات والعص
قرائة آیة النور مقصود این بود که از این آیه شریفه
استخراج کنیم بعض فضائل و مصائب حضرت سید الشهدا
سلام الله علیه را و مقصود این بود که از فقرات اول این آیه
شریفه هم استخراج کنیم چرا که در ایام سال هم کدام مادر
شرح همین فقرات مبارکه بود و بجهة فهم این فقرات محتاج شدیم

بذکر مقدمه و کلام در بیان آن مقدمه بود آنکه گفتیم بعد از
نبی آن اصول کفر و ضلالت در شأن شریر و طغیان
که عداوت این بزرگواران را محکم بستند و همت گماشتند
که من جمیع الجهات نور آن بزرگواران را محو و خاموش
نمایند در نزد خداوند عالم اظهار عداوت این بزرگواران را
نمودند و عوض کردند که اگر ما را دست رس و اختیار باشد
دمار از روزگار ایشان بر میآوریم و سعی و اهتمام میداریم
در بر انداختن و هلاک کردن ایشان و تلف کردن
اموال و عیال ایشان و کم کردن نام و نشان ایشان
و خاموش کردن نور ایشان و عرض کردم که بعد از آنکه
این اشقیا اظهار این معنی نمودند و ظلمت سرتاپای ایشان
و ظاهر ایشان و باطن و جمیع مراتب ایشان را فرا گرفت
و تاریک شد جمیع عرصه عالم بنوعی که چشم کار نمیکرد
چنانکه فرمود او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من

فوق

فوق موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده
لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور یعنی شکل تاریکیهای ایشان
در دریای لجه داری باشد که فرا گیرد آن دریا را موج که
از بالای آن موج موج دیگر باشد از بالای آن ابری باشد
تاریکیها بعضی بالای بعضی است که اگر دست او بیرون
قرار نداده از برای او نوری نخواهد بود پس حق فرمود
خداوند عالم بسلسله نور و ایمان و طبقه انبیاء و اولیاء
و مؤمنین که کدام یک از ایشان متصدی در رفع این ظلمات
میشوید و دین مراد در میان ایشان و ظلمت ایشان بطور
مظلومیت و مقهوریت اظهار نمایید و مطلب این باشد
تا مقدمه عرض کنم و بعد از این برگردیم بسر مطلب و آن
مقدمه اینست که خداوند عالم خلق نمود آسمان و زمین و
آفتاب و ماه و ستارگان و عرش و کرسی را مگر حق
و از برای حق نه از برای باطل و اهل آن که بگویند بنعت

خدا را و کفر لکن در زبانه پیغمبر باید ما خلقهما الله بالحق
و ربنا ما خلقت هذا باطلا یعنی آسمان و زمین را خلق
نکردیم مگر بحق و بیهوده کار خلق نکردیم آسمان و زمین
و ماه و ستارگان و حرکت و سکون اینها را از برای
باطل و بطور باطل پس اگر ببینی که دولت باطل خداوند
عالم لکن آسمان و زمین را باقی گذاشته پس اینها از برای
ظهور دولت حق و تمیز از اهل حق که هستند باقی
گذاشته و اگر کافر و منافق را مهلت و نعمت داده زنده
میکند او پس از برای مؤمنانست که باید از صلب آنها
بیرون آیند چنانکه فرموده یخرج الحی من المیت
خداوند عالم زنده از مرده بیرون میآورد یعنی مؤمن را
از صلب کافر با اینها را مهلت و نعمت میدهد که خدا [illegible]
اهل حق باشند و از برای اهل حق صنعتها نمایند و رفع
حاجات و ضروریات ایشان کنند و الله کافر را

در نعم خدا

در نعم خداوند عالم کرامتی نیست و همه کرامت از برای آن
در سه نفر مؤمن موحد است و از برای مؤمنان نتیجه بود
بظهور میرسانید در زمان حضرت ابراهیم علی نبینا و آله
و علیه السلام جز این بزرگوار تنها که مؤمن در روی زمین
نبود و عالم برقرار و مدار بود بجهت احترام او و از برای
مؤمنین بعد بوجود آیند و دولت حق ظاهر شود و در
زمان حضرت ادریس جمیع اهل روی زمین کافر بودند
اگر یک نفر دو نفر از اوصیاء و اولیاء بودند در اطراف
جزایر و گوشه و کنارهای زمین مخفی بودند پس پیغمبر و دشمن
چه غیر از کفر و معصیت کار لکن که خداوند عالم حکمتهای
چند ایشان را مهلت داده و انواع نعمت خود را بر ایشان
فراوان فرموده و اینها را در دنیا وسعت داده که سایر
و طریقه اینها را صواب و نجات نیست و [illegible]
که اگر در هر عصر اتفاقاً یکنفر مؤمن نباشد جمیع اهل زمین هستی

عذاب و هلاک خواهند یعنی رشتهٔ انتظام این آسمان و زمین
از یکدیگر گسیخته باشد و لهذا خداوند عالم عالم و عالمیان را
مهلت نمیدهد و همه سلامتند و فانی نمیشوند پس در هر
عصری محض عنایت و بمنظور نظری از برای خداوند عالم در حفظ
و بقای این عالم در حکمت کامله او لازم است و مثل این حکایت
بطور اختصار اینکه اگر کسی در بدن این عالم عضو قلب بود و دیگر
رد چرا در این عالم جوارح و عضو محض عنایت یعنی و طرفة العینی
عضو را از فاعلی نور عنایت و التفات خود باز نمیگذارد است
بلکه در هر مسئله از مسائل علمیه و در هر حکمی از احکام
شرعیه لازم است که قول حقی در این مسئله و آن حکم
در عالم باشد تا عالم از قول حق و حکم خداوند حق خالی نباشد
بردیم بر سر مطلب پس خداوند عالم در فرصت مسئله نور
که حکمت کامله مقتضی فده ما چنین اقتضا فرموده که حجتی
از جانب ما در میان ظلمات این حرکات خلق بوده باشند تا عالم

تا عالم از محض

تا عالم از محض عنایت ما خالی نبوده باشد پس کدام یک از شما آنچه
از نعمتهای من نمیآید و دین من و امر مرا در میان این ظلمات آشکار
نمینماید و لکن بطور غلبه و استیلا و سلطنت و استعلا بلکه بطور
مقهوریّت و مظلومیّت زیرا که سلطنت و استعلای
ما چنین اقتضا نموده که اینها هم چنین از خوان احسان ما روزی
خورند و لذّت برند و تمتّع و عیش کنند و دیگر در بعضی کوان
اینها حکمتها و منفعتهای دیگر هم هست بلکه وجود ایشان از برای
انتفاع مؤمنین است و مهلت دادن ابلیس از برای
مؤمنان و نفع ایشان است نه از برای خود او و کمال سکنند
که خداوند عالم باطلها را از برای خاطر حجت مهلت میدهد
و مثل عاصیان نه از برای اینکه با آنکه خداوند عالم اهل
فرنگ را که مهلت داده نه از برای خود ایشان است
و کرامت ایشان است بلکه از جهت این است که از
برای مؤمنین لباسها و اسباب و آلاتها بسازند

و از برای رفع حاجات مؤمنین بجد تمام بپردازد زیرا که
مؤمن خود بتنهائی از عهده رفع حاجات خود در این دنیا
بر نمی آید پس خداوند عالم که امام را در زمین بجهت
حافظ مؤمنین است و یکی از این منافع آنکه مؤمنین از
صعوبتهای ایشان بیرون می آیند پس خطاب مستطاب
در رسید ببلند انوار که کدام یک از شما از
عهده این خدمت بر می آیید که بطور استیصال ظلمه
متحد اظهار این امر بشوید پس احدی از ایشان عرضه جواب
قبول این امر را ننمود جز حضرت سید الشهداء علیه السلام
علیه که قدم پیش گذارد و عرض کرد خدایا من از عهده این امر
بر می آیم و این خدمت را بانجام میرسانم و لا سر
خصوصیت این امر با آن بزرگوار بدون مؤمنین را
و سایر ائمه طاهرین و حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
اینست که لا مؤمن ان الظهور مصداق حز جمیع الجهات

و معنی بنده

و معنی بنده کلیه بار رسالت کفر و ظلمت نداشتند و لو
ایشان بواسطه شائبه ظلمتی که در ایشان بود ضعیف
و از عهده مقابل آن ظلمت کلیه بر نمی آمدند و تاب مقاومت
ایشان را نداشتند و بنیه ایشان طاقت آنهمه بار محنت و مصیبت
نداشت و کدام یک از مؤمنین را تاب آنهمه بلایا
و مصیبت بود چرا که آن مفسده کلیه را با اعادی نداشتند
آیا نشنیده اید که آن بزرگوار در شب عاشورا اصحاب را
جمع فرمود و با ایشان فرمود که اینجماعت را با شما کاری
نیست و اگر بر من دست یابند دیگر متعرض شما نخواهند شد
و من بیعت خود را از گردن شما برداشتم و اینک تاریکی
شب عالم را فرا گرفته و کسی شما را نمی شناسد بیائید
دست از من برداشته از پی کار خود بروید زیرا که مقصود
این گروه من هستم و جز خودم را نمی بینند کسی از
شما در طلب شما نخواهد آمد پس از اینجهت قابل قبول این امر

بنحوی که نمیتوانستند برآیند و در برابر آن عظمت کلیه ایستادگی [از عهده]
نمایند لاجرم از ایشان بهم الطور متضاد شده و ضعف کلیه با ایشان نماندند شتند
و قابل این مقام خطیر نبودند و حمل بنحوی که متحمل شوند آن نشدند
و معنی سوال آیه اینست که خداوند عالم میفرماید انا عرضنا
الامانة علی السموات والارض والجبال فابین ان یحملنها
واشفقن منها وحملها الانسان انه کان ظلوما جهولا
یعنی شهادت و این بار گران جمع محنت و مصیبت را عرضه
نمودیم بر آسمانها و زمین و کوهها پس عاجز شدند از قبول
آن و سرپیچی نمودند از تحمل آن و ترسیدند [از آن] و لکن متحمل شد
آنرا حضرت سید الشهدا حسین سلام الله علیه که او است
حقیقت انسان و اصل انسان بدرستیکه آن بزرگوار مظلوم است
و قدر و رتبه او مجهول پس پیغمبران هم بنحوی انجام این امر را
نداشتند و از عهده قبول و قطع حالت باطل کلیه بر
نیامدند پس منحصر شد قبول این امر و انجام رسانیدن

این خ

این خدمت با آن چهارده نفس مقدس سلام الله علیهم
و ایشان بر دو قسمند هفت نفر از ایشان حامل نور نبوت
و مظهر و اثبات نبی اند و هفت نفر دیگر مظهر نور ولایت
و انوار و اسرار ولایت میباشند و جمع زنان است و افرمود
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله انا و علی ابوا هذه الامة یعنی من و علی
پدر و مادر این امت هستیم پس نبوت مقام پدر است
و ولایت مقام مادر و ائمه سلام الله علیهم بعضی از ایشان آن
در او جهت ولایت غالب است و آثار ولایت
ظاهر پس چون حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مظهر نبوت کلیه مطلقه
بود و حضرت امیر علیه السلام مظهر ولایت کلیه مطلقه و حضرت
امام حسن سلام الله علیه مظهر حضرت پیغمبر صلی الله از کثرت شبیه با
آنحضرت و کنیه شریف او ابو محمد بود و حضرت سید الشهدا
صلوات الله و سلامه علیه مظهر حضرت امیر سلام الله علیه
بود و حضرت بقیة الله امام زمان عجل الله فرجه مظهر نبوت است

در او جهت نبوت بیشتر است یعنی آثار نبوت
از او ظاهر و لیکن ولایت ... ع

واسم او اسم حضرت پیغمبر و کنیت او کنیت حضرت
پیغمبر است صلی الله علیه و آله و اوست فضل اسمه نه کانه له
از نسل سید الشهدا اند چنانچه حضرت سید سجاد سلام الله
علیه مظهر ولایت است و اسم شریفش علی است و حضرت باقر
علیه السلام مظهر نبوت است و اسم مبارک او محمد و حضرت
صادق صلوات الله علیه مظهر ولایت است و کنیه شریف او
مثل حضرت سید الشهدا ابو عبد الله است و حضرت کاظم
صلوات الله و سلامه علیه مظهر نبوت است و اسم مقدسش
موسی و کنیت مبارکش ابو الحسن و حضرت رضا سلام الله
علیه ظهور ولایت است و اسم شریفش علی است و حضرت جواد
علیه السلام ظهور نبوت است و اسم مقدسش محمد و حضرت هادی
سلام الله علیه ظهور ولایت است و نام نامیش علی پس عرض
میکنم چنین بمقام نبوت است ذات احدیت است
جل شانه و بمقام ظهور سلطنت و جلالت و مظاهر غیبت

هذا [illegible]

حمایت و رعایت کنند پس چگونه دوستان و شیعیان خود را
از نظر عطوفت و مکرمت خواهند انداخت و رسوا
کنند محروم آنکه با دشمنان نظر و آنان دارند و اگر کسی در دنیا
پناه باین بزرگواران میبرد آنان انکسی که او را
حمایت و رعایت میکردند پس اگر شما در آخرت
بایشان پناه برید و بذیل عنایت و مکرمت ایشان
متمسک شوید آیا شما را خواهند گذاشت و شفاعت
نخواهند فرمود حاشا از جود و کرم ایشان که گدای
در دولت سرای خود را نومید و محروم فرمایند
و بعد از آنکه پناه بردن و التجا بزمین و خاک ایشان و منزل
ایشان اینطور اثر داشته باشد و اینطور که عرض شد
پناهندگان خود را اجابت فرمایند پس آیا چه خواهد بود
پناه بردن بولایت ایشان و التجا و تمسک بذیل محبت ایشان
فرمود حب علی حسنة لا یضر معها سیئة و ستر علی علیه السلام

تواب است که هیچ گناهی با و ضرر نمیرساند و در حدیث
دیگر فرموده‌اند والله لا یدخل منکم النار واحد یعنی قسم بحق
خداوند عالم جل شانه که احدی از شما داخل آتش جهنم
نخواهید شد و حاشا از کرامت و جلالت آن
بزرگواران که شفاعت نموده برشماها از ملائکه ببینند و به
شما را که بعد از هزار و دویست سال اجتماع نموده و بر گرد ایشان
فراهم آمده و اقامه عزای آن بزرگواران را نموده‌اید و
از شما درنگذرند و گناهان و تقصیرات شما را عفو
نفرمایند پس والله محال و ممتنع است که نظر عنایت از شما
بردارند و از قبایح و اعمال ما اغماض نفرمایند و ما خود
چه قابلیت و مقدار داریم در جنب کبریا و عظمت
ایشان و چه هست وجود ما که مواخذه و سیاست
ایشان آییم و چه ضرر و نقصان از معاصی ما به سلطنت و دولت
و مملکت ایشان و وجود مورچه را چه مقدار که اعمال و افعال

انهار را

انهار را اعتنائی باشد و بکار عالم نقصانی راهبر است
که مورچگان پای خود را کج گذارند و سر راه خود را در
نوردند و حال آنکه کرم و عفو آن بزرگواران اعظم و عظیم است
و از حوصله افهام بیرون و افزون است مجملا پس
از جمله مواهب و کرامات که خداوند بحضرت سید الشهداء
بان مخصوص فرموده که جد معلا بود و از خواص این تربت
مطهره است که خداوند عالم خوردن آن را بقدر نخودی از
قدر نخودی حلال فرموده و از خواص این تربت مطهره آنست
که دوای مفرد است و شفاست از برای جمیع امراض ظاهره
و باطنه است و اکسیر اعظم است در معالجه امراض
پس اگر کسی بخورد از برای زیادتی علم علم او زیاد میشود اگر
بخورد از برای دفع وسوسه شیاطین از او زایل گردد و
هکذا از برای هر حاجت که بخورد حاجت او برآورده میشود
قدری از آن را در تنخواه و متاع و بار خود و خزینه و دفینه

میگذارند عبث حفظ و امان آن یتیمان و اندکی از آنها در
دریا میبر بدنمو جها و طوفانهای آب آن یتیمان و آرام
بیتیم و چگونه آن تربت مقدسه اکسیر اعظم و شفا و دوای
از هر درد و غم نباشد و حال آنکه حرامزاده ابن سعد امر نمود اسبها را
بر آن بدن مطهر تاختند و گوشت و خون شریف او را
با آن خاک ممزوج و مخلوط ساختند و روایتی دیدم
آن سعد ملعون از پیش خود مرتکب این امر شد بلکه آن
حرامزاده لعین ابن زیاد با ابن سعد امر نموده بود و نوشته بود
که من روز ازل چنین سخنی گفته ام و در کلام ما محو روا نیست
پس البته اینکار را بکن تا حکم ما نافذ و جاری باشد آه آه
که همین یکدفعه نبود که اسب بر بدن مقدسش تاختند
شما ملاحظه کنید و فکر و تامل نمائید که سی صد هزار نفر
لشکر همه طالب و جویای یک عضو باشند در یک موضع پس او
از اسب بزمین افتد در میان اینهمه لشکر و آن تاختنها

وجولانها

وجولانهای اسبها که عنید انمودند در کدام گوشه فتاده
چه قدرها در زیر سم آن اسبها لکد کوب خواهد شد و
دیگر اسب که شعور ندارد که دست و پای خود را بهموار
و آرام گذارد و بر جای مناسب گذارد پس بر دست
و پا و شکم و سینه و صورت و چشم و گوش و سر میگذارد
سم خود را و شما میدانید که سواران و جنگی اسبها
با نعل میباشد و آن نعلها هم میخها دارد پس پامال شدن
تاختن چه قدرها از گوشت و پوست مقدس آن بزرگوار با آن
میخها او کنده شد و با خاک کربلا آمیخته تا آنجا که اسبان
در جولان و تکاپو بودند و آن گوشت و خون مطهر را با آن
خاکها آلوده نمودند حرم محترم و تربت اعظم آن بزرگوار شد
و اینست که جمیع اطراف حایر مقدس تا چهار فرسخ حرم
و تربت است و از جمیع آن تربت مطهره بوی عطر دلگشا
ساطع است و اینست که گوشت و خون اطهر آن سرور والله

کلک ما چیز را این چنین نبود آه آه بمیرم از برای آن بزرگوار که
در حال حیات او را اینطور لگد کوب سم اسبان نمایند
کردند و گوشت و پوست او را با خاک آمیختند و استخوانهای
بدن مبارکش را چنین که عبارت شنیدند و بعد از این
که دیدند نه چنین او را گشتند مجدد اگر این سعد ملعون اشرار را
امر نمود که حسب الامر آن زنا زادگان ملعون مجدد دو باره اسبها را
بر آن بدن نازنین تاختند و او را با خاک برابر
و یکسان ساختند پس چرا نباشد اینکه مظهر شفای هر درد
و امان از هر خوف و امن از هر دشمن و چرا نباشد اسم آن
و کتاب الله و ذکر الله و صلی الله علی محمد و آله الطیبین

مجلس بسم الله الرحمن الرحیم پنجم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی قال جعلت
فداک ... بعد البسمله و الحمد و الصلوه و قرائه آیه النور
کلام در فقره این آیه شریفه بجهت و منجر است که اینفقره را

شرح نمایم

شرح نمایم در باره حضرت سید الشهدا سلام الله علیه و
و بجهت فهم اینمطلب محتاج شدیم بذکر مقدمه تا اینکه
کلام باینجا رسید که بعد از آنکه ظلمت کفر و عناد و منافقین
و اشرار تمام عرصه عالم را فرا گرفت بطوریکه اثری از ظهور
از برای سلسله نوریه نمانده پس خداوند عالم وحی فرستاد بسوی
پیغمبر و آل آن سرور سلام الله علیهم و سایر انبیاء و مؤمنین
حاضر در حضور ذره که کدام یک از شما اقدام می نمائید
در انجام این مرام که متصدی شوید در این ظلمت و ضلالت
باطل که امروز ذکر ما را اظهار نمائید و لوای دین ما را
در این ظلمت آباد مملکت این اشرار برفرازید و نام
ما را در عرصه کفر و ضلال منتشر و بنمایانید و ملک
بطور مشهوریت و مظلومیت تا اینکه در عرصه دولت اینها
تا کنون و این خبیث زمان جولان این خفاش ها را محاصره
عنایت و منفور و محروم از نظر رعایتی در ملک جو ... باشد

تا اینکه از باب التفات و عنایت او عالم را باقی گذاردیم
زیرا که اگر حق و محل عنایت در عالم نباشد طرفة العینی
زمین و آسمان و عالم و عالمیان را باقی نخواهم گذاشت و اگر
در دولت شما باطل را استقلال بدهیم و شما را
سلطنت و استیلا بخشیم این معنی مقتضی آنست که
دولت باطل را مستقر و دایر سازیم و دار دنیا را که صنوف عالم را
از لوث وجود باطل ایشان بکلّی پردازیم و ما حکمت
کامله ما چنین اقتضا نموده که این یک نهم چندی ریزه خوار
خوان احسان ما باشند و از دولت شما در چهار روزه
دولت این دنیا جولانی زنند پس خطاب مستطاب
در رسید که میخواهم یکی از شما بطور استیصال و اضمحلال
از پی این خدمت برآید بدو امر ما دین ما را اظهار
نماید پس احدی جرأت و جسارت ننمود زیرا که
این خطاب را جواب گوید و این بار گران را متکفل

و متحمل نو

و متحمل شود چنانکه میفرماید انّا عرضنا الامانة علی السّموات
والارض والجبال فابین ان یحملنها واشفقن منها وحملها
الانسان انّه کان ظلوما جهولا یعنی ما امانت شهادت را عرضه کردیم
بر آسمانها و زمین و جمیع کوهها پس از تحمّل آن ابا و امتناع
ورزیدند و از سنگینی آن بار گران بترسیدند و به عجز
شدند قائل شدند و اما سیّد الشهدا امام حسین علیه السّلام
که ادای آن امانت را قبول نمود و متحمّل شد بدرستیکه او
مظلوم و مجهول القدر است پس آن بزرگوار قدم پیش گذاشت
و بطوریکه در ایّام گذشته عرض کرده ام این امر را
قبول فرمود و عرض کردم که چون آنحضرت را قبول
فرمود خداوند عالم از فضل و کرم خود مخصوص فرمود
آن بزرگوار را بمواهب و نعم چند که احدی دیگر آنها را
انعام نفرمود و از جمله آنها این است که کربلا را مدفن شریف
او قرار داده و قبر آنسرور را آن مکان اطهر مقدّر

و مقرّر فرموده و قدری از فضیلت و شرافتهای کربلا را
خدمت شما عرض کردم و دیگر از کرامات که خداوند عالم جلّه
بآن بزرگوار انعام فرموده و مخصوص بآن بزرگوار نموده
که با احدی دیگر عنایت نفرموده آنست که در هر روز و هر شب
یا هر ساعت که ظهور سلطنت و عظمت و جلال و کبریائی
در آن وقت از برای خداوند عالم اتفاق میافتد بآن قسم
از اقسام ظهور عظمت و الوهیّت و ربوبیّت که از
برای خداوند عالم در آنوقت بجهة آن روز و شب را
بآن بزرگوار منسوب و مخصوص فرموده و زیارت او را
در آن روز و شب بهمه مخصوصه و زیارت عرش است
و بفارسی سلام میگویند و چنین در آن اوقات بشیر که
که ظهور جلالت و سلطنتی از برای خداوند عالم در آن
وقت بر سریر سلطنت و عرش ربوبیّت حق
مستقرّ باشد و بار عام دهد بندگان را تا بسلام روند
و منزّه

و منزّه و مقدّس بجهة ذات پاک خداوندی از درک حس
البصر و فهم اوهام و مدارک و ادهام تمام انام پس آن
بزرگوار را علیه السّلام خلیفه و قائم مقام خود قرار داده
در میان خلایق و در جای خود نشانیده از برای سلام
عام و بار عام در داد که بآن در بار جلالت مدار
شتابند و روی نیاز بآن بارگاه خلایق امیدگاه
سایند و در او مشاهده جمال دلارای خداوند عالم
اعلا را ببینند و خدا را بربوبیت بستایند از
اینست در فرموده من زار الحسین بکربلا کمن زار الله
فی عرشه یعنی هر کس زیارت و سلام کند حسین علیه السّلام را
چنانست که خداوند عالم را زیارت کرده است در عرش او
زیرا که زیارت خداوند عالم است جمیع او و ظهور او است
و آن بزرگوار آشکار کننده نمایان خداوند عالم و ظهور جلوه
نمایان او و در فرقان آن میفرماید و فی انفسکم افلا تبصرون

چرا آثار و علامات و آیات حق را در وجه خلق و از وجه خلق
نمی‌بینند و نمی‌فهمند آیا نه این است که هر کس از شما بخواهد
ذات شما یا روح شما را زیارت نماید به زیارت و دیدن
بدن شما می‌آید یا به بدن شما مصافحه و معانقه می‌نماید و ذات
شما غیر از بدن یا بدن شما است و تو همچنانکه از این دنیا
بیرونی و بدن این با تو همراه نه و تو همان روح و جانی هستی که از این
بدن پیدا و نمایانی و تو را در این بدن و از این بدن باید دید پس
چنانکه تو هرگاه خواسته باشی زیارت کنی برادر مؤمن خود را
به دیدن او بیرونی و او را در بدن او می‌بینی و او را
در بدن او و از بدن او زیارت میکنی همچنین و لله
المثل الاعلی خداوند عالم هم خلق فرموده است از
برای خود جلوه‌ها و مظاهر و او را قائم مقام خود و جانشین
خود قرار داده و او حضرت سید الشهداء صلوات الله
و سلامه علیه است پس در هر روزی که ظهور عظمت و سلطنت

ازبرای خداوند

ازبرای خداوند عالم شده بار عام داده جمیع خلایق را
که به زیارت و سجده آن بزرگوار روند آیا عبرت نمی‌گیرید
که در روز غدیر حضرت امیر علیه السلام منسوب به خلافت شده
و در آن روز زیارت آن بزرگوار را مستحب فرموده
و در شبهای قدر حضرت امیر علیه السلام ضربت خورده
و شهید شده خداوند عالم زیارت آن بزرگوار را
مستحب فرموده و در روز عرفه که موسم حج است
و جمیع خلق قصد خداوند عالم نموده‌اند زیارت او را مؤکد
و مستحب فرموده و در روز عید مولود که ولادت با سعادت
حضرت پیغمبر بوده زیارت آن بزرگوار را مستحب فرموده
و همچنین در جمیع اوقات و ایامیکه ظهور عظمت و سلطنت
در آن وقت از برای خداوند عالم تحقق یافته زیارت
آنحضرت را در آن روز مندوب و مطلوب و
مستحب و مرغوب فرموده لاسیما انسب و باعث

لاین او چیست که خداوند عالم آن بزرگوار را در جمیع
جهات عظمت و جلال و بزرگی آراسته، و صفات کمال
خود جلوه داده و کرسی خود و مظهر اسماء حسنی خود قرار
داده آیا نشنیده که خداوند عالم میفرماید من جاء
بالحسنة فله عشر امثالها هرکس یک حسنه در درگاه جلال
ما بیاورد او را ده برابر انعام میفرمائیم و اینگونه
تفضل و انعام میفرمائیم و اینگونه تفضل و انعام
درباره ادنای مؤمنین است و الله درباره جماعتی دیگر
میفرماید مثل الذین ینفقون اموالهم فی سبیل الله کمثل حبة انبتت
سبع سنابل فی کل سنبلة مائة حبة یعنی آن درهم و دیناری که دوستان
آل محمد علیهم السلام در راه ولایت اولیاء آن بزرگوار
صرف و خرج میکنند مثل آن دانه ایست که در زمین زرع
شود و از آن هفت خوشه بروید و هر خوشه را
صد دانه باشد یعنی ثواب و جزای هر نقیر و قطمیری که صرف
اولیاء

اولیاء آل محمد علیهم السلام شود هفتصد برابر خواهد بود
و خداوند عالم ثواب و جزا را مضاعف و چند برابر هفتصد
میفرماید از برای هرکس از دوستان به مشیت او و قصد و نیت
پس بنا بر آنکه دو هفتصد و سه هفتصد و ده هفتصد و صد هفتصد
و هزار هفتصد و صد هزار هفتصد و هزار هزار هفتصد
و همچنین تا آنجا که حساب ممکن باشد عوض و جزا عطا فرماید
بحسب اختلاف و درجات و مقامات مؤمنین و خلوص
نیات ایشان و اینهم بار ثواب و جزای متوسطین مؤمنین
و الله خصیصین و کاملین را ثواب و جزا اینست که در آیه شریفه
دیگر میفرماید انما یوفی الصابرون اجرهم بغیر حساب
یعنی ما اجر و ثواب صابران را در راه رضای خود آنقدر
عطا خواهیم فرمود که از گنجایش چند و چون بیرون و از
اندازه حساب و شمار فزون خواهد بود آگاه باشید که
صبر احدی از عالمیان به پایه صبر آن بزرگوار نتوانند رسید

صبر حضرت نوح را از اذیتهای قوم در آن مدّت نهصد و پنجاه
سال نسبت بصبر آن بزرگوار اندک است و صبر حضرت
یعقوب و یوسف علیهما السلام بر آن محنتها و فراقها در جنب صبر آن
بزرگوار هزار یک است و صبر ابراهیم نسبت به وی حقیر است
و صبر ایوب قلیل از کثیر و کدامیک از عالمیان مثل آنها از او
مصیبت رسیده و بار محنت و الم سالها چنان او کشیده پس
اجر او در نزد خداوند عالم بیحساب و بی پایان خواهد بود
و چگونه نه و حال آنکه اجر مؤمن صابر را خداوند عالم
بیحساب وعده فرموده پس آن بزرگوار در اعلی درجات
بی حساب و اقصی مقامات بی پایان خواهد بود مثلا از برای حکایت
فرض کنید پادشاهی جلیل القدر عظیم الشان در بیابانی
بی پایان بی آب و دانه شصت فرسخ در شصت فرسخ که
اتفاقاً از جمیع لشکر و خدم و حشم خود و بنه و خرگاه خود دور از
شده در آن بیابان مبتلا باشد از شدت عطش و گرسنگی

مشرف

مشرف بر هلاک و تلف باشد و اتفاقاً از تفضلات
الهی درویشی فقیر مسکین گدا اسیر از آن بیابان عبور داشته
و از سایلی که یک نان و یک جرعه آب همراه باشد که قوت
لایموت و مایه حیات و نجات خود سازد از آن بیابان
به آب و نان خواسته و چون آن پادشاه را در آن ورطه مهلکه
و در آن مخمصه گرفتار ببیند جان عزیز شریف شاه را برجان
ضعیف حقیر خود ایثار و اختیار نماید و آن نان و آب را
پیشکشی بارگاه عظمت و جلال شاه نماید تا جان همایون
او سلامت ماند و از آن شدت و هلاکت خلاص یابد
پس از آن واسطه پادشاه جان بسلامت بیرون برد و بر
سریر سلطنت و جلالت خود نشیند و اتفاقاً از عنایات
خداوند عالم در آن بیابان وسیله دیگر و چاره ساز
که جان آن گدای مسکین هم بسلامت از آن بیابان
بیرون رود و بساحل آبادانی و نجات رسد اتفاقاً

غیر خود را فدای او کند آنگاه مکافات درویش را
برابر کرده و بعدل با او راه رفته بلکه در حقیقت باز هم مکافات
او نشده و بعدل با او راه نرفته زیرا که پادشاه که لشکر کار
کند در جائیست که مال و جان با فتح نیکو و احتمال بیرون
که جان او را کسی از درویش خریداری نماید و دیگری
مالی باو ببخشد اما آن درویش بی نوا مال و جان خود را جان
فدا نمود که احتمال مالی و دیگر زندگی از برای او نمیرفت و الله
قطعی بر جان خود خرید پس هرگاه فرض شود که آن پادشاه قادر
و تمکین باشد بطوریکه اگر بخواهد مکافات آن درویش را
بطور فضل بنماید نماید الوقت آیا باز آن درویش چه خواهد انعام
کرد حال الا خداوند قادر قاهر غنی غالب مطلق که خوان نعم
جان او را نهایت و پایانی نیست بحضرت سید الشهدا
علیه السلام چه عنایت خواهد فرمود و ملاحظه کن که آن بزرگوار
در راه پدر و لو کام خود چه داد الا از سر جمیع مال و منال خود

گذشت درویش بقوم زیارت و سجده آن پادشاه جلیل الشأن
رهرو بدربار جلالت آثار او بود در پای سریر عظمت و جلال
و اقتدار رو بعجز و نیاز بر خاک مذلت و انکسار بساید
حال الا آیا بمعدلت اندیشی همت بلند آن پادشاه با
کیشی در پاداش جان آن مسکین درویش چه اقتضا
خواهد نمود آیا صد تومان باو باید داد یا صد تومان یا هزار تومان
یا هزار هزار تومان یا نصف مملکت خود را باو باید داد
یا کل مملکت و سریر سلطنت خود را باو باید بخشید لیس الی که
تمام مملکت و سلطنت خود را باو واگذارد مکافات احسان او نموده
و با عدل با او سلوک نکرده چرا که آن مسکین بیچاره تمام
ما یملک خود را که آن جان بود در راه آن پادشاه داده و جان
خود را هم در راه آن پادشاه داد چرا که هر که برخورد داشت
و جان ناقابل خود را فدای جان عزیز پادشاه گردید
هرگاه پادشاه هم تمام ملک و سلطنت خود را بدهد و جان

از خود

نگذشت آیا جمیع اصحاب و یاران خود را در راه او قربان ننمود
آیا جمیع خویشان و برادران خود را خاصّه عباس و قاسم را
در راه رضای محبوب فدا نکرد و آیا تمام اولاد و اطفال خود را
خاصّه چنین حضرت علی اکبر جوان که شبیه جدّ بزرگوارش بود
در کربلا فدا سر از تن جدا و پاره پاره اعضا ننمود آیا زنان و دختران
و خواهران خود را در راه خداوند به رنجش اسیری و دستگیری
مقدس خود که فدای جان جهانیان کرد
در دست دشمنان نداد و آیا جان جهانیان نبی در سر
حضرت سبحان فدا ننمود و آن همه مصیبت را در راه او کشید و دران
همه محنت و اذیت بر بدن همایون خود نخرید پس آیا خداوند
عالم اجر و ثواب او را چه باید عطا فرماید پس عرض میکند که
سزاوار خدمتها و پیشکشهای آن بزرگوار و شایسته
جود و کرم حضرت پروردگار آنست که خداوند عالم از
خزاین فضل و کرم خود جمیع ملک خود را بآن بزرگوار عطا فرماید
و چنین هم فرمود و کلّ ممالک خود را باو عنایت فرمود

و جمیع هزار

و جمیع هزار هزار عالم را بنده زر خرید آنحضرت قرار
داد و آنجناب را شاهنشاه مالک الرقاب تمام ممالک
امکان فرمود آیا نخوانده در دعای اذن دخول در رواق
مقدس می‌ایستی و عرض میکنی عبدک وابن عبدک المقرّ
بالرّق یعنی ای مولا و آقای من منم غلام زرخرید و پسر غلام
و کنیز تو ام که اقرار و اعتراف دارم به بندگی و زرخریدی تو
پس خداوند عالم جمیع عالم را بنده اطاعت آن بزرگوار
قرار داده و عنان اختیار ملک هزار هزار عالم را باو
مفوّض و واگذار فرموده و کلّ عالم امکان را متبول او
داد که حسب المیل خاطر شریف انور هر گونه رای
همایونش اقتضا فرماید تصرّف نماید آیت که در قرآن فرموده
هذا عطاؤنا فامنن او امسک بغیر حساب یعنی زمام اختیار
این ممالک هزار هزار عالم را در قبضه تصرّف و اقتدار تو
قرار داده ایم و بندگی آنها را از برای تو مسلّم

و متوقر فرموده ایم پس بهر کس هرچه بخواهی ببخشی و از هر کس
هرچه بخواهی منع نمائی بی اندازه و بی حساب و این عطای خداوند
عالمیان بآن بزرگوار در مقابل اموالی بود که در راه رضای خدا انفاق کرده
بود پس در مقابل جان مقدس خود که نثار راه آن محبوب نموده بود
با وی چه عطا نموده این بود که خداوند عالم جل شانه او را نفس
خود و روح خود و جان خود و ذات خود قرار داد و او را دست
توانا و چشم بینا و گوش شنوا و زبان گویای خود نمود و او را
رخساره تابان و جمال بزرگ نمایان خود فرمود پس او را
جان خود قرار داد لهذا در زیارت او میخوانی السلام علیک
یا ثار الله سلام بر تو ای خون خدا پس اگر نه جان او جان
خدا است پس از چه خونش خون خدا است گویا خداوند
عالم را کشتند به منقبت است شاعر خدا گو بسی خدا را کشتند
خداوند کشتند و نشناختند و خداوند عالم را جل شانه نمیشناختند
کشت و کشتن او همان جلوه و ظهور او است و آن بزرگوار است

جلوه اعظم

جلوه اعظم خداوند عالم لا آن شنیده الحدیث قدسی را
که خداوند عالم میفرماید من اذل لی ولیا فقد بارزنی
بالمحاربة و دعانی الی الحرب یعنی هر کس دوستی از دوستان مرا اذیت
نماید همانا بمیدان جنگ من آمده و مرا بجنگ خود خوانده
پس چه گمان شما بدشمنان حضرت سید الشهدا علیه السلام
آیا با خداوند عالم جنگ نکردند و عجب این جنگ خدا نرفتند
و خون خدا را در زمین کربلا ریختند پس آن کفار اشرار
با خداوند قهار جبار رحمی نکردند و در زدند و او را اذیت
کردند و با او محاربه و مقاتله کردند حال ببین خداوند عالم
در عوض بآن بزرگوار چه عنایت فرمود جان خود را
با او داد و خون او را خون خود کرد و او را نفس خود و ذات
خود و دست خود و چشم خود و گوش خود و زبان خود و رخساره
تابان خود قرار داد پس این بزرگوار چنین شد پس او
شد قائم مقام و خلیفه خداوند عالم در تمام ملک پس آیت

که هر کس او را زیارت کند خدا را زیارت کرده
بطور حقیقت و لاین معنی تنزل میکند و پایین می آید
تا جاییکه بمعرفت و بصیرت تو با نجا برسد آیا نشنیده
اید در فرمایش که فرموده من زار عبد العظیم بری کان کمن زار
الحسین علیه السلام یعنی هر کس زیارت کند عبد العظیم را در ری
چنانست که حسین را در کربلا زیارت کرده باشد و آیا
نشنیده اید که فرموده من لم یقدر ان یزورنا فلیزر
صالحی اخوانه یکتب له ثواب زیارتنا و من لم یقدر ان یصلنا
فلیصل صالحی اخوانه یکتب له ثواب صلتنا
یعنی هر کس نتواند بزیارت ما آید زیارت کند برادران
صالح خود را ثواب زیارت ما از برای او نوشته
میشود و هر کس پیشکشی از برای ما بیاورد پس آنرا هدیه برادران
صالح خود کند ثواب پیشکشی ما در نامه عمل او نوشته
میشود پس زیارت و دیدن از برای خدا زیارت حضرت

سید الشهدا

سید الشهدا سلام الله علیه خواهد بود و زیارت آن
بزرگوار زیارت خدا وند عالم خواهد بود آیا نشنیده اید که
هر کس دیدن کند یکی از مؤمنین را خدا وند عالم میفرماید
زائری زرت و ثوابک علیّ یعنی ای بنده من تو بزیارت
من آمدی و ثواب تو بر من است پس هر کس زیارت کند
یکی از شیعیان و موالیان آن بزرگوار را گویا خدا وند عالم
زیارت کرده است در عرش او زیرا که آن شیعه و
موالی مظهر و جلوه حضرت سید الشهدا است و آن
بزرگوار جلوه و مظهر خداست و فرموده هر کس نتواند
پیشکشی از برای ما آورد از برای برادران صالح خود ببرد
که ثواب پیشکشی ما از برای او نوشته میشود و پیشکشی
آن بزرگوار پیشکشی خداوند عالم است چنانکه میفرماید
من ذا الذی یقرض الله قرضاً حسناً یعنی کیست که بخدا قرض الحسنه دهد
و شما شنیده اید که خدا از شما قرض گرفتن منزه و مبرا است

و مراد دیدن و زیارت

پس همانا قرض دادن بمؤمن قرض دادن بخداست و سپردن
[...]ن او مسرور کردن خداست و محزون کردن او
محزون کردن خداست پس از جمله مواهب و کرامتها که خداوند
عالم بحضرت سید الشهدا کرامت فرموده این بود که او را
رخساره دلارای جمال جهان آرای خود قرار داده و او را
قائم مقام و جانشین خود فرموده در هزار هزار عالم پس
در ملأ اعلا و عالم بالا هم آن بزرگوار است جلوه خداوند
عالم و قائم مقام او پس جمیع ملائکه مقربین و انبیاء مرسلین
هر وقت خواهند خدا را زیارت کنند آن بزرگوار را
زیارت میکنند و دیگر خدا را زیارت نیست و طوری
دیگر نمیتوان خدا را دید و اینست معنی آنکه فرموده
وجوه یومئذ ناضرة الی ربها ناظرة یعنی روز قیامت رویهای چند
خرم و شاد هستند و بپروردگار خود نگرانند یعنی رخساره
انور سید الشهدا را می بینند و در طلعت منور او و جمال

جمال رب

جمال رب را مشاهده میکنند زیرا که بزرگتر ثواب اهل بهشت
و نعیم آن و اعلا درجات و مقامات بهشت نظر کردن برخساره
خداوند عالم است یعنی مشاهده جمال منور پیغمبر و آل اطهار او
سرور سلام الله علیهم و دیگر از کرامتها که خداوند عالم آنحضرت را
بآن مخصوص فرموده اینست که لقب شریف او را سید الشهدا
نامیده یعنی آقا و مولای جمیع شهدا لکن ملک خدا و شما
میدانید که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم شهید بود و آن
بزرگوار را هم بزهر خورانیدند و میدانید که
حضرت امیرالمؤمنین را هم شهید کردند و جمیع ائمه را شهید
کردند اگر بعضی بحسب ظاهر شهید نشده باشند ولی داخل در
شهدا میباشند و جمیع ایشان شهید میباشند در راه خدا
و شاهدند بر خلق خدا و جمیع انبیاء و مرسلین و مؤمنین
همچنین همه شهید در راه خدا اند و آن بزرگوار است
سید و آقا و مولای همه آنها و کی تعجب بکنند که چه طور

حضرت سید الشهدا آقای حضرت پیغمبر و امیر المؤمنین و امام حسن
علیهم السلام است زیرا که از برای حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
دو مقام است مقام ظاهری و مقام باطنی آیا نه این است که از
برای تو جسمی است و روحی و روح تو که کامل نیست الطف
و اشرف است از جسم کامل همچنین از برای حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله هم جسمی است و روحی و ظاهری و باطنی است و
حضرت سید الشهدا سلام الله علیه را جسمی است
و روحی و شکی نیست که باطن حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
اشرف است از باطن سید الشهدا و ظاهر پیغمبر هم اشرف است
از ظاهر سید الشهدا و لکن این مقام باطن سید الشهدا که در
عالم ذر قبول امر شهادت نمود اشرف است از ظاهر حضرت
پیغمبر چنانکه ظاهرا مصیبتهای آن دو بزرگوار را بیکدیگر نسبتی
نیست اگرچه دندان مقدس حضرت پیغمبر را با سنگ جفا
شکستند و امام حضرت باقر علیه السلام فرمود جد بزرگوارم را [illegible]

کشتند

[illegible]

کشتند که پیغمبر بنفس فرموده بود که در ندکان الآن قسم
کسی کشته نشد و کجا شدند مصیبتهای آن بزرگوار بر حضرت پیغمبر
و آن آنها که سر حضرت پیغمبر را بعد از ده ضربت از قفا
بریدند و کجا است بدن نازنین او را پاشیدند و کجا سر مقدس
او را بر نیزه کرده و از برای جوائز داده به هدیه بردند شکی
شک و شبهه نیست که مصیبت و محن حضرت سید الشهدا
اعظم و شدیدتر از مصائب حضرت پیغمبر بود آیا نه این است که آن ظاهر
بزرگوار در یک عصر بوده و امام مصیبت سید الشهدا
عالم را از جا بر داشته و الآن جمیع عالم را بیجان آورده
و جمیع عالم لوای عزای او را افراخته و از حزن و اندوه
در ماتم او گداخته اند اینک جمیع فرق اسلام مصیبت او را
برپا میدارند بلکه نصاری و مجوس و هند بر او عزاداری [illegible]
میکنند پس آن بزرگوار در مقام مصائب و محن شاهنشاه
و صاحب تاج و علم است بر هر صاحب مصیبتی این است [illegible]

حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود حسین منّی و انا من حسین یعنی حسین
جزو من است و تابع من است یعنی پیغمبر در رسالت و در مقام
جزو حسین و تابع حسینم یعنی در مقام مصیبت و شهادت
اینست که خداوند عالم فرموده و وصینا الانسان بوالدیه حسنا
یعنی ما وصیت کردیم انسان را که بوالدین خود احسان نماید
علی بن ابراهیم قمی در تفسیر خود روایت کرده است که
مراد از انسان حضرت پیغمبر است و مراد از والدین حضرت
امام حسن و امام حسین و شما میدانید که ولد جزو والد است پس تکلیف
بزرگ کننده بر والدین در این مقام از برای سید الشهداء علیه السلام
علیه برتری و سروری است بر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
پس خداوند عالم او را سید و آقای شهیدان کل عالم قرار
داده و شهید لازم نیست که کشته شده باشد زیرا که بواسطه
شهادت آن بزرگوار جمیع خلق شهید شدند زیرا که
آن بزرگوار است احد کل انبیا و سنید و موثر کل اشیا

و جمیع خلق

و جمیع خلق از نور و شعاع او خلق شده اند و شما میدانید
اگر آفتاب جهانتاب را خسوف عارض شود جمیع انوار
و شعاع او منخسف خواهند شد و اگر شخص شخصی را
بکشد و شهید کند و سر او را از تن جدا سازد
سایه او هم کشته و شهید خواهد شد و سر سایه هم از
بدن جدا میشود و سخن دیگر از برای شهادت جمیع مؤمنان
و دوستان آنکه آیا تو خود را دوستتر میداری یا حضرت
سید الشهداء را پس اگر خود را دوستتر میداری یا
روی سخن با تو نیست و تو از کسانی هستی که در روز عاشورا
وقتیکه آن بزرگوار استغاثه می فرمود او را اجابت
نکرده و اگر او را از خود دوستتر میداری معلوم است که
بشهادت او شهید شده بلکه الم شهادت او بر تو
اعظم و شدیدتر است از شهادت خود تو و حاله
چنین اتفاق افتاده که آن بزرگوار خود را فدای شما کرد

چنانکه شیخ مرحوم اعلی الله مقامه فرموده در وقتی که آن بزرگوار
رو به کشتگان و اصحاب کرده فرموده افدیتمونی و انا افدی
جنت لکم افدیکم من نفخ الحجتین اشتریتکم فاذا کیف سبقتم
بالشهادة فیفدی یعنی آیا شما خود را فدای من کرده اید و حال اینکه من
آمده ام که جان خود را فدای شما نمایم تا شما را از آتش
جهنم نجات بخشم جان خود را فدای شما و بهای شما کرده ام
و شما را خریده ام پس چگونه شما بر من سبقت گرفته اید
و خود را فدای من کرده اید پس چنین از شهادت کل ملک
لازم می آید که کل ملک مستغرق شوند و فضل و شرف اجزای
ملک که نبی آدم است بعضا فانی شوند پس حضرت سید الشهدا
صلوات الله علیه شهادت او بمنزله شهادت کل خلق بود
لکن او را قبول فرموده و جان مقدس خود را فدا کرده
و خود را شهید در راه شما نمود تا اینکه ثواب شهادت
از برای تو نوشته شود پس شهید در راه خدا کل مؤمنین

شهیدانند

شهیدانند و آن بزرگوار است آقا و سید کل شهدا
و کیست در ملک خدا که اینگونه مقامات و کرامات
از برای او باشد خداوند عالم در تمام ملک چنین جوهر شریف
نفیسی مثل آن بزرگوار نیافریده و دیگر از کرامات که خداوند
عالم با و عنایت فرموده اینست که کنیت شریف او ابو عبدالله
نموده زیرا که آن بزرگوار در مقام بندگی قدم مبارک را در
جائی گذاشته که احدی از عالمیان را طاقت رسیدن
بآن مقام نیست زیرا که حقیقت بندگی و عبودیت
و خضوع و خشوع در جنب جلالت و عظمت او لا است
و بعد از آنکه خداوند عالم جلّ شانه دعوت فرموده
انبیای را بسبب خود و فرموده ففروا الی الله یعنی از منازل
و مقامات خود و خودبینی فرار کنید و بجز قرب جوار
دربار جلالت مدار بشتابید و همه مطلب و مقصود آنست
که مردم سیر کنند و برونند تا بقرب جوار انوار حضرت

پروردگار رسند لازمه آنست که باید جمیع اعمال را قربة الی الله
بجا آورد یعنی تقرب جستن و نزدیک شدن بخداوند عالم و این
درشتافتن و رفتن بسوی خداوند عالم صاحب مراتب مختلفه اند
چنانکه هر گاه بجایی بگویند که تو مهمان شوید بمنزل بیایید بسوی من
یا در این دعوت تو بعضی عصای خود را از برای تو فرستند و یا
خود بیاید و دیگری قدری از مال خود برای تو فرستد و دیگری
نوکران و غلامان خود را از برای تو فرستد و دیگری برادران
و فرزندان خود را فرستد و با خود بیاید و اما بعضی دیگر از دعوت
تو را بظاهر و باطن خود و کل مقامات و مراتب خود اجابت
میکند جمیع اموال و اسباب و یاران و کسان و خویشان
و فرزندان و زنان خود را برداشته باتفاق خود بسوی تو میشتابند
پس خداوند عالم هم خطاب فرمود بملک خود که بسروان آیید
ازینکه دار و طالب شقاوت اقران خود دانسته باشید
بسوی دار السعادة قرب جوار من و امان ما و جمیع شریعتها و احکام

تفصیل

تفصیل آداب این شتافتن و سیر کردن بسوی خداوند
عالم است پس خداوند عالم جمیع این خلق را دعوت فرمود
که بسوی او بشتابند و سالک راه او را بسپارند پس ملاحظه
کن و فکر کن که از زمان حضرت آدم علیه السلام الی الآن الی
دوام ملک از میان کل این خلق کسی مثل حضرت سید الشهداء
سلام الله علیه آن دعوت خداوندی را اجابت کرده و
مثل او بسوی خداوند خود شتافته نظر کن ببین این خلق را
در جنب آن بزرگوار چه مقدار است و چه کارها کرده اند
و چه میتوانستند کرد در راه خدا پس اگر کسی مالی در راه خدا
انفاق کرده پس آن بزرگوار چندان از سر مال خود درگذشت
که پیراهن شریفش را هم از بدن مقدسش بیرون کردند و انگشتر
مبارکش را از انگشت همایونش بیرون آوردند چه بیرون
آوردن که انگشت مقدسش را قطع کردند و خیام جلالت
و عظمتش را آتش سوختند و گوشواره از گوش دختران

و چادر از سر زنان و خواهرانش بر داشتند و اگر کسی در راه
خدا از سر یار و مدد کاری گذشته پس آن بزرگوار در راه خدا ونیز
علم نشان کرده چه جانهای مقدس از اصحاب و اعوان و یاران
وکسان خود را و اگر کسی در راه خدا از سر خویش و برادر
گذشته باشد پس آن بزرگوار جمیع خویشان و برادران خود را
و چه خویشان و چه نوجوانان و برادران همه را در راه
رضای خدا قربان کرده و اگر کسی در راه خدا از اولاد گذشته
و بمصیبتی گرفتار رسیده پس آن بزرگوار جمیع اولاد خود را چه اولاد
مانند علی اکبر شبیه پیغمبر را و چه شیرخواره علی اصغر را
همه را در سر کوی وفا با خدا رخ فدا نمود و اگر کسی احیاناً
در راه خدا بواسطه اهل و عیال به پریشانی و استیصال رسیده
پس آن بزرگوار جمیع حرم خود را که حرم محترم حضرت پیغمبر و
عیال حضرت امیرالمؤمنین و دختران فاطمه بودند همه را در
راه رضای محبوب در معرض اسیری کفار و دستگیری اشرار

در میان

درمیان لشکر نامحرم سی هزار یزید بی دین بی ایمان بیرون آورده
و سوار شده که اشترهای بی روپوش و بی حجاب بر شتران
بیمحمل و جهاز سوار کرده در اطراف عدو و عباد یزید وانمود
و در پیش محرمان ایشان نوا بر پا وا دارند و اگر کسی
در راه خدا شهید شده پس آن بزرگوار جان مقدس
خود را چون پروانه بر آتش شوق پروانه وار زد که از
خود اثری باقی نگذارد و در میدان سربازی و جانفشانی
سر انور خود را گوی سان بمیدان انداخت پس
کیست که در میدان امکان با او مقابل تواند نمود و
هر کدام از مصایب و آلام او بسر حد علی است و
هر کس در عالم بمصیبتی یا امتحان شده قدری از آن مصیبت
و بعضی از اقسام آنرا بحذف مصایب آن بزرگوار
و بهر سه حد علی و جمیع انواع و اقسام آن مصیبت را
متحمل شده شما بشنوید که آن بزرگوار را

چنین گوسفند قربانی سر بریده‌اند لاکن کدام گوسفند را از
قفا سر بریده اند کدام گوسفند را بدو وارده ضربت
سر از بدن جدا میکنند معلوم باشد حرمله الخبیث
ملعون در نهایت کندی بود آیا کدام گوسفند را در زیر
سم اسبان سیصد هزار لشکر لگدکوب نکرده
اند یا میکشند لاکن کدام گوسفند را در کنار آب نهایت
تشنه کشته اند آیا درست است که اول سر بچه در اسلام
بر نیزه کنند سر مطهر آن سرور باشد و شما گمان
میکنید که سر آن بزرگوار شعور نداشت همین بدن مقدس
او بیحس و بی‌شعور بود و میپندارید که او همچو جنوه
انا قتلنا اذا قتلت لم یقتل و ان متنا اذا مات لم
یمت یعنی کشته ما کشته نیست و مرده ما مرده نیست لیکن
آن بزرگوار احساس میکرد در این بین میدید آنچه از تنها و
اماتتها که بدن مبارک و سر مقدسش میکردند والدم الانسان

احساس

احساس پیغمبر و نبوت شما بشنوید که اولاد امجاد آن حضرت را
در برابر رویش کشتند و بخون خود غلطیدند لاکن ملاحظه میکنند
چه اولاد مانند حضرت علی اکبر و چه علی اکبر بود او که فرزند
ارجمند دلبندش روانه میدان آن [illegible] کفر و
و طغیان شد آن بزرگوار سر مقدسش را باسمان بلند
کرد و عرض کرد اللهم اشهد علی هولاء القوم فقد برز الیهم اشبه
الناس خلقا و خلقا و منطقا برسولک یعنی خداوندا گواه باش
بر اینجماعت که بمیدان جنگ ایشان رفته شبیه‌ترین مردم
به پیغمبر تو از حیثیت خلقت و گفتار و اخلاق و احوال و
در این وقت که حضرت علی اکبر روانه شد چشم پدر
بزرگوارش پر از اشک شد و غیر از همین وقت دیگر در
روز عاشورا چشم مقدسش با اشک نگشت این وقت هم
از بابت این بود که فرزندش را در راه خدا میدید
و از برایش گریه میکند این صفت بجلوان و لیمان روزگار [illegible]

نه گریبان وا زاده کان بلکه چون حضرت علی اکبر شبیه
حضرت پیغمبر بود و آیت و مظهر آن سرور دو سرای
بود و هتک حرمت او هتک حرمت پیغمبر باشد پس بعد از
آنکه بمیدان آمد و ده نفر از آن اشرار را بدار
البوار فرستاد تشنگی بر او غلبه کرد عنان مرکب را بجانب
پدر بزرگوار بر گردانید و عرض کرد **یا ابه العطش قد قتلنی**
و ثقل الحدید اجهدنی یعنی ای پدر شدت تشنگی
مرا کشت و سنگینی اسلحه چوب مرا خسته کرد پس آن
بزرگوار انگشتر مبارک را در دهانش گذاشت و فرمود
حبیبا اصبر فعن قریب یسقیک جدک بکاسه یعنی صبر کن ای پسر من
که بزودی جد بزرگوارت ترا از جام حق سیراب
خواهد کرد باز بمیدان مراجعت کرد و چهل و چهار نفر
دیگر از آن کفار را به خاک هلاک انداخت و بیشتر هم
تا صد نفر را کشته اند بعد از آن بر که او جمعیت وارد

کردند

یکدفعه او را بضرب شمشیر و نیزه از پا در آوردند و او را
بر زمین افتاد و بصدای بلند عرض کرد السلام علیک
یا ابه یعنی ای پدر ما هم رفتیم خدا حافظ و سر شما بسلامت
پس چون آواز دلنوازش بسمع شریف پدر بزرگوار
رسید بزودی خود را بر بالین او رسانید و چون او را
بان احوال مشاهده کرد که از همه زخم و جراحت بر بدن
شریفش وارد آمده و استخوانهای مبارکش لگدکوب سم
اسبان شده و در میان خاک و خون دست و پا
میزند فرمود **قتل الله قوما قتلوک ما اجراهم علی الرحمن**
وعلی انتهاک حرمة الرسول خدا بکشد جماعتی را که ترا کشتند چه
بسیار بزرگ است جرات و جسارت ایشان
بر خداوند رحمن و هتک حرمت پیغمبر صلی الله علیه و آله
و از این فرمایش آنحضرت معلوم میشود که حضرت علی اکبر را
چه قدر و جلالت شان و علو رتبه و مکان بوده که جرات

براو جرأت بر خدا بود وهتک حرمت او هتک حرمت
پیغمبر صلی الله علیه وآله بود بعد از آن فرمود علی الدنیا بعدک العفا
یعنی بعد از تو ای فرزند خاک بر سر دنیا و زندگانی دنیا پس
فرمود یا بنی استرحت من الهم الدنیا ای پسرک من از
هم و الام دنیا براحت رفتی و صلی الله علی محمد و آله الطیبین

مجلس بسم الله الرحمن الرحیم ششم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و لعنة الله علی
اعدائهم اجمعین قال جلت قدرته بعد البسمله و الحمد و الصلوة
واللعن و قراءة آیة النور در روزهای گذشته سخن
در شرح فقره اول این آیه شریفه بود درباره حضرت
سید الشهدا و مقصود این بود که بیان کنیم که باطن این فقره
چگونه درباره آن بزرگوار معنی پیدا و معنی فارسی این
فقره این بود که خداوند عالم روشنی آسمانها و زمین است
و بجهت شرح این معنی محتاج شدیم به بیان اول خلقت

و شرح

و شرح عالم ذر و اینکه آن بزرگوار قبول شهادت نمود عهد
و میثاق این امر را محکم فرمود و از میان جمیع خلق
او این خدمت را قبول نمود چنانکه در روزهای گذشته
بیان کردیم و گفتیم که بعد از آنکه او قبول این امر نمود خداوند
عالم او را بکرامات و موهبات چند مخصوص فرمود
که با احدی از اهل عالم آنها را عنایت نفرمود و بعضی از
آن خصایص و شرافت را عرض کردم تا اینکه سخن
باینجا رسید که از جمله آن کرامات و موهبات این بود
که کنیت شریف او را ابو عبد الله فرمود و این
حضرت پدر بزرگ بود از برای هر چه بر آن صدق کند
عبد الله یعنی بنده خدا زیرا که آن بزرگوار در مقام بندگی
بجائی رسید که احدی از خلایق را طاقت آن مقام
نبود و نیست و حاصل شد که تخفیف جمیع بندگان
سیر کردن و شتافتن بسوی خداوند رحمن است و در زندگی

قرب جوار او و آنکسی که بعضی از حقوق را بجا آورند
و بعضی را نیاورند یا گاهی بسوی او بشتابد و گاهی از او
دوری ورزد مانند آنکس نیست که جمیع ظاهر و باطن
خود را و کل مراتب و مقامات خود را و جمیع علایق
و قیود خود را در نهایت سرعت بسوی کوی محبوب
کشد و آنجا در ظل عظمت و جلال حضرت دلدار
استظلال و استقرار نماید مثلاً کسیکه توجه نماید بخداوند
عالم بهمان توجه زبان خود و دیگر بدل و اعضا و جوارح
همه توجه دارد و لکن روح و عقل او غافل است حال
اینها مساوی نیستند با کسیکه بظاهر خود و باطن خود
و ذات و صفات و افعال و جمیع مراتب و مقامات خود توجه
کرده باشد بخداوند عالم و جمیع مال و عیال و اقارب و
عشیره و اصحاب و برادران و آنچه منسوب و متعلق
باوست همه را در راه آن فدا کرده است پس چنین حضرت

سید الشهدا

سید الشهدا سلام الله علیه بکل خود و همه خود تقرب
جسته است بخداوند خود و بجمیع مقامات خود خود را
از غیر خدای خود منقطع کرده است و متصل کرده است
خود را بنور رحمت و توحید پروردگار خود خداوند عالم
همه یاد کرامت فرموده مقام و رتبه ربوبیت یعنی خدائی
رب بزبان عربی بمعنی آقا و مولا است و آقا را رب
غلام میگویند یعنی مربی و تربیت کننده غلام و لفظ
رب خصوصیتی بخداوند عالم ندارد که بر غیر او استعمال
نشود چنانکه گفته‌ایم خدا رحیم کریم است و غیر او هم رحیم
و کریم میگویند حضرت صادق سلام الله علیه فرموده العبودیة
جوهرة کنهها الربوبیة یعنی بندگی و عبودیت چنان گوهر
گران بهائیست که اصل آن و حقیقت آن مقام ربوبیت
است و عجب ظاهر این عالم هم او بر همین منوال است
چنانکه هرگاه تو را غلام و بنده باشد که سالهای

بسیار از روی صدق و صفا و امانت و وفا تو را خدمتها
کرده باشد و او را در راحتها و نعمتها و سختیها و شدتها کمک
باشد و او را در حق خالق و منعم باشد تاثیر پس تو هم او را
ولینعمت خود و این حق و صاحب اختیار خود میکنی بر
جمیع مال و عیال و خدم و حشم و مزارع و املاک و مواشی
و دواب خود و میگوئی بتمام غلامان و کنیزان و رعیت و در
دکان و متعلقان و اهل و فرزندان خود که قول این
غلام قول من است و فعل او فعل من است و متابعت
او متابعت و داد و ستد من و فرمان او بر جمیع شما
جاری و حکم او بر کل شما نافذ است و طاعت او بر کل
شما لازم و تمکین و تسلیم شما امر و نهی او را حتم
و اینها همه از بابت آنست که تو او را بندهٔ شایسته
حق یافته و او را در مراتب بندگی و مراسم عبودیت
ثابت و راسخ شناخته پس خداوند عالم هم چنان

بزرگوار را

بزرگوار را در مقام عبودیت و انکسار و مراتب بندگی
و خاکساری صفت اهل ولایت و پیشوای محبت کیشان
عرصه استعداد پس او را بخلعت ربوبیت مخلع و مربی
و سرور و آقای کل ملک خود قرار فرمود آیا
در زیارت جامعه نخوانده که واشرقت الارض بنورکم
یعنی زمین عالم امکان از نور رخسارهٔ تابان شما روشن و
درخشان است و در قرآن میخوانی و اشرقت الارض
بنور ربها یعنی زمین درخشان شد بنور پروردگار خود و در
حدیث فرمود رب الارض امام الارض یعنی پروردگار زمین
امام زمین است و خداوند عالم آن بزرگوار را
مربی کل ملک و ملکوت قرار داده پس هرگاه کسی در مقام
عبودیت کامل شد بمقام ربوبیت فایز خواهد بود
هر کسی بحسب درجه بندگی خود بدرجه ای از درجات
ربوبیت رسیده است پس چنین از برای مراتب بندگی

سید الشهدا سلام الله علیه حد و منتهائی بمعنی مقام ربوبیت
آن بزرگوار هم بی نهایت و پایان خواهد بود پس خداوند
عالم او را مرتبه و صاحب اختیار کل هزار هزار عالم
فرمود و فرموده خلق الله الف الف عالم و الف
الف آدم و هذا العالم آخر العوالم (و هذا آدم آخرها) خداوند عالم هزار هزار
عالم آفریده هزار هزار آدم و این عالم آخری العالمها است
و این آدم آخری آن آدمها است و شما میدانید که آن
بزرگوار این با جماع شیعه اشرف کل خلق میباشند
پس ایشان را برتری و سروری است بر هزار هزار
عالم و حضرت سید الشهدا سلام الله علیه در مقام
بندگی و عبادت بجائی رسید که احدی از خلق الله الغفور
خدا را عبادت نکرده پس خداوند عالم او را مرتبه
کل کائنات فرمود و فکر کنید که آیا معنی مرتبه ولایت
چیست از برای اینست که خلق را بجوار قرب پروردگار

رسانه

رسانند یا از ساحت قرب او دور رسانند از برای آنست
که ناقصین را بسر حد کمال رسانند یا از حد کمال بدرجه
نقصان کشند از برای آنست که دست ضعیفان
و بینوایان را گرفته بسر منزل مقصود رسانند یا شکستن
که مرتبه از برای نزدیک کردن دوران و تکمیل ناقصان
و تقویت ناتوانان و دستگیری بیچاره گان و فریادرسی
درمانده گان و تعلیم جاهلان و نادانان و هدایت
گمراهان و سرگشتگان است و از برای بیرون آوردن
خلق از نیران الیم و کشانیدن ایشان بجنات نعیم آنست
و سعی تربیت چنین کم سالار بار کهکشان است و پستی را
بمقام بلند رسانیدن است پس چنین آن بزرگوار
بسبب شهادت خود جمیع خلق را هدایت و تکمیل فرمود
و از بوادی ضلالت و شقاوت بسر منزل رشاد و سداد
رسانید و غرقاب هلاکت بساحل نجات کشانید

پس ملاحظه کن که چه مقامی از برای آن بزرگوار بجوار
ربوبیت از جهة ربوبیت اوست مقام شفاعت آن
بزرگوار چنانکه خداوند در قرآن می‌فرماید قل لله الشفاعة جمیعاً
یعنی بگو ای محمد صلی الله علیه و آله که همه شفاعتها مخصوص خداوند
عالم است و شما میدانید که شفاعت کردن خدا
معنی نیست پس مقصود از شفاعت خدا شفاعت جلوه
خدا و جلوه خدا و ظهور خداست و چون حضرت سید الشهدا
سلام الله علیه مربی کل خلق و آقای کل خلق است وجه و
خلیفه و قائم مقام خداوند عالم است و آنچه نسبت بآن
بزرگوار داده بشود منسوب بخداوند عالم است و آنچه نسبت
بخدا داده بشود منسوب بآن بزرگوار است پس معنی شفاعت
خدا شفاعت آن بزرگوار است و شفاعت او همان
شفاعت خداوند عالم است پس معنی آیه شریفه آنست
که بگو ای محمد که تمام شفاعتها در روز قیامت مال

حسین است

حسین است علیه السلام و اوست شفیع کل خلق و اوست
کامل کننده ناقصان و نزدیک کننده دوران و دستگیر
جمله درماندگان چنانکه روایت شده است که امت مرحومه
در روز قیامت هزار صف میشوند و نهصد و نود و نه
صف ایشان حضرت سید الشهدا علیهم السلام تنها شفاعت
میفرماید و یک صف دیگر را باز آن بزرگوار بشراکت
سایر ائمه اطهار و انبیاء کبار و اولیاء ابرار شفاعت
می‌فرمایند و هیچ شفاعتی بدون شراکت آنحضرت
صورت نمیگیرد و سرّ این معنی آنست که با تکبّر و سرکشی
و کفران کسی با خداوند عالم احدی را ابداً گنجایش نیست
و والله که احدی از انبیاء مرسلین و ملائکه مقربین و
مؤمنین ممتحنین نجات نخواهند یافت مگر بذلت بندگی
و انکسار و نهایت خضوع و خشوع در جنب جلالت و
عظمت خداوند جبّار آیا میخواهی حقیقت این امر را

بقهر نظر کن باجر و آئینه در نفی آفتاب جهانتاب پس آنچ
زنگ خودی را از صفحهٔ وجود خود نزدوده در رخساره بمنشور
چه انوار را ننموده بهانا رو عار خودی و خودسری کرده وجه
نابود خود را در نفی انوار عظمت و جلال شمس بابان
اظهار و آشکار نموده پس او را در نفی آفتاب عالمتاب
شفیع ناصر و معاین و یاری نیست آنیست که در روز قیامت
آن خودبینان و خودپرستان و آن سرکشان و گردنکشان
با حالتی آشفته و پریشان میگویند **فما لنا من شافعین ولا صدیق حمیم**
یعنی چه روی داده که ما را شفاعتکاری نیست و یار و مدد
کاری نه پس در جواب ایشان گفته خواهد شد **بلی قد جاءتک**
آیاتی فکذبت بها واستکبرت وکنت من الکافرین
یعنی بلی ما اولیای خود را بسوی شما فرستادیم و ایشان
شما را بسوی ما دعوت و هدایت کردند و شما ایشان را
تکذیب کردید و بر ایشان تکبر و بزرگی ورزیدید و از جمله سرکشان
و گردنکشان

و گردنکشان بودید که انوار عظمت و جلال ما را پنهان
کرده اظهار نداشتید و در باره اینجماعت است این آیه
شریفه که میفرماید **واذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون**
یعنی هر وقت بایشان میگفتند که بندگی و کوچکی کنید
از برای ولی خداوند عالم و مطیع و منقاد و حقیر و خوار
باشید در نفی انوار جلال او پس سرکشی و سرپیچی مینمودند از بندگی
از اطاعت او و انقیاد و تسلیم فرمان لازم الاذعان
او و بر او برتری و سروری میجستید و اما اینکه پس چون
زنگ خودی و زنگ خودبینی را از لوح وجود خود زدود
و بجز جمال جهان آرا نمود و عکس پذیر رخساره تابان — دل ارا صح
مهر آسمان آمده و جلوه روی نیکوی او در ظلمت آباد
اینجا کردان پس همان عکس روی آفتاب و آن نور عالمتاب
که از سر تا پای او در ظهور و تاب است او را در نفی شفیع
شفیع عذرخواه است و بر نهایت بندگی و خاکساری او

او صادق تر گواه دلها آچه خودبین خودنما که جز خود را نمی‌نمود
و غیر از وجود نابود کسی را نشناسد پس او را در درگاه
خدای امیدگاه آفتاب آسمان شفاعت نخواهی نیست و پشت
و پناهی نه پس آینه با صفا را و بنده با وفا را خلعت فاخر
مفاخرت در بر است و تاج سربلندی و شرافت بر سر او
شفاعت که نور آفتاب است و مظهر و جلوه آن
روی عالمتاب پس هر کس خودبینی و خودنمائی ورزد و سرکشی
و گردنکشی نماید او را در نزد خداوند عالم شفیع و یاری
نیست و ممکن نیست که او را شفاعت کند و
داخل بهشت شود چه بهشت که هر خانهٔ کسی و خسی و هر
ناقابل ناکسی داخل آن تواند شد زیرا که بهشت
آراسته بصفت خداوندی است بهشت حیات
ابدی است و خداوند عالم است زنده و پاینده و بهشت است
از خلود و بقاء و خداوند عالم است باقی و دائم و بهشت است

خانهٔ سلطنت

خانهٔ سلطنت و پادشاهی و خداوند عالم است سلطان
سرمدی و از برای اوست سلطنت و شهنشاهی و بهشت است
ملک عظیم و وسیع خداوند عالم است صاحب و دارای
جمیع ملک و بهشت است خانهٔ غنا و بینیازی و خداوند عالم است
غنی مطلق و سزاوار عظمت و کبریائی اوست جمیع غناهای
بنده ضعیف ذلیل ناتوان کجا و لکن مقامات عالیه
و مراتب رفیعه کجا مگر آنکه نهایت بندگی و خضوع و کمال
عبودیت و خشوع حجاب انیت و خودی خود را القدره بلطیف
تلطیف و ترقیق نموده باشد که مظهر آن انوار آید و عکس
پرتو جمال یار پس دانسته شد که احدی بدرجه کمال و مقام
استقلال نخواهد رسید و تحصیل نجات و حیات
نخواهد نمود مگر بعبودیت و بندگی و اظهار خاکساری
و شرمندگی و کسی از جمیع پیغمبران و ملائکه و مؤمنان
بمقامی از مقامات بندگی نرسیدند الا ببرکت

وجه مسعود حضرت سید الشهدا سلام الله علیه و بواسطهٔ
آنحضرت زیرا که اوست استاد فرزانه مراتب علوم و
رسوم بندگی و عبودیت و اقتصا می کرد مردانه میدان
جانفشانی و وفا و فدوی و اوست سپهسالار بندگی
و خضوع و بدر منیر فلک تذلل و خشوع پس جمیع سربازان
این میدان از خرمن نوال و افضال او خوشه چینند
و کل فدوی کیشان و جانفشانان در سر خوان احسان
او گدای مسکین و حشران این سپهسالار از مهر چراغ انور
آن سرور تابش و نور است و ماه مهرسا از گدایان سر کوی
عالم افروزی و ظهور است که خداوند عالم لوای شفاعت را
با آن بزرگوار عنایت فرمود پس هر آئینه که عکس
جمال جهان آرای آن بزرگوار از او ظاهر و نمودار شد
اوست خالص از معایب خفی و پاک از شوائب خفی
بلی و قابل شفاعت آنحضرت و لایق حمایت و رعایت
والامان

والله همان سنگ سیاه است که بی وجه تباه نابود
و دور از درگاه حضرت معبود و از شفاعت آن بزرگوار
محروم و مردود پس جمیع کائنات آئینه هائی هستند که
در زیر آفتاب جهانتاب و همایون آن بزرگوار که دارد
و آفتاب رخساره انوار اوست که در آن آئینه ها جلوه
و ظهور دارد و همان است شفیع ایشان و باعث نجات
ایشان و آیه ایست که خداوند عالم فرموده الله نور السموات
والارض خداست روشنی بخش آسمانها و زمین
و عرض کنم که این آیه در وجه مسعود آن بزرگوار معنی
شده و مصداق آن اکنات والله ذات مقدس
خداوندی منزه و مبراست از نور و ظلمت و اگر نه آفتاب
جهانتاب جمال جهان آرای آن بزرگوار در آئینه خانه
امکان ظاهر و جلوه گر نبود کائنات و خدمت از برای
احدی در تمام هزار هزار عالم نبود و همه مخفی پنهان و مخفی

و خود سر و خود ستا بود چنانکه در این عالم ظاهر هر گاه
آن بزرگوار واقعه کربلا را اختیار نفرموده بود اثری
از دین خداوند عالم باقی نمی ماند و در این ظلمت آباد
کفر و طغیان بنا قبض احدی راه را از چاه تمیز نمیداد
پس هر کس توجه و اقبال او و محبت و اخلاص او با آن
بزرگوار بیشتر باشد خضوع و بندگی او از برای خداوند
عالم بیشتر خواهد بود و اظهار نور ربوبیت از او بیشتر گردد
و هر کس اخلاص او با آن بزرگوار کمتر باشد بندگی و خضوع
او از برای خداوند عالم کمتر خواهد و سر ربوبیت را کمتر
آشکار نمود پس مراتب و مقامات عبودیت بحسب توجه با آن
حضرت خواهد بود و توجه باو در دوستی و اخلاص باو است پس آیا
کسی در تمام ملک بقدر حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله
او را دوست داشته است و دوستی آن نسبت به سید الشهدا
بی اندازه و بی حد بود زیرا که دوستی منسوب و محدود بحد او
نمانده

بی حد و بی نهایت خواهد بود پس در تمام ملک احدی مثل حضرت
پیغمبر آن بزرگوار را دوست نداشته زیرا که من جمیع الجهات
با یکدیگر در نهایت یگانگی و یکتایی را دارند چنانکه
در زیارت ایشان خوانده شده اشهد ان ارواحکم و نورکم
و طینتکم واحده یعنی گواهی میدهم ای آقایان من که شماها
همه از یک روح و یک نور و یک طینت سرشته شده اید پس
احدی چون پیغمبر او را دوست نداشته پس بعد از
حسین کسی دیگر چون پیغمبر بندگی و عبودیت از برای
خداوند عالم نکرده از اینست که خداوند عالم حضرت
پیغمبر را در قرآن عبدالله نامیده آنجا که فرموده
لما قام عبد الله و فرموده تبارک الذی نزل الفرقان
علی عبده و فرموده سبحان الذی اسری بعبده پس خداوند
عالم حضرت پیغمبر را بتاج عبودیت و لقب عبدالله
متوج و مفتخر فرموده و حضرت سید الشهدا است

ابو عبد الله یعنی پدر و آقای عبد الله و پیغمبر از خداوند عالم
عبد الله و عبا الله نامیده از جهت توجه ایشان و محبت
ایشان بحضرت سید الشهدا چنانکه در باره ایوب مسطور آمده
ما ایوب را در مقام صبر و محن و بلایا رسیده خوانده ایم
حین یافتیم نیکو بنده است پس پیغمبر انام بحسب محبت
و اخلاص معرفت ایشان با آن بزرگوار خدا را بنده لقب نموده بود
از پیغمبر صلی الله علیه و آله که آن بزرگوار را چون
حضرت امیر صلوات الله علیه زیارت نداشت و بعد از
آن بزرگوار سایر ائمه الطهار علیهم السلام و بعد از ایشان
سایر پیغمبران هر کس بقدر محبت و اخلاص با آن
بزرگوار صاحب مقامی از مقامات عبودیت شده
و تحصیل نجات از برای خود کرده و بعد از پیغمبران سایر
مؤمنان و دوستان هر کس بقدر همت خود و مقام
و رتبه خود که با آن بزرگوار که توجه و اخلاص ورزیده کوشش

حکم خود را

حکیم خود را از عقاب هلاک با حالت نجات کشیده
پس معلوم شد که خلاص و نجات نیست مگر از برای بندگان
و خاکساران و خاصان و خاشعان و کسی بنده تر
چو آن کس که سید الشهدا سلام الله علیه توجه نمود و در راه آن حضرت
اخلاص ورزیده بلکه عرض میکنم که جمیع نماز و روزه و زکوة
حج و خمس تو و صدقات و قربات تو و جمیع طاعات و عبادات
تو همه بهمان توجه با آن بزرگوار است و دوستی و اخلاص
کیشی با او درست آید در زیارتش میخوانی اشهد انک
قد اقمت الصلوة و اتیت الزکوة و امرت بالمعروف
و نهیت عن المنکر یعنی ای آقا و مولای من گواهی میدهم
که نماز را در تمام ملک تو بپا داشته و در این آئینه جان
امکان تو بنما ایستاده که این همه عکسها در قیام
و قعود و رکوع و سجود و گواهی میدهم ای آقای من
که زکوة را در تمام ملک تو داده و امر بمعروف کرده

از سنگ ریسا تو گوهر و جهان مکن معنی این فقره آنطور که
جهال جهان گمان کرده اند که اگر آن معنی را نسبت باو بدهی بسبب
وحدت بآن راضی نیستی و از آن نسبت بیزار گردد که یکی بگوید
گواهی میدهم که تو نماز میکنی و زکواة میدهی و تارک الصلواة
نیستی و بتدادن زکواة کافر نیستی آیا نشنیده اید که
حضرت امیر علیه السلام فرمود انا صلوات المؤمنین و صیامهم
یعنی منم خود نماز مؤمنان و روزه ایشان و فرمود
نحن نذر کفر زمان والدا ان ماییم و ترسانندگان مهر زمان
و فرمود ان لنا مع کل ولی اذنا سامعة و عینا
ناظرة و لسانا ناطقا یعنی ما راست در نزد هر ولی از اولیا
و هر دوستی از دوستان گوش شنوا و زبان گویا پس حضرت
سید الشهدا سلام الله علیه در این آینه خانه امکان بعبادت
پروردگار خود مشغول گاه در قیام است و گاهی در رکوع
و گاهی در سجده پس اگر گوید در آینه ها بجای خفت گو و خفا

با نهادن او

با نهادن او و اینها را روح و جانی نیست و حرکت و توانی
نه و همان شخص است قائم و عابد و راکع و ساجد
ما فی الدیار سواه لدین معرفة وهو الکل والحی الغفور چه او را
ارشد بود که چه از حلقوم عبد الله بود پس آن بزرگوار است
ظاهر از کل و جلوه از اینست که در زیارت رجبیه
میخوانی الیکم التفویض و علیکم التعویض یعنی ای آقایان ما حق
مال شما و مملوک شما و مفوض بسوی شما هستیم و بر شما است
که از خزاین جود و جعل خود ما را بلقمه و پاره بنوازید
و از کرم و فضل عمیم خود چیزی برسم عوض بجا عنایت
فرمایید و از درگاه احدیت پناه خود محروم و مایوس ننمایید
پس جمیع بندگان بنده نشان و پیغمبران و رسولان همه فرزندان آن
بزرگوار و حق و صدق و ملک مطلق اوست و العبد
ما یملکه کان لمولاه اینست که در زیارت جامعه میخوانی
ان ذکر الخیر کنتم اوله و آخره و اصله و فرعه و معدنه و ماواه و منتهاه

یعنی ای آقایان من در هر وقت و هر جای ملک خدا که
او خبری و عملی صالح یافت شده باشد پس شناسید
اوّل آن و اصل آن و فرع آن و معدن آن و مأوی
و مقام آن پس معلوم شد که جمیع عبادت عابدان از آثار
و سر براه مآل آن بزرگوار است پس ملاحظه کن که آن
بزرگوار چگونه عبد الله بود و چگونه خدای خود را بنده گی
و عبودیت نمود و چگونه اسم مبارک او ابو عبد الله
بر او راست و درست آمده و آن بزرگوار خدا را
عبادت نموده نه غیر او و او است بنده خدا نه غیر او
و خدا بنده او را امرزد نه غیر او را آیت که خدا
در قرآن میفرماید انا فتحنا لک فتحا مبینا لیغفر لک الله ما تقدم
من ذنبک و ما تاخر یعنی ای حبیب ما فتح نمایان بر دست تو
جاری فرمودیم که عوض هزار هزار عالم را به نور عبودیت
خود روشن و هدایت نمودی تا خداوند عالم گناهان اوّلین و آخرین

امتی را

امتی را که تو بر گردن گرفته همه را بیامرزد پس از جمله مواد
و کرامات تو که خداوند عالم آن بزرگوار را مخصوص به آن فرمود
این بود که لوای شفاعت را با و عطا فرمود و احدی از برای
خداوند عالم خضوع نکرده و او را بنده گی ننموده مگر در زیر
لوای آن بزرگوار خاصة للبشر یعنی استجابت دعا را در تحت
قبه مطهره آنجناب زیرا که هیچ دعای با کمال کشیده
و چشم خیره و دریده مستجاب نخواهد شد پس اگر
دعای با خضوع و مسکنت و تضرع و تذلل باشد و داخل
در تحت قبه آن بزرگوار است که قبه خضوع و خشوع است
و اگر نه آن دعا مستجاب نخواهد شد پس خداوند عالم
لوای شفاعت را و استجابت دعا را در تحت قبه او
باو عطا فرمود پس از آنچه عرض شد معلوم شد که آن
بزرگوار است مسجود الملائکه که در این آیینه خانه جهان
جلوه فرموده و الواح آیینه ها را از عکس جمال جهان

ازآن جهت مزین و روشن نمود پس هر آئینه که صاف تر و لطیفتر
واز زنگ و زنگ کدورت پاکتر است آن آثار خاره
انوار را بهتر و بیشتر اظهار و آشکار مینماید و آثار عبودیت
و آثار خضوع و خشوع از او کاملتر بظهور میرسد پس
بنابراین آثار و انوار آن بزرگوار در پیغمبران بیشتر از
سایر مردمان ظاهر میشود و بعد از پیغمبران مؤمنان انس از آن
انوار را بیشتر اظهار مینمایند و بعد از ایشان مؤمنان جن
و بعد از ایشان ملائکه و بعد از ایشان حیوانات طیبه و طاهر
و بعد از اینها جمادات پاک پاکیزه هر یک بحسب مرتبه و مقام
خود والا آن دل سختان و قاسی دلان که در زیر لوای آن
بزرگوار ماوی و استقرار ندارند از قبه مطهره او خارج
و بیرون شدند پس اینها از قرب جوار خدا دورند و از مشاهده
انوار عظمت و جلال او کورند اینست که فرمود قست
قلوبکم من بعد ذلک فهی کالحجارة او اشد قسوة وان من الحجارة

لما یتفجر

لما یتفجر منه الانهار وان منها لما یشقق فیخرج منه الماء
وان منها لما یهبط من خشیة الله یعنی دلهای شما یهود ای
که منکر فضایل و مقامات محمد و آل او هستید مانند
سنگ خاره سخت است بلکه سخت تر از سنگ است
زیرا که بعضی سنگها نهرها از آنها جاری میشود و بعضی میشکافد
و چشمههای آب از آنها بیرون میشود و بعضی از آنها از خوف خدا
پاره پاره میشود و لیکن دلهای سخت شما اصلا در نزد عظمت و
جلال آل محمد علیهم السلام خاضع و خاشع نمیشود پس معلوم شد
که قساوت قلب باعث دوری از خداوند عالم است
و خضوع و رقت باعث تقرب بخداوند عالم است
و خضوع و رقت نیست مگر توجه بحضرت سید الشهدا
سلام الله علیه و اعظم دلیل از برای توجه باین بزرگوار
اینست که ایشان هرگاه متوجه میشدند که این بزرگوار
شود خاضع و خاشع شود و این در رقت است که ایشان

متذکّر آن بزرگوار شوند که ذاکری در حضور تو
ذکر آن بزرگوار کنند و تو غافل باشی و متوجه امری
دیگر باشی اگر کسی خود متذکّر شود یا متوجه ذکر ذاکری
شود و در حق خضوع و رقتی بهم رسد پس قلب او دیگر به
نرم خواهد شد و از چه رقت خواهد کرد و سنگ نرم
خواهد شد و حال آنکه آن بزرگوار فرمود **انا قتیل العبرة** یعنی
منم کشته گریه و زاری پس چنین کسی از جمله قاسیان
و دل سختان خواهد بود و در جمله نامحبوب است که درباره
ایشان فرموده **واذا قیل لهم لا اله الا الله یستکبرون** یعنی هرگاه
لا اله الا الله گفته شود از برای ایشان استکبار می‌ورزند
یعنی هرگاه حسین علیه السلام در نزد ایشان ذکر شود تکبر می‌ورزند
و سرکشی میکنند و خاضع و خاشع نمیشوند زیرا که معنی لا اله
الا الله در حق تو اقرار و اعتراف تو است به بندگی
و عبودیت و قیام و اقدام تو است برای اسم خضوع
وانکسار

و انکسار و رقت و این امر صورت نپذیرد مگر
بتوجه و اقبال بآن بزرگوار سلام الله علیه زیرا که او است
ابو عبد الله و ممکن نیست عبودیت الله بتوجه بهر کسی
که ابو عبد الله است و او است ابو عبد الله در تمام ملک
خدا پس و الله که بهمین شما همان گفتن لا اله الا الله است
و همان توحید خداوند عالم و کدام عبادت و توحید و ذکر
بمقام گریستن بر آن بزرگوار میرسد تسبیح بدست
بگیر و هزار هزار مرتبه بگو لا اله الا الله و از خداوند عالم
غافل باش چه حاصل میشود که آن تسبیح بر داری
و بگویی تو را دوست میدارم و آثار دوستی از اعضا
و جوارح او ظاهر نشود بلکه توجه و اقبالی هم بتو نداشته باشی
کی تو از این اظهار چه حاصل بجز بیداری و کار
او میپذیری محض قول یک ریختن و عمل و فعل در
کار است و گریه بر آن بزرگوار فعلیت و واقعیت

دالّ و علامت و دلیل اخلاص و محبت است و بدانکه
میخوانند و گریه بر میدارند زیرا که اینها شکسته دل محزونند
و پس بازار خود فروشی از آن سالک دیگر است پس در
حقیقت گریه های شما برای آن بزرگوار اخلاص لله و الی الله است
پس هر کس که بآن بزرگوار متوجه شود همانا خدا را عبادت
و توحید کرده است و علامت توجه بآن بزرگوار رقت
قلب و خضوع و خشوع است پس احدی در عالم نسبت بحضرت
پیغمبر صلی الله علیه و آله بآنحضرت توجه ننموده است اینست
که در زیارتش میخوانند **یا اعظم مصیبتک عند جدک** یعنی چه
قدر عظیم و بزرگ است مصیبت تو در نزد جد تو و باز
در زیارت اوست **یا اجلّ مصیبتک عند الانبیاء و**
المرسلین چه قدر عظیم است مصیبت تو در نزد پیغمبران خدا
پس معلوم میشود که مصیبت آن بزرگوار بر حضرت
پیغمبر و ائمه اطهار سلام الله علیهم بیشتر تاثیر کرده و بعد از
ایشان

ایشان تاثیر آن بر پیغمبران اعظم و اشد از دیگران
بود چنانکه حضرت آدم علی نبینا و آله و علیهم السلام
بعد از آنکه آن ترک اولی از او صدور یافت و مبتلا شد
بخروج از بهشت و ابتلاء در این دنیا حضرت جبرئیل
علیه السلام با دو تعلیم فرمود اسماء مقدسه آل عبا را
که خدا را بحق آن بزرگواران بخواند تا ببرکت و حرمت
ایشان خداوند عالم توبه او را قبول فرماید اینست که
خدا در قرآن فرموده **فتلقی آدم من ربه کلمات**
فتاب علیه یعنی حضرت آدم آن اسماء مقدسه را بر ساق
عرش نوشته را دید پس جبرئیل علیه السلام او را
تلقین نمود که بگو **یا حمید بحق محمد یا عالی بحق علی یا فاطر**
بحق فاطمه یا محسن بحق الحسن و الحسین و منک الاحسان پس حضرت
آدم اینها را میخواند و خداوند عالم را بحق آن
بزرگواران قسم میداد هر وقت باسم مقدس حسین

میرسید اشک او جاری میشد و قلب او فاضع و خاشع
میشد پس جبرئیل گفت: یا اخی محمد فی ذکر الحسین
علیه السلام ینکسر قلبی و تسیل دموعی یعنی ای برادر من جبرئیل
هر وقت اسم مبارک حسین را بر زبان جاری
میکنم دل من میشکند و اشک من جاری میشود پس جبرئیل
عرض کرد ولدک هذا یصاب بمصیبة تصغر عنده المصا
ئب یعنی این فرزند تو را مصیبتی خواهد رسید که
جمیع مصائب روزگار در جنب او کوچک و حقیر
خواهد بود پس آدم از بزرگی مصیبت تعجب کرد
و فرمود: یا اخی و ما هی برادر چه طور و چون است
آن مصیبت عرض کرد یقتل عطشانا غریبا وحیدا
فریدا لیس له ناصر و لا معین یعنی او را تشنه خواهند کشت
در حالتیکه او را یاور و معین و انصار نبوده باشد
عرض کرد که آن بزرگوار را انصار و اعوان که بعد او

اصحاب

اصحاب و یاران نبود و برادران و فرزندان و ولی
همه را در برابر رویش کشته در پیش نظرش در
خاک و خون آغشته بود این بود که یکه و تنها و بی یار
و مددکار شده بود پس جبرئیل عرض کرد که تشنگی
او را چنین سایر تشنگیها که آن مثل و لو تراه یا آدم
و هو یقول وا عطشاه وا قلة ناصراه حتی یحول العطش بینه
و بین السماء کالدخان یعنی اگر ببینی تو او را ای
آدم که چگونه میگوید وا عطشاه وا قلة ناصراه و از شدت
تشنگی چشم مبارکش آسمان را مانند دود می بیند
و شاید بعضی در عطش آن بزرگوار و شدت آن
درست تعمق نکنند و درست نفهمند پس عرض
میشود که این را همه کس میداند که از جمله اسباب
عطش این است که مدت مدیدی گذشته باشد که
لب او آب نیاشامیده باشد و از جمله اسبابهای عطش

حرارت و حرکت است و شما میدانید که آن
بزرگوار در آن روز چه قدر حرکت میفرمودند و دیگر
از جمله اسباب تشنگی حرارت آفتاب است و شما
میدانید گرمی آفتاب عربستان را و دیگر از اسباب
عطش غلظت هوا و وجود گرد و غبار است و شما میدانید
که در تک و پو و جولان چهار صد هزار لشکر چه قدر گرد
و غبار حاصل میشود و دیگر از اسباب عطش شدت
غضب است و شما میدانید که آن بزرگوار چه قدر
بر آن منافقان غضبناک بود که از برای نجات ایشان
و نعیم ابدی ایشان و هدایت ایشان آمده بود و ایشان
بطور اجماع و اتفاق بر قتل او کمر بسته بودند و دیگر از
اسباب تشنگی سواری و اسب تاختن است و
دیگر از اسباب عطش پوشیدن و بر داشتن اسلحه حرب
و سنگینی آنها و گرمی آنها در آن آفتابها و متصل بودن

آنها به بدن انسان و دیگر از اسباب عطش زخم و جراحت است
که بر بدن انسان وارد آید و شما میدانید که آن
بزرگوار چه قدر زخم بر بدن مقدسش وارد آمده بود
و چه قدر خون از جسم مبارکش جاری شده بود و جمیع
این اسباب عطش از برای او مهیا بود آه آه بمیرم
از تشنگیهای او و دیگر از اسباب عطش شدت هم
و غم است و موارد حزن و اندوه که بر انسان وارد
آید و دیگر جای هم و غم کجا است و از برای چه وقت خوب است
گاهی آن بزرگوار نظر میفرمودند بحرم محترم خود و ملاحظه
میفرمودند حال خواهران و دختران خود را که در میان
آن همه لشکر فریاد العطش العطش از آنها بلند بود و میدانست
که یک ساعت دیگر از برای آنها در میان آن همه لشکر
چه حالت دست میدهد و آنها را بچه ذلتها و خواریها
اسیر و دستگیر میکنند و گاهی نظر به اصحاب و یاران

خود برادر ایشان و فرزندان خود که همه در برابر دیدش
پاره پاره در میان خاک و خون افتاده بودند و در زیر
سم اسبان نرم و کوبیده شده بودند و العیاذ بالله
چرا ایشان میگویند که آن بزرگوار چه قدر تشنه بود و بس
حضرت آدم و جبرئیل علیه السلام گریستند بر آن
بزرگوار که تشنه از آن جهت مرده و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین

مجلس بسم الله الرحمن الرحیم هفتم

الحمد لله و سلام علی عباده الذین اصطفی و لعنة الله
علی اهل الضلالة و الردی قال جعلت فداه بعد البسملة
و الحمد و الصلاة و اللعن و قرائة آیة النور در روز
های گذشته سخن در فقرات این آیه شریفه بود که میفرماید
الله نور السموات و الارض مقصود این بود که این فقره را
در باره حضرت سید الشهداء سلام الله علیه شرح نمایم
و چونکه از برای هر آیه از قرآن باطنیست و ظاهری و ظاهر

همانست

همانست که دیده و فهمیده میشود و باطن آن وجود آل
طیبین او سلام الله علیهم اجمعین میباشد بهمین طور
که هر خیر و نور و چیزی که در قرآن ذکر میشود مراد از
آن ایشان بزرگواران میباشند و هر شر و شرک و معصیت
و جبر و کفر و خبث و بدی و فسق و فجور و مثل اینها
و شری که در قرآن ذکر شود مراد از ایشان دشمنان
ایشان میباشند و حکیم دانا می تواند که جمیع قرآن را در
باره آن بزرگواران بخواند و تفسیر نماید چنانکه عوض
کرده یک شخص حکیم جمیع قرآن را در باره هر یک
از آن بزرگواران معنی نماید و مقصود در این ایام
این بود که این آیه مبارکه را در باره حضرت
سید الشهداء سلام الله علیه شرح کنیم و عوض کردیم
فارسی این فقره اینست که خداست روشنی آسمانها
و زمین و خواستیم ببینیم چگونه معنی میشود این فقره در باره

آن بزرگوار و محتاج شدیم در ختم این سخن بذکر مقدمه و لازم
شد ذکر خلقت عالم ذر در عرض کنیم که بعد از آنکه خداوند
عالم جلّ شانه خلق فرمود حضرت پیغمبر و آل اطهار او را
و عهد و میثاق گرفت از ایشان بر ربوبیت خود و نبوت
حضرت پیغمبر و ولایت آن بزرگوار و حب دوستان ایشان
و دشمنی دشمنان ایشان احاطه کرد نور آن بزرگوار آن
جمیع عالم امکان را بطوریکه اصلا ظلمتی و کدورتی در هیچ جای امکان
باقی نماند و جمیع ذرات عالم بنور جمال انور ایشان روشن
و منور و ظاهر شد معنی آیه شریفه که خداست روشنی دهنده
آسمانها و زمین پس دشمنان ایشان بر ایشان حسد بردند
که بسبب چه و جهت چیست که ایشان صاحب این مرتبه و مقام
بلند باشند و عزم کردند در دلهای خود که آن بزرگوار را
مضمحل و مستاصل نمایند که ایشان را هلاک و فانی سازند
چنانکه در روزهای گذشته بتفصیل بیان کردم پس فرا گرفت

کفر و نفاق

کفر و نفاق ایشان تمام روی عالم را و ظاهر شد
معنی این آیه شریفه او کظلمات فی بحر لجی یغشاه موج من
فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها فوق بعض اذا اخرج یده لم یکد یراها و من لم یجعل الله له نورا فما له من نور و از این
نور و ظلمت روز و شب در عالم ظاهر شد و از آن
نور هدایت و سعادت و ایمان خلق شد و از آن
ظلمت ضلالت و شقاوت و کفر و از آن نور عدل و احسان
و از آن ظلمت ظلم و جور و از آن صدق و وفا و از آن
کذب و جفا و از آن امانت و از آن خیانت و از
آن جود و کرم و از آن بخل و لئامت و از آن مدارا
و عفو و از آن غلظت و سختگیری و از آن تقوی و پرهیز
کاری و از آن ناپاکی و بی باکی و از آن اطاعت و عبادت
و از آن فسوق و فجور و معصیت و از آن توحید و عبودیت
و از آن انکار و طغیان مجملا جمیع صفات متضاده خیر
و شر را خداوند عالم از این نور و ظلمت آفرید و اینکه

مطالب روزهای گذشته را هر روز بطور اجمال
واختصار عرض میکنیم از جهت اینست که هر روزه جمعی
از برادران می آیند که روزهای سابق منجمله ناآگاه
بطور اجمال برسد مطلب آینده پس چون ظلمت ابلیس
عرصه عالم ذره را فرا گرفت پس خداوند عالم وحی فرمود بنگر
انوار که منم خدا یکی یا رحم طایفه انعام و اکرام میکنیم
دیو نور و ظلمت هر دو را از خوان احسان بی پایان خود
روزی میدهیم ولی اگر دولت و سلطنت اهل نور روحی
مقدم دارم اینمعنی باعث اضمحلال بلکه انقراض دولت ظلمت
باطل میشود بالکلیه زیرا که استقلال و استکمال هر یک
از این دو طایفه حرکت باعث اضمحلال آن دولت
دیگری میشود پس اگر دولت حق را مقدم دارم و بعد از
آن اهل باطل را مستقل سازم لازم می آید که چندی
دولت حق از عالم زایل و منقرض باشد پس حکمت

کامله چنین اقتضا نمود که دولت باطل را چندی مقدم
داشته آنگاه آنها را منقرض و فانی فرموده دولت
ابد مدت حق را مستقل و دایم و باقی نماییم و بطور
ظاهر خداوند عالم مدت دولت باطل را بیست هزار
سال هزار مقدر و مقرر فرمود و آن وقت است وقت
وقت معلوم که ابلیس را تا آنوقت خداوند عالم مهلت
داده است وقتیکه استدعا و التماس نمود از درگاه
خداوندی که او را تا روز قیامت مهلت دهد پس او را
تا آنوقت مهلت داد و فرمود انک من المنظرین
الی وقت المعلوم پس در آنوقت ظاهر میشود دولت حق
بطور کمال استقلال و اهل حق در نهایت عظمت و جلال
و همه مملکت خالی و پاک از لوث وجود منحوس اغیار
و آن منافقین و مشرکین اشرار و بروز خواهد نمود
خداوند عالم اشاره باینمعنی فرموده و می آید

هو الذی ارسل رسوله بالهدی و دین الحق لیظهره علی
الدین کله و لو کره المشرکون یعنی خداوند عالم فرستاد پیغمبر خود حضرت محمد صلی الله
علیه و آله را تا ولایت علی ابن ابیطالب و اولاد طیبین
او سلام الله علیهم بر گردن این خلق بگذارد و فضایل و
مناقب ایشان را باین خلق برساند و حب دوستان و دشمنی
دشمنان ایشان را لازم و منحتم فرماید تا آنکه خداوند عالم او را
و دین و آئین او را بر کل دینها غالب فرماید و اگر چه
این معنی را دشمنان علی ابن ابیطالب و ناصبیان شیعیان
او کراهت داشته باشند و در آیه دیگر فرموده یریدون
لیطفؤا نور الله بافواههم و یأبی الله الا ان یتم نوره
و لو کره الکافرون یعنی میخواهند دشمنان علی و ناصبیان
شیعیان او که با دهنهای خود که نور ذکر فضایل و
مناقب علی ابن ابیطالب و آل اطهار او و اولیاء
ابرار ایشان را خاموش کنند و آثار انوار ایشان را از
صفحهٔ روزگا

صفحهٔ روزگار بر اندازند و لیکن خداوند قهار جبار از
این معنی امتناع و انکار دارد و البته آخر الامر عالمتاب را
روز بروز نور افزون و عالم گیر خواهد فرمود
هر چند دشمنان و کافران خوشی نداشته باشند
پس در این وقت است حرکت جاوید مدت محمدی را
او و شیعیان و دوستان ایشان بر وجه اکمل و برجب دلخواه
ظاهر خواهد شد چنانکه تفصیل این را در مقامهای بعضی
گذشته در ذکر احوال رجعت شنیده اید و اینجا فیض
و مطلب شریف لطیف مشکل است و مناسب است
ذکر آن و آن اینست که خداوند عالم جل شانه دولت
باطل را از برای مصرف اهل حق و صدق اهل حق
قرار داده نه از برای وجود خود شان و خاطر خواهان
اگر چه هر حسنه را خداوند عالم انعام و اکرام میفرماید
چنانکه فرموده کلا نمد هؤلاء و هؤلاء من عطاء ربک و ما کان

عطاء ربك محظورا يعني ما هر دو سلسله نور و ظلمت را
امداد میفرمائیم و بر هر دو طایفه اهل حق و باطل انعام
میفرمائیم و لهذا اهل حق را از برای وجود سعی خودشان
و خاطر خودشان انعام میفرماید و اهل باطل را بطفیل
اهل حق و بجهت خاطر اهل حق و مصلحت کار اهل حق
نه از برای وجود بودن خودشان و ایشان را در نحو خداوند
عالم حرمت و کرامتی نیست پس بر آنها بجهت خاطر
خودشان رحمت نمیفرماید بلکه از برای اهل حق و خاطر اهل
حق و حاجات اهل حق بر اهل باطل رحمت و عنایت
میفرماید و از برای شرح این معنی تفصیلات است و بطور
اختصار باین اشاره میکنیم که خداوند جلّ شأنه
حکمت او این طور اقتضا فرموده در خلقت هر مخلوقی از
مخلوقات که اولاً او را در غایت دوری و بنهایت
ضعف و عجز و نقص و پستی بیافریند و بعد او را به

رحمت و عنا

رحمت و عنایت و تربیت خود بتدریج تربیت
فرماید و خوب و خوبتر ترقی دهد و از مقام نقصان و پستی
بدرجه کمال و رفعت رساند و از حضیض ضعف و عجز
و انکسار باوج قوت و اقتدار کشاند و از مقام بیان
جهالت و ضلالت بسر منزل علم و حکمت و هدایت
رساند نظر کن بخلقت انسان که چگونه اول او نطفه
گندیده بود که او را نه حیاتی است و نه نموی و نه شعوری
و نه عقلی و نه حسی و نه حرکتی پس او را بنظر عنایت و
رافت تربیت فرموده و آن نطفه را علقه نمود پس او را
مضغه نمود بعد از آن آنرا استخوان نمود پس بر آن استخوانها
گوشت رویانیده و بدن او را صاحب اعضاء
و جوارح نمود آنگاه از روح خود در او دمیده و او را
طفل زنده با اعضاء و جوارح تمام و کامل آفریده بعد
از آن او را از شکم مادر بیرون آورده و در

حالتیکه او را نه عقل است و نه شعوری در نهایت ضعف
و عجز و نادانی و ناتوانی و او را با دستهای عنایت و تربیت
خود خورده خورده تربیت فرمود تا آنکه شعور و تمیز در او پیدا
شده و بنای قوت و قدرت گذارد تا بحد بلوغ رسید
و قابل امر و نهی الهی و تکالیف شد تا آنکه خورده خورده
بسن چهل سالگی رسیده و عقل و کمال در او بنهایت
قوت و اعتدال پیدا کرد و هم چنین تدبر و تامل کن
در خلقت گیاه و درخت که چگونه در اول خلقت
آب ضعیف است در شکم زمین تا اینکه به تربیتها و عنایتهای
خداوندی بنای حرکت گذارد و از شکم زمین سر بیرون
میآورد با نهایت ضعف و نازکی و نرمی که اصلا او را
تاب و طاقت هیچ صدمه نیست پس او را خورده
خورده تربیت فرمود و ترقی میدهد تا آنکه درخت
عظیمی میشود و آن میوه که مقصود از او است حاصل میشود

و چنین است

و چنین است عادت خداوند عالم و حکمت او
در آفرینش کل خلق ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت
پس بعد از آنکه اینمطلب را فهمیدی عرض میکنم که هر چیزی
در اوایل خلقت خود و هنگام ضعف و نقاهت
خود حالت و قابلیت و قوت و کمال خود را ندارد
پس خداوند عالم از حکمت کامله و رحمت شامله خود
ما بین نور تربیت دهنده و آن چیز ضعیف حجاب و
حایل قرار میدهد تا انوار تربیت خود چون بر آن ضعیف
ناتوان بتابد و بنیه ضعیف او در هم نشکند و بنیاد
وجود او از هم نپاشد نظر کن باین گیاه ضعیف نحیف
که در فصل بهار سر از زمین بر آورده که اگر
آفتاب بی حجاب بر او بتابد هر آینه زرد و خشک خواهد
و از بیخ و بن خواهد سوخت پس از قدرت کامله خود
خداوند عالم ابرها خلقت فرمود در فصل بهار ابری

پس از این میغ و نوری که مابین گیاههای ضعیف و آفتاب
عالمتاب حجاب قرار میدهد تا آنکه بتدریج آن
ابرها نور و حرارت آفتاب آن گیاههای ضعیف را
تربیت نماید تا خوب خورده قوت گرفته سخت شوند
و قابل تابش آفتاب بالاستقلال بی پرده و حجاب شوند
و اگر نه این بود که این ابرها در بهار بود ابداً هیچ گیاهی
بحد کمال خود نمیرسید و بزودی همه از حرارت
آفتاب میسوخت و میخشکید مثال دیگر چون طفل متولد
میشود آفتاب عقل و شعور بی پرده و حجاب بر او اشراق
نماید بهمان حالت طفولیت باقی خواهد ماند و خواهد
خشکید و سوخت زیرا که اگر طفل در هنگام ولادت
بداند و بفهمد زوال و فنا دنیا را و امراض و اسقام
آنرا و شدائد و مکاره آنرا و مرگ را که بزودی در کمین است
میرسد و عذابها و عقوبتهای الهی را که پس از مرگ

ابداً هیچ

ابداً هیچ طفلی بزرگ نمیشود بلکه زنده نمیماند پس خداوند
عالم جل شانه از حکمت کامله خود مابین این طفل
ضعیف و نور تربیت عقل کامل رطوبتها و بخارهای
چند در دماغ او حایل و حجاب قرار داده تا نور
عقل عالمسوز بی پرده بر آن طفل ضعیف حقیر نتابد
بلکه از پس آن حجاب رطوبتها خوب خود او را
تقویت و تربیت نماید و بتدریج آن حجابهای لطیف
و نازک شود تا آن به نهایت رشد و کمال خود برسد و
در سن چند سالگی آن حجابها بالکل زایل و برداشته
شود و عقل کامل بی پرده بر او بتابد و اگر نه این
رطوبتها را در دماغ طفل قرار داده بود قدر
غوره که کشمش میشد چگونه چنین باشد و حال
آنکه نور عقل بسیار بزرگان را و اقویا را درهم شکسته
و قامت ایشان را خمیده کرده و بدان شرف ایشان را

بلکه کاهیده پس آیا با طفل ضعیف ناتوان چه میکرد
اگر میدانست احوال سفر را و اهوال قیامت را
و عظمت و کبریا و جدال خداوند جبار متعال را پس خداوند
عالم حایل شد مابین عقل طفل و بدن او و پرکرد
دماغ او را از بخارات و رطوبات تا آنکه
لذتها داند و بعضی از خرمی دنیا و سبزی دنیا او را
خوش آید و از سرخ زلف آن مسرور و خوشحال
باشد تا بزرگ شود و چاق شود و بسر حد کمال و
شباب خود برسد و از اینست که هر نادان کم
شعوری چاقتر و تر دماغتر و خوشحالتر و آسوده تر
میباشد و هر عاقل و دانائی همواره مهموم و مغموم
و ضعیف و لاغر و دلتنگ و خاطر آشفته میباشد
دائما در آن تدبیر و تفکر میکند در فنا و زوال
این دنیا و استبدال احوال آن و ناگهان مرگ را

برزخ

برزخ و قیامت و الیم عذابهای الهی و نعیم ثوابها و
جزاهای او پس خداوند عالم قرار داده مابین عقل طفل
و بدن او از رطوبات را بمنزله ابرها در مابین گیاهها و آفتاب
پس بتدریج نور عقل بر آن میتابد و جلوه جلوه
شعور آن زیاد میشود و هر کار بتدریج عیب نمیکند
چنانکه ممکن است بتدریج شیشه را در آتش
گذاری و اول اندک اندک گرم کنی پس اندکی بیشتر
و بیشتر تا تاب مقاومت حرارت آتش در او پیدا شود
و اگر در اول امر بنحو اتم یکدفعه حرارت آتش را
بر او مسلط کنی البته میشکند و از هم میپاشد
و همچنین حرارت عقل هم اگر یکدفعه بر طفل بتابد
او را میسوخت و فانی میکرد و مثل دیگر از
برای آنکه امر باید بتدریج و موافق حکمت باشد
آنکه حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله مبعوث شد

بدیهی است که جمیع مردم کافر بودند باین و اقسام کفر
بعضی بت پرست بودند بعضی آفتاب پرست بودند
بعضی سنگ و درخت میپرستیدند و بعضی مذهبها
و ملتهای فاسده باطله دیگر داشتند و بعضی توحید خدا را
منکر بودند و معلوم است که این کفرها و شرکها از
بی عقلی و بی شعوری است پس حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
بنا گذاردند در بیان کردن احکام دینی اندک اندک
و حکم پس از حکم تا آنکه کار خود خود در سالهای
دراز احکام دینی را بیان فرمود چنانکه خداوند
عالم فرمود اليوم اكملت لكم دينكم و اتممت عليكم نعمتي
و رضيت لكم الاسلام دينا یعنی امروز که علی علیه السلام را
در غدیر خم نصب نمودیم دین شما را بولایت او کامل
کردم و نعمت خود را بواسطه او بر شما مسلمانان
تمام کردم و پسندیدم که تسلیم و انقیاد فرمان لازم گردد

الاذعان

الاذعان او دینی و آیین شما باشد پس چون حضرت
پیغمبر صلی الله علیه وآله اظهار ولایت و سروری آن
سرور را نمود و نور ولایت آن آفتاب آن بزرگوار
تابید بر گیاههای ضعیف آن وجودها تازه مسلمانها
که تازه از زمینهای کفر و شرک و نفاق روییده
و سر برآورده بودند در نهایت ضعف و نقاهت
بودند پس آنها مانند بچه و حجاب طاقت دیدن
نور ولایت نبود زیرا که همه جدید الاسلام و ضعیف
الاسلام بودند و آنها هم مثل تازه مسلمانهای این
زمان بودند می بینی کبری یا کافری اسلام آورد و
سالهای دراز گذشته و هنوز با عشیره و قبیله و
برادران و خواهران و پدر و مادر و زن و فرزند
خود که قبول اسلام نکرده اند معاشرت و مجالست
میکنند و با آنها اکل و شرب می نماید و حضرت

پیغمبر صلی الله علیه وآله پیدا شد و حکمتها ایشان را در اسلام
واضح در اسلام که بوده مشهور قرار داده بود که هر کس در
اسلام بمیرد و مالی از او بماند از برای اهل و اولاد و خویش
باشد و اگر کسی بمیرد و مالی نداشته باشد و قرضی
و دینی بر ذمه او باشد آن دین را پیغمبر یا هر کسی که بر
مسلمین امام باشد از بیت المال ادا نماید و آن
قرض و دین بر ذمه رئیس مسلمین باشد این حکم تا روز
قیامت جاری باشد و مردم باین تدبیرها و طمعها در
اسلام راغب شده بودند و جمع بسیاری از ارباب
طمع در غنایم و انفال که پیغمبر بر مسلمین قسمت میفرمود
و قرض فقرا و مساکین را از غنایم میداد و ضعفا
و بی نوایان را وضیعه و مستمری مقرر میفرمود داخل
در اسلام شده بودند پس بیشتر مردم از همین جهتها و
و از باب غرضها اسلام آورده بودند و از این راه بود

که چون

که چون آن بزرگوار چشم مقدسش را بر هم گذاشت
همه از دین او مرتد شدند پس اگر نور آفتاب
ولایت بی پرده و حجاب بر ایشان میتابید همه محترق و
و نابود میشدند و احدی را طاقت مقاومت شدت
حرارت آن نور و شدت ظهور آن نبود و چشمهای
ضعیف مردم همه را کور میکرد چنانکه مردی بحضرت
امیر علیه السلام عرض کرد میدانم که جان با تو ذلت و خواری است
و جدائی از تو کفر است و بحضرت امام حسن عرض
کردند السلام علیک یا مذل المؤمنین سلام بر تو ای
ذلیل کننده مؤمنین و چنانکه خفاش را تاب
ملاحظه نور آفتاب جهانتاب نیست و تا حجاب شب را
بر خود نپوشد و نقاب نگیرد نگاه او را ممکن است
که چشمی در آن ظلمات باز کند و تعیش و تمتع برد
پس آن ضعیف الاسلامها را هم طاقت امر

ولی ولایت بحق پس چون آفتاب ولایت طالع شد
و بر همه کل قوابل و وجودهای ضعیفهٔ آن مسلمانان
تابید خداوند عالم هم از حکمت بالغه و رحمت
عمیمهٔ خود آن حجابها و ابرهای اوّل و دوّم و سیّم
و چهارم و سایر رؤسای مخالفین و معاندین را
حایل فرمود مابین آفتاب ولایت و آن نو
رُسته گیاههای ضعیفه رعیتها از پس آن حجابها
خود خود را بحرارت آفتاب تربیت کنند و
بتدریج قوّه گیرند پس چون آفتاب ولایت از
فرمایش حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله که من کنت
مولاه فهذا علیٌّ مولاه بر اراضی دلهای ضعیفه مسلمانان
تابید بخارهای حسدها و کینه‌ها از بعض دلها و سینه‌ها بالا
رفت و عداوت آن بزرگوار را در دل گرفتند
و عزم کردند با یکدیگر عهد و پیمانها بستند که اگر پای

مبارک

مبارک حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله از دنیا بیرون
رفت مردم را از ولایت علی علیه السلام منع کنند بلکه بیشتر
مردم را از دین پیغمبر مرتد نمایند ولکن دریای وجود
خویش موج داد و حس نمودند که این کشتی از امت
محمّد آن منافقین حایل شدند مابین نور آفتاب ولایت
و گیاههای ضعیفه دلهای مسلمین در زیر ظلمت و حجاب
ایشان غلیظ‌تر و شدیدتر شدند باز در زمان ابوبکر
اسم و ذکری از پیغمبر صلی الله علیه و آله میان بود و ذکری از
فرمایشات و احادیث آن بزرگوار و در زمان
عمر ملعون آن ظلمتها و حجابها قدری غلیظ‌تر شد و اگر این
غصب خلافت واقع نشده بود و آن ظلمها بر آل
محمّد نرفته بود و احکام شریعت را و ما برحسب واقع
اظهار فرموده بود جمیع خلق بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله از
اسلام مرتد نمیشدند و احدی را تاب تسلیم و تمکین و ما

علیه السلام نمود چنانکه روایت میکنند که در زمان مرحوم مجلسی
علیه الرحمه در موعظه فرموده بود شکر کنید که امروز امام زمان
شما ظاهر و حاضر نیست مردی را این معنی مشکل آمد
و بران مرحوم اعتراض نمود پس چون شب آمد بخواب
رفت در خواب دید که ایام رجعت در پیش آمده
و امام زمان عجل الله فرجه ظهور فرموده و کسی از جانب امام
علیه السلام متعاقب او آمد و چون مشرف بحضور
مبارک شد باو فرمایش شد که این شخص مدعی است
که این مزرعه و ملکی که تو در دست داری در واقع مال
اوست و بعنوان شرعی از اجداد و آباء بغیر منتقل
نیافته و بعلم باطن ما میدانیم صدق قول او را و
احکام ما چون احکام آل داود بر باطن است لهذا
این ملک را بصاحبش واگذار عرض کرد سمعاً و طاعةً
و بیرون آمد آن ملک را بآن شخص واگذارد و هنوز بخانه

نرسیده

نرسیده بود کسی دیگر آمد از جانب امام علیه السلام نزد او آمد
که ترا خواسته اند چون باز مشرف بحضور باهر النور
شد باو فرمودند که این شخص دیگر مدعی است که
خانه تو در باطن مال اوست و ما بعلم امامت میدانیم
صدق قول او را لهذا خانه را باو رد کن عرض کرد
بامر رئیس العالمین و بیرون آمد و خانه را بآن مرد تسلیم نموده
و دست اهل و عیال خود را گرفته و اسباب و اوضاع
خود را برداشته از خانه بیرون آمده و اسباب خانه
آورده کنار کوچه گذارده در خیال تحصیل منزل و مسکن
دیگر بود که ناگاه فراش دیگر از جانب امام علیه السلام
آمد که ترا احضار فرمودند عیال و اولاد خود را گذارده
باز مشرف بحضور جلالت دستور آمد خطاب
مستطاب شد این مرد دیگر مدعی است که این
زوجه تو قبل از آنکه بحباله نکاح تو بیرون آید در خانه

دین پنهانی محقق و منکوحه او بیوه والی الالان بر زوجیت او
باقی است و ما بعلم خود میدانیم صدق قول او را لهذا
این زن زوجه اوست و بر تو حرام است برو زوجه او را
باو تسلیم نما عرض کرد سمعنا و اطعنا و بیرون آمده زوجه
خود را تسلیم آنمرد مدعی نمود متحیر و متفکر بود که باید نزد که
چه کند و با این اطفال صغیر رضیع بی مادر چه سازد که
ناگاه پیکی دیگر از جانب آن بزرگوار علیه السلام در
رسید که ترا خواسته اند اطفال و اموال خود را
گذارده بحضور مبارک شتافت و فرمایش شد
که چون آن زن در خانه تو بر غیر وجه شرعی بود و بر تو حرام
لهذا بود جمیع اولاد تو حرامزاده اند و چون حرامزاده در زمان
دولت ما در ملک ما جایز و روا نیست برو ایشانرا
بکش پس آنمرد دست بر ریش خود گرفته و عرض کرد آیا
ریش ببر و که اگر تو امام و از اولاد فاطمه باشی پس این [illegible]

طاقت

طاقت احکام انوار ولایت نیست ولیکن احکام ما
که الالان جاری و برقرار است احکام ظلمات و بوجه ظلمات
است آیا نشنیده که امام ابی عبد الله فرموده که ظهور میفرماید

باکتاب جدید و شرع جدید علی العرب شدید

یعنی آن بزرگوار میاورد کتابی تازه و شرعی تازه که بر عرب
سخت و شدید است و در زمان ظهور آن بزرگوار
بانکه شخص در نصف شب در خانه خود معصیتی کند
پس آن بزرگوار میفرستند و او را میاورند و حد
بر او جاری میفرماید پس اگر بعد از پیغمبر صلی الله علیه و آله
و ائمه علیهم السلام احکام اصلیه اولیه را جاری میفرمودند و
مردم را بشریعت واقعیه امر و نهی میفرمودند احدی
باقی نمیماند الا آنکه از دین خدا و پیغمبر مرتد میشد لکن
خداوند عالم ظلمت کفر و نفاق ابوبکر را مانع و
حجاب قرار داده این نور ولایت که این خلق ضعیف

پس در زمان عمر الحجاب قدری غلیظ تر شد و در زمان
عثمان ملعون قدری غلیظ تر و بیشتر شد و در زمان معویه
ملعون در نهایت غلظت و شدت تا آنکه در اواخر
زمان آن ملعون غلظت و شدت آن حجابها بجای رسید
و امر حق باطل بجائی انجامید که نزدیک بود
که کلمه حق از عالم زایل و بر طرف شود و اثری از نور
حق و دین حق در عالم باقی نماند و ظلمت عالم بمنزله نصف
شب شد شنیده که نماز ظهر منسوب بحضرت پیغمبر
صلی الله علیه و آله است چرا که در زمان آن بزرگوار
خداوند عالم دین او در نهایت بروز و ظهور بود مانند
وقت زوال که سایه هر چیزی یا فانی است یا در
نهایت اضمحلال است که گویا در عالم ظلمتی و ظلمانیتی نیست
و نماز عصر منسوب بحضرت امیر علیه السلام است چرا که
در وقت عصر سیاهیها و ظلمتها همه دراز شده و آنچه

پیدا

پیدا شده و خود نمائی میکنند و ساعت بساعت در
تزاید و غلبه و استقلال میباشند و نور آفتاب در نقصان
و قصور و لمعان انوار او و اشعه آفتاب هنوز در عالم
منتشر و آشکار است و اما نماز مغرب منسوب است
بحضرت فاطمه سلام الله علیها که در زمان آن بزرگوار
بسبب غصب خلافت و بواسطه ظلمهائی که باو
رسید و غصب حقوق او سایه که نصف عالم بمنزله شب
شد و دیگر نوری در عالم از آفتاب نبوت و با شعاع
پیدا نیست که مغرب متصل و قریب است بوقت
عصر که آفتاب در عالم ظاهر بود و اینک تازه سر
بنقاب تیره خاک فرو برده و هنوز ببرکت انوار
و اشعه او فی الجمله نوری هم در عالم ظاهر است
و سایه و چاهها از یک دیگر مستور آن تمیز داده که
در زمان آن معصومه مظلومه هم هنوز پیغمبر پاره از ایمان

رفته بود و دل و چشم مردم از احترام او پر بود و صحابه
او زنده و مجتمع بودند و فضایل آن معصوم را که
از پیغمبر شنیده بودند در نظر داشتند و محبتهای بی‌نهایت
پیغمبر را با آن معصوم میدانستند پس اگر اندک چشم
بینایی بود بطلان و کفر آن منافق را از آن اذیتها
که بآن معصوم رسانید نمیفهمید اما نماز عش
منسوب است بحضرت امام حسن علیه السلام که در وقت
عشا بکلی نور آفتاب از عالم زایل گشته و تمام عرصه
عالم را تاریک و ظلمت فرا گرفته بطوریکه اثری از آثار
انوار در عالم ظاهر نیست آشکار و گویا اصلا نوری در عالم
نبوده و آسمان را از چاه نمیتوان تمیز داد چنانکه در زمان
معاویه ظلمت کفر و عداوت آن ملعون فضای آن عالم را
گرفت بطوریکه حضرت امام حسن سلام الله علیه نمیتوانست
که چیزی از دین حق و امر ولایت و فضایل خود شان
اظهار نمایند

اظهار نماید و از روی الجاء و اضطرار با آن ملعون غدار
مصالحه نمود و او بر آن بزرگوار در غایت سخت و دشوار
بود حتی آنکه معاویه ملعون روزی مجلس آراست و جمعی
از اعیان و اشراف و اعاظم و اکابر و تجار و علماء
و فضلاء و غیرهم خواست و حضرت امام حسن علیه السلام را
احضار نمود که هر یک از اهل آن مجلس جدا
جدا آن بزرگوار را فحش و ناسزا گویند و گاهی آن
بزرگوار را در مجلس خود احضار می نمود و خطیب
بر منبر میکرد که در حضور او بپدر بزرگوارش را
سب میکردند و گمان میکنند که خلافت و سلطنت
او را منحصر بود به بلاد شام بلکه جمیع بلاد عراق و
و حجاز و نجد و هند و خراسان و ترکستان و آذربایجان
و فرنگستان همه در تحت تصرف آن ملعون بود
و در سالهای خلافت خود قصد حج کرد و چون

نزدیک مدینه رسید جمیع مردم او را استقبال کردند
ولا از جماعت انصار او را کمتر استقبال کردند پس
آن ملعون از سبب آن استفسار نمود پس در جواب
او قیس ابن سعد عباده که از جمله انصار بود گفت که انصار را
راحله و مرکبی نیست که سوار شوند و تو را استقبال
کنند آن ملعون بطور طعنه گفت چه کردند آن شتران
آبکش خود را و مقصودش این بود که اینها داخل
مردمانی نبوده و نیستند و چندان شتران و عوامل نداشتند
که بلکه مردمان پست آبکشی بوده اند قیس در جواب
او گفت که آن شتران را در خدمت حضرت پیغمبر در
جنگهای که با تو و پدرت کردند تلف کردند پس آن
ملعون این طعن قیس را بر دل نیاورد و گفت
آیا شما منت میگذارید بر ما که قریش را نصرت کرده
اید و غرضش این بود که پیغمبر از قریش بود و ما هم از قریش

هستیم و پیغمبر از ما است و شما که پیغمبر را نصرت
کرده اید منت آنرا بر ما میگذارید قیس در جواب او
گفت که پیغمبر مبعوث شد بر عرب و عجم و ترک
و دیلم و سیاه و سفید و نسبت او بکل امت مساوی
بود و خصوصیتی بقریش نداشت یعنی شما را از اینکه
از قریش هستید حرمت و کرامتی نیست پس ذکر
نمود آن قیس بسعی فضایل بسیار و مناقب بیشمار را
از فضایل امیر المؤمنین علیه السلام چون آن ملعون
آن فضایل را از قیس شنید قدغن نمود که او دیگر
از خانه بیرون نیاید و چیزی از فضایل علی علیه السلام
نگوید پس از نحو قیس گذشت و رسید بجماعتی از آنها
و از آنها هم تعظیم و تکریم نمودند بجز ابن عباس که اعتنائی
باو ننمود و احترام او را نداشت پس معاویه باو گفت
شاید از بابت جنگ صفین ما سنگینی میکنی و از آن

جنگ مقصودی جز طلب خون عثمان نداشتیم پس ابن
عباس گفت آیا عثمان را بکشتند یا بمرگ خود مرد گفت
او را هم کشتند ابن عباس گفت چرا مطالبه خون
او را نکردی گفت او را کافر کشت و اعنی که او را
مسلمانان کشتند ابن عباس گفت پس جمیع مسلمانان
در خون عثمان شریک بودند پس سبب چه بود که
از علی علیه السلام مطالبه میکردی و فضایل بسیاری
در شان آن بزرگوار ذکر نمود معاویه گفت دیگر
فضایل علی را ذکر مکن ابن عباس گفت آیا میگوئی
قرآن را ترک کنم و توقع داری قرآن را نخوانم یعنی قرآن
پر از فضایل آن بزرگوار است معاویه گفت قرآن
بخوان ولی معنی آنرا بیان منما گفت چگونه معنی
قرآن را ذکر نکنیم و حال آنکه در خانواده ما نازل
شده معاویه گفت معنی آنرا هم اگر ذکر میکنی

بطوریکه

بطوریکه سایر مردم معنی میکنند تو هم معنی نما ابن
عباس گفت آیا قرآن را آنطور که بر ما نازل شده
نخوانیم و تفسیر ننمائیم و حال آنکه مائیم اهل آن و بر ما نازل
شده و آنطور که جهّال تابعی و انصار میخواهند
و معنی میکنند بخوانیم معاویه گفت آیا تو مرا قرین تابعی
و انصار میکنی و در سلک ایشان میداری و از قبیله آنها
میشماری ابن عباس گفت بلی هر گاه تو قرآن را هم
انکار نمائی مثل ایشان خواهی بود پس معاویه از
ابن عباس رفت و شب در پنهانی ده هزار تومان
از برای او فرستاد و نوشت بجمیع بلاد که در تحت تصرف
او بود بحکام و عمال خود که غدقن بلیغ نمایند که احدی
ذکر فضیلتی از فضایل علی ابن ابیطالب علیه السلام
ننماید و هر کس از شیعیان و دوستان علی علیه السلام است
وظایف و تیول و مستمریهای ایشان را منع کنند

و دیگر از بیت المال چیزی بایشان ندهند و هر کس
بشهادت شهود ثابت شود که از شیعیان و دوستان
علی علیه السلام است او را بکشند و آن روز کوفه
از جمیع بلاد بدتر بود زیرا که شیعیان و دوستان
آن بزرگوار در کوفه بسیار و بیشمار بودند و معروف
و مشهور بدوستی و تشیع بودند و زیاد حرامزاده حاکم
کوفه بود از جانب معاویه و انها را میشناخت
پس جمعی از ایشان را کشت و جمعی را بر دار کشید
و جمعی را کور کرد و جمعی را بانواع سیاستها عقوبت
نمود و اگر قبیله از دست ظلم او جانی بیرون بردند بعد
از او پسر حرامزاده اش عبید الله کوتاهی نکرد و کار پدر
بانجام رسانید و روح او را شاد و آن معدود را
هم آن ملعون بدرجه رفیعه شهادت رسانید تا جمعی
برکاب حضرت سید الشهدا اشتافتند و بآن شهادت

علم فایز

علم فایز گشته بودند و دیگر در کوفه احدی جرات اظهار تشیع
نمی نمود مجملا معویه ملعون باینها اکتفا نکرد و نوشت
بحکام خود که در اطراف عالم بودند که هر کس را که
متهم سازند که شیعه و دوست علی است او را
بکشند و این مکاتب و مراسلات او را در
اطراف بلاد در مساجد جامع بر سر منبر در ایام
اجتماع مردم خواندند و انها را گوش زد خاص و
عام و صغیر و کبیر انام نمودند و آن ایام مثل این زمان
نبود که او سلطنت همان محض ظاهری و دنیائی باشد
بلکه پادشاه را خلیفه پیغمبر و مفترض الطاعه من عند الله میدانستند
و مخالفت امر و حکم او را جایز و روا نمیدانستند از
انچه گذشته حکم حاکم و مرگ مفاجات پس این سیاستها
و تهدیدها و وعیدها مردم را از تشیع رو گردان و منصرف
کردند و باینها اکتفا نکرده باطراف عالم نوشت که هر کس

حدیثی در فضیلت عثمان وارد نشده ذکر کنند و آن را
باو انعام کنند و شما میدانید که حدیثی از پیغمبر صلی الله
علیه و آله در فضیلت عثمان وارد نشده پس منحصر شد
بوضع کردن احادیث و جعل کردن و دروغ ساختن
حدیث و باز بر شما بدیهی است که حدیث جعل کردن
و وضع کردن کار بیدیانتها و شأن اهل ضلال و
کسیه بازار رفتیت پس بنا گذاردند این طلاب
فضایل انتساب که همت ایشان مصروف
احکام این دنیا بود چشم ایشان بهمین چهار روزه
حیات این دنیا دوخته بود بجعل کردن و ساختن
احادیث دروغ بر پیغمبر و خدا بستن و آن احادیث را نشر
میدهند نزد حکام بلاد خود میخوانند و بهر حدیثی
ده تومان میگرفتند حالا ملاحظه کنید این ملاکها
و گداگرسنهها و شکم پرستها که در اطراف عالم بودند

چه قدرها

چه قدرها حدیث درباره عثمان وضع و جعل کردند
آنقدر حدیث دروغ ساختند که دیگر معاویه گفت و
منزجر شد پس نوشت در فضایل ابوبکر و عمر حدیث
بسازند و ترک ساختن حدیث از برای عثمان کنند
ساختند حدیث بسیاری در فضیلت ابوبکر و عمر و
نوشته شد این احادیث دروغ موضوعه در کتابها
و نسخهها شد در مکتب خانهها در دست اطفال
افتاده و آنها را تعلیم گرفتند و ذهن و قلب آنها شد
و اطفال بر این احوال و اعتقاد بزرگ شدند و این
احادیث دست بدست رسیده و در میان مردم
متداول و منتشر شد و معروف و مشهور گردید
تا آنکه بدست ساده لوحان و صلحاء و عدول و
ثقات رسید و آنها را باور کرده بآنها اعتقاد ورزیدند
و نوشت معاویه باطراف عالم که کسی نام اولاد علی را

علی و حسن و حسین نکردند و هر کس متهم باین اسمهای
شریفه بوده باشد او را بکشتند پس شدید و عظیم شد
تقیه بطوریکه احدی جرات اظهار دوستی آن بزرگواران
و فضیلتی از فضایل ایشانرا نمینمود و ملاحظه کن که
با وجودیکه دشمنان فضایل ایشانرا از راه عداوت
کتمان میکردند و دوستان از راه تقیه پنهان چطور
عالم از فضایل و مناقب ایشان پر است و در هر آبادی و
بیابان و کوه و دشت و در نزد هر عالم و جاهل
فضایل و مناقب ایشان مشهور و معروف است الحمد لله
در زمان معاویه امر بر همین منوال بود و حضرت
امام حسن سلام الله علیه هم با آن ملعون مصالحه کرده بود
و اظهار امری نمیفرمود تا آنکه آن بزرگوار هم این دنیای
فانی را وداع فرمود بدار باقی و جوار جد بزرگوار
و پدر و مادر بزرگوارش ارتحال نمود پس حضرت

سید الشهدا

سید الشهدا سلام الله علیه ملاحظه نمود که ظلمت کفر و عدوان
معاویه ملعون لعین عالمرا فرا گرفته که اگر آن بزرگوار
هم چون برادر عالیمقدارش ساکت شود و اظهار امری
نفرماید بکلی دین خدا و نه علم و نبوت جد بزرگوار و ولایت
پدر بزرگوارش و امامت خود آن بزرگوار از صفحه
عالم بکلی ممحو و برطرف خواهد شد که تا روز قیامت
اثری از دین حق و نام و نشانی از جد و پدر بزرگوارش
باقی نخواهد ماند و آن بزرگوار است فجر و نماز صبح منسوب
با و است و شما میدانید که در وقت صبح ابتدا
بروز و ظهور نور است و نور در غایت ضعف و
اضمحلال است و هنوز لشکر ظلمات بر مملکت
عالم مستولی است و با استقلال و هنوز دولت
دولت ظلمت و حکم حکم شب است و هنوز راه را
از چاه نمیتوان تمیز داد و دم بدم و لحظه بلحظه

در عالم

[...]ب وقوّة وارتفاع است و بردر وظلمت تاریک
شب در نقصان و اضمحلال و هر لحظه بلحظه نور قوه
میگیرد و ظلمت ضعیف میشود تا بین الطلوعین که
لشکر نور و ظلمات با یکدیگر مقابل و مساوی میشوند
واحدی را بر دیگری غلبه نیست و در آن حال احکام
ظلمات رونق و رواجی نیست و حکم و فرمان از برای
سلطان نور است و نمیتوان بعنایات لشکر انوار
ترک سلاح پوشی و سلاح سلاح از چاه عنبر واد بعد از
آن بتدریج لشکر ظلمات رو بانهدام و فرار
گذارده تا قریب بطلوع آفتاب عالمتاب که
بکلّی اثری از آن لشکر باقی نیست و همه نیست و نابود
دار صفحه روزگار برطرف میشوند اینست که مقام سیّد
الشهدا سلام الله علیه مقام فجر بود و نماز صبح منسوب
باوست و سوره والفجر سوره اوست و خداوند عالم

قسم خورد

قسم خورد و فرمود والفجر ولیال عشر والشفع والوتر
واللیل اذا یسر یعنی قسم بحق حسین و یازده امام
دیگر و بحق پیغمبر و فاطمه اطهر سلام الله علیهم اینست که
خداوند عالم در آخر این سوره مبارکه بحضرت سیدالشهدا
سلام الله خطاب نموده و فرمود یا ایتها النفس المطمئنة
ارجعی الی ربک راضیة مرضیة فادخلی فی عبادی
وادخلی جنتی پس چون آن بزرگوار این اوضاع را از عالم
مشاهده فرموده ندا در داد در میان بنی هاشم و
صحابه و تابعین از انصار و حاجیانی که همه بطور عموم
عازم حج شوند خدمت آن بزرگوار قریب بهفتصد
نفر جمع شده در خدمت او حج نموده و آن بزرگوار
در منا فرمود منبری از برای نصب کنند و بر آن
منبر بالا رفت و بعد از حمد و ثنای خداوند عالم و سلام
و درود بر جد بزرگوارش فرمود که می بینید کلبی

ها خیره چه میکند در محو آثار محمد و آل محمد علیهم السلام را از عالم
و من شما را جمع کرده ام و چیزی چند از برای شما ذکر میکنم
اگر راست گفتم مرا تصدیق کنید و اگر راست نگویم
توقع تصدیق از کسی ندارم پس آن بزرگوار فرمود
احادیث بسیاری که پیغمبر صلی الله علیه و آله درباره پدر بزرگوارش
و برادر عالی مقدارش و خودش فرموده بود پس
آن بزرگوار را تصدیق کردند و عرض کردند این احادیث
صحیح و صدق است و ما اینها را از حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله شنیده ایم پس آن بزرگوار فرمود که توقع من
از شما اینست که بعد از آنکه بروید و خود و طوایف و قبایل
خود برگشتید هر کس را که اعتماد دارید این احادیث
را برای او ذکر کنید و فایده دیگر اجتماع ایشان این
بود که اگر هریک از آن هفتصد نفر جمیع این
احادیث را از حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله نشنیده

بعضی

بعضی در این مجلس که آن جماعت عالم بودند آن احادیث
شنیدند پس چنین این خبر بمعاویه ملعون رسید دید این
کاری که آنحضرت کرده کار او را خراب میکند
و تدبیرها و سعیها که در اطفاء نور آن بزرگوار که
حضرت سید الشهدا است علیه السلام آنها را فاسد و
خراب میکند و بنیادهای محکم آن ملعون را متزلزل
میکند پس عداوت آن ملعون در حق حضرت شدید
تر و محکم تر شد و عزم بر هلاک و اتلاف او نمود و
چون اجل آن ملعون در رسید پسر ملعون خود یزید پلید را
طلبید و پیش روی خود نشانید و با او وصیت
نمود و گفت یا بنی انی قد ذللت لک الرقاب الصعاب
و وطأت لک البلاد و جعلت الملک و ما فیه لک طعمة و انی اخشی
علیک من ثلثة نفر یخالفون علیک بجهدهم و هم عبد الله بن
عمر و عبد الله بن الزبیر و الحسین بن علی فاما عبد الله بن عمر فهو معک

فازمه ولا تدعه واما عبد الله بن زبیر فقطعه ان ظفرت
به اربا اربا فانه یجثو کالاسد لفرائسه ویواربک موارة
الثعلب الکلب یعنی ای پسرک من بس گردنکشان عالم
را از برای تو خاضع و ذلیل کرده ام و جمیع بلاد را
از برای تو مسخر و پابرجا و آماده کرده ام و تمام ملک را
با آنچه در آن است از برای تو بمنزله یک لقمه کرده ام
و من بر تو در ملک تو از سه نفر بیشتر نمی ترسم که ترا مخالفت
کنند و بر تو سرکشی کنند یکی عبد الله عمر خطاب و دیگری
عبد الله زبیر و دیگری حسین ابن علی علیه السلام و اما عبد الله
عمر مرد ساده لوحی است و می توان با او راه رفت
پس او را تعارف و ملاطفت کن و او را واگذار
که او با تو درست میاید و اما عبد الله زبیر اگر بر تو
غالب آید چون شیر خواهد بود از برای شکار خود
و اگر غالب نیاید چون روباه که بانگ حیله بازی میکند

با توحیله

با تو حیله ورزی خواهد کرد پس اگر بر او ظفر یافتی بند
از بند او را از هم سوا کن و او را پاره پاره کن
و آن ملعون جرأت نکرد که مطلب خود را در
باره حضرت سید الشهدا بطور صراحت و علانیه
اظهار نماید پس بطور اشاره و کنایه حالی و تفهیم
پسر لعین خود نمود و آن لعین هم مقصود ولی پدر
خبیث خود را فهمید چنانکه گفته اند یعلم الظن من
یوم من البطن یعنی در فرزند اشاره و معنی مرا میفهمد هر کس
از اولاد من است پس معاویه ملعون با یزید بابان یزید
ملعون گفت واما الحسین فقد عرفت حظه من رسول الله
وهو من لحم رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم واما حسین
پس میدانی تو یگانگی و خویشی و قرابت و نسبت او را
بحضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله و میدانی که او از گوشت
و خون پیغمبر است و از این مقصودش این بود که یکیه

باین قرابت و نزدیکی که به پیغمبر باشد مردم هم او را
باید احترام بشناسند مادام که او زنده باشد
ملک از برای تو مسلّم نیست و از شرّ او ایمن نیستی
و باد جوی او آب خوش از گلوی تو پائین نخواهد رفت
و بعد از آن گفت وقد علمت لاحماله ان اهل العراق
سیخرجونه الیهم ثم یخذلونه ویضیعونه و من میدانم در
این زودیها اهل عراق او را بسوی خود میخوانند و
چون او بنزد ایشان آید او را خذلان میکنند و
او را تنها و بیکس میگذارند و آن ملعون از این سخن
مقصودش این بود که منتظر فرصت باش اگر عجاله
بر او دست نیابی غمگین مباش و منتظر باش تا وقتیکه
اهل عراق نقض عهد و میثاق خود را با و بکنند و
دست از یاری او بردارند آنوقت تو فرصت غنیمت
شمرده و متوجه او شو که بآسانی در دفعی بر او ظفر خواهی
یافت

یافت و بعد از آن ملعون گفت فان ظفرت به
فانّه ذو حقّ و منزله رسول اللّه صلی اللّه علیه وآله و لاتواخذه
بفعله یعنی پس اگر تو بر او ظفر یافتی پس ملتفت باش
و بشناس جلالت شان و رفعت مکان او را
و قدر و منزله او را در نزد پیغمبر و اگر خلافی با تو کرده
از او مؤاخذه مکن و آن ملعون باز مقصودش
این بود که کسیکه باین جلالت شان و احترام
در نزد پیغمبر باشد باقی گذاردن او مصلحت نیست
و ملک از شر او ایمن نیست و مأخذه از او مکن
یعنی بگرفتن کیفر بهای جزئی از سر او مگذر و بغیر از
کشتن او اکتفا مکن زیرا که شاید عامّه مردم
بر تو شورش کنند و او را بکشند و چون او
در حیات نباشد دیگری متعرض تو نخواهد شد
و بعد از آن گفت ودع ذالک فان لنا به خلطة

ورجوت یا بنی ان شاء الله لیسوء ادیبی منک مکروه یا بنی

بر علاوه بران قرابت و نسبتی که به پیغمبر دارد با ما
خود هم قرابت و خویشی دارد و از خویشان ما
است پس بپرهیز از آنکه بدی باو برسانی یا آنحضرت
از تو مکروهی یا ناملایمی ببیند و آن خبیث گویا
مقصودش این بود که او را مهلت دهی بواسطه
قرابتی که در میان هست شاید بعضی از اقارب
و خویشان تو از او وساطت و شفاعت کنند
و تو را ممکن نباشد مخالفت ایشان و ردّ ایشان
و مرادش از اینکه گفت بپرهیز کن از اینکه بدی
باو برسانی این بود مادام که او را نکشتی و باو بدیهای
دیگر اتفاق نکنی امر سلطنت تو را استقلال نگرفته بانجام
نخواهد رسید و امر مملکت تو استحکام و انتظام نخواهد
یافت پس روح خبیثش باسفل السافلین جهنم شتافت

و لم و اواه

پسر حرامزاده اش بر مسند خلافت و سلطنت
استقرار یافت عتبة ابن ابی سفیان را که عموی او بود
بر مدینه حاکم و والی کرد و آن ملعون آمده مروان
حکم که از جانب معاویه ملعون در مدینه حاکم بود او را
از مدینه بیرون کرد و خود در سر جای او نشست و
یزید ملعون او را امر کرده بود که از مردم از برای او
بیعت بگیرد پس عتبه لعین حضرت سید الشهدا علیه
السلام را طلبید و باو عرض کرد ان امیر المؤمنین
امرک ان تبایع له یعنی امیر المؤمنین یزید تو را امر
کرده که با او بیعت کنی پس آن بزرگوار فرمود یا عتبة
قد علمت انا اهل بیت الکرامة و معدن الرسالة و
علمها و لواء حق و هدایت تا آنکه فرمود و لقد سمعت
جدّی رسول الله صلی الله علیه و آله یقول ان الخلافة محرّمة
علی ولد ابی سفیان و کیف یبایع اهل بیت جدّی

رسول الله صلی الله علیه وآله هذا یعنی من شنیدم از جد
بزرگوارم که پیغمبر بود خلافت بر اولاد ابوسفیان
حرام است حال من چگونه بیعت کنم با خانواده
که پیغمبر صلی الله علیه وآله درباره ایشان چنین فرمایش
کرده باشد چون عتبه ملعون این فرمایش را از
آن بزرگوار شنید نوشت بیزید ملعون که حسین ابن
علی اعتقاد بخلافت تو ندارد و با تو بیعت نمیکند
پس رای تو و فرمان تو درباره او چیست پس چون
نوشته او بیزید ملعون رسید در جواب نوشت
هر وقت نوشته من بتو رسید زود جواب او را
بنویس و از برای من بر نگار که چه کس اطاعت
مرا میکند و چه کس از اطاعت و بیعت من
سرکشی دارد و باید همراه جواب سر حسین ابن علی را
از برای من بفرستی پس چون نوشته آن ملعون بعتبه رسید

و حضرت

و حضرت سید الشهدا علیه السلام بر مضمون آن اطلاع یافت
عزیمت حج فرمود و چون دید میخواهند او را در حرم
خدا بکشند حج را بانجام نرسانید متوجه کربلا شد
از برای احترام خانه خدا و لیکن از بابت خضوع آن
بزرگوار بود در نزد عظمت پروردگار که رفع و الله
احترام آن بزرگوار کم باد و حرمت خانه شکسته گی
و بسم کوفه عازم آن سفر خیر اثر شد و منزل بمنزل
آمد تا در زمین محنت قرین کربلا که جای نزول اجلال
فرمود تا در شب روز عاشورا چهار صد هزار
لشکر از کوفه بجنگ او بیرون آمدند و تمام این را امیدانید
که مردم آن روز از زمان حضرت پیغمبر صلی الله علیه وآله
و از زمان حضرت امیر علیه السلام که جهاد به عادت خلق جایز
و لازم بود مانوس و مستعد بجهاد بودند و لیکن امام حسین
بر دوران سپاهی و جنگ نداشت بلکه جمیع کسبه بازار

و عامه مردم با بنی امیه معتقد بودند و هر کس بجهت حربه
جنگ و سلاحی داشت و آن زمان مردم اطاعت
حکام را هم لازم و من عند الله میدانستند ابن زیاد
که فوراً چهار صد هزار لشکر از کوفه بیرون آمده اند
بطوریکه شده اول ابن زیاد تنها بود و در چهار صد هزار لشکر
از اطراف بلاد میتوان فراهم آورد پس اهل کوفه
بازدحام عام بیرون آمده بودند و هر کس با حربه که داشت
داخل لشکر آن بزرگوار هم وقتیکه از مکه معظمه مسافرت
فرموده بیرون آمدند قریب بهزار پانصد نفر بودند چون
اخبار سواد و اوضاع کوفه در بین راه منزل بمنزل میرسید
و خبر کشتن مسلم و هانی رسید و هر کس از کوفه می آمد
بآن بزرگوار عرض میکرد مراجعت فرمائید زیرا که دلهای
اهل کوفه با ابن زیاد است و شمشیرهای ایشان بر شما پس بسیاری
از همراهان آنحضرت در اثنای راه بتدریج برگشتند

دو

دوست از نصرت و یاری آنحضرت کشیدند تا آنکه
صد سوار و چهل و پنج نفر پیاده در خدمت او باقی
ماندند و آن بزرگوار آنها را هم در شب عاشورا
امتحان فرمود و رخصت انصراف داد و فرمود مقصود
از این جماعت و ازدحام و اجتماع من هستم و کسی را با شما
کاری نیست و اگر بر من ظفر یابند دیگر متعرض کسی نخواهند
شد و اینک ظلمت شب عالم را فرو گرفته و من
بیعت خود را از گردن شما برداشتم بیایید و
هر یک از پی کار خود بروید ولی احدی از آن سعادت
مندان و کاملان عیاران دیگر دست از آن بزرگوار
برنداشتند پس آن بزرگوار ایشان را دعای خیر فرمود
و امر نمود که بر گرد اردوی آن لشکر سعادتمند گودالی
مانند خندق حفر نمودند و آنرا پر از هیزم کردند و
در آن شب حضرت علی اکبر را با پنجاه نفر سوار فرستادند

با نهایت تشنگی قدری آب از فرات آوردند بعد از آن
جسمی باد فا فرمودند برخیزید و از این آب بیاشامید
که این آخر توشه شما است از دنیا و از این آب
وضو بگیرید و جامهای خود را بشوئید که همین جامها
کفنهای شما است پس صبح طالع شد آن بزرگوار
نماز صبح را با اصحاب بجا آورد و آن گروه اشرار
و لشکر کفار بنای صف آرائی لشکر خود را گذاردند
آنحضرت هم فرمود آتش در آن خندق افروختند
تا آنکه سپاه جنگ از یک طرف باشد و در اینوقت
مردی از لشکر ابن سعد پیش آمد و برابر خود سوار
بود چون دید که آن آتش مشتعل است فریاد بر آورد
و گفت ای حسین و اصحاب حسین بشارت باد شما را
بآتش که در دنیا تعجیل نمودید پس آن بزرگوار فرمود
من ازجد ابن مرکبست عرض کردند ابن جویریه فرمود اللهم بست

بلی ان

در آن آتش جوش از رکهای او میجوشید پس فرمود
بخ بخ یا حر انت حر کما سمیت فی الدنیا والآخرة یعنی به به
ای حر تو در دنیا و آخرت آزادی چنانکه نام تو حر است
پس آن بزرگوار از برای او مرثیه خوانی کرد و فرمود
نعم الحر حر بنی ریاح صبور عند مختلف الرماح نعم الحر اذ نادی
حسینا فجاد بنفسه عند الصباح یعنی خوب حری است حر ریاحی
بسیار صابر بود در نزد آمد و شد نیزه‌ها و خوب حر است
وقتیکه آواز کرد حسین را و جان خود را همراه
او آواز داد و سپرد پس ما هم سزاوار است که مانند
حر کنیم در آن عرصه کربلای قلب که آواز استغاثه
روح حجاج مولا و آقای خود را میشنویم آنست که باید
نفس اماره سرکشی خود را بتازیم و از لشکر عمر سعد
ملعون بیرون آئیم و دوان دوان بحضور آن نور حسین آئیم
دو دستهای پر از گناهان را از روی تذلل و شکسته

برسر گذاریم و عرض کنیم اللهم انا نتوب الیک پس ما هم
امروز توبه میکنیم از جمیع گناهان گذشته خود و با او عهد
و عزم میکنیم که بعد از این نصرت لشکر ابن سعد نکنیم
و دلهای اولیاء خدا را نیازاریم و عرض میکنیم اللهم
انا نتوب الیک فتب علینا انک انت التواب الرحیم
وصلی الله علی محمد وآله الطیبین ولعنة الله علی اعدائهم اجمعین

مجلس بسم الله الرحمن الرحیم نهم

الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی ولعنة الله علی
اهل الغوایة والردی قال روحی فداه واطال الله بقاه
بعد البسملة والحمد والصلوة واللعن وقرائة آیة النور
در تفسیر این آیه شریفه سخن در این بود که میفرماید
الله نور السموات والارض ومقصود این بود که آیه
فقره درباره حضرت سید الشهداء سلام الله علیه
معنی و شرح شود در روزهای گذشته بعضی مقدمات

که در این

که در این باب لازم بود عرض شد و دیروز عرض کردم
سبب اینکه آن بزرگوار چگونه اسم خداوند عالم
بود آنچه صادق آمد درباره آن بزرگوار که خداست
روشنی آسمانها و زمین و تعجب مکن از اینکه آن
بزرگوار اسم خداوند عالم باشد آیا نخوانده در
زیارت حضرت امیر سلام الله علیه السلام علی اسم الله
الرضی و وجهه المضیء یعنی سلام بر اسم پسندیده
خداوند و رخساره درخشنده او پس آن بزرگوار است
اسم خدا پس کلمه مشتق براو لفظ الله نه باین معنی
که او خداست بلکه باین معنی او است اسم خدا
چنانکه احدی گمان نکرده و نمیکند که لفظ الله
ذات خداست پس آن بزرگوار هم اسم خداست
پس الله نور السموات والارض یعنی اسم خدا که امام
علیه السلام است او است روشنی آسمانها و زمین

پس همچنین حضرت سید الشهدا اسم خداوند عالم است
که او را در عالم ظهور فرموده و آنچه مردم او را اسم
میگویند چیست اگر نوشتن است پس قدری مرکب و
مداد است و اگر گفتن است قدری هوا است که
آن گوینده در جوف خود فرو برده و بآن هیئت بیرون داده
آورد پس چه شد که جایز و روا دانست که قدری مرکب
و هوا اسم باشد از برای خدا و آن وجود مقدس
که حروف لا اله الا الله است او را خداوند عالم
بید قدرت خود بر صفحه ملک رسم فرموده اسم
اعظم خداوند عالم نباشد پس میگوئیم که الله نور
السموات والارض یعنی حسین علیه السلام روشنی آسمانها
و زمین است یعنی جمیع آسمانها و زمین ها بوجود
مسعود حسین ابن علی علیه السلام موجود و برپا است
و جمیع آسمانها و زمینها بواسطه او هدایت یافتند

و راهرا از چاه و حق را از باطل تمیز آنها نمی‌بینند که
هرگاه نور در هوا باشد شما رنگها را تمیز میدهید
و گرگ را از میش میشناسید و اگر چراغ نور نباشد
چیزها را تمیز نمیدهید و اگر در شب هم چیزی تمیز داده
شود از نور ستاره ها خواهد بود و الا در اطاق
تاریک که اصلا در و روزنه نداشته باشد اصلا تمیز چیزها
داده نمیشود پس وقتیکه گفته شد که الله نور السموات
والارض پس معنی آن اینست که جمیع اهل آسمانها و زمینها
بواسطه حضرت سید الشهدا سلام الله علیه هدایت
یافتند و باو تمیز حق و باطل و ایمان از کفر بلکه
جمیع موجودات را بواسطه او شناختند و از یک
دیگر تمیز دادند زیرا که آن بزرگوار است نور
آسمانها و زمینها و اگر این نور از عالم برداشته
شود پس جمیع آسمانها و زمین ظلمت محض خواهد شد

وبدیهی است که مقصود از اینکه آن بزرگوار نور آسمانها
و زمین است اینست که مثل نور ظاهری است چون
نور آفتاب و چراغ بلکه مقصود آن است که وجود آسمانها
و زمینها پرتو روی انور و عکس همایون اوست و او
نور هدایت از برای اهل آسمانها و زمین که باید
حق و باطل را از یکدیگر تمیز دادند و اگر آن بزرگوار
نبود احدی حق را از باطل تمیز نمیداد بعد از آنکه
در عالم در ظلمت آن اشرار تمام عالم و در را فرا گرفت
چنانکه خداوند فرموده است **او كظلمات في بحر لجي يغشيه**
موج من فوقه موج من فوقه سحاب ظلمات بعضها
فوق بعض پس خطاب مستطاب از جانب رب
الارباب در رسید بسوی اهل آن عرصه که
کدام یک از شما نور حق را ممزوج و مخلوط میکنند
بظلمات این شب دیجور و اینست قول حضرت پیغمبر

صلی الله

صلی الله علیه و آله که فرمود **مثل اصحابی كالنجوم بايهم**
اقتديتم اهتديتم یعنی مثل اصحاب من مانند
ستارگان است رو بهر کدام نمائید هدایت
خواهید یافت یعنی چنانکه با نوار ضعیف ستارها در شبها
راه را از چاه تمیز میدهید و بنور ستارها بعضی
کارها را میتوانید کرد همچنین اصحاب من هم در
ظلمات شب دولت باطل بمنزله ستارها میباشند
که بنور آنها میتوان حق را از باطل تمیز داد خدمت
آن بزرگوار عرض کردند کیانند اصحاب شما فرمود
اهل بیتم یعنی اصحاب من اهل بیت طاهرین منند
پس آن بزرگوار سلام الله علیهم ستارهای آسمان امتند
در این ظلمات شب دولت باطل و غصب خلافت
تا ظهور امام علیه السلام که آنوقت عالم روز میشود و
آفتاب عالمتاب بی نقاب و حجاب در عالم جلوه گر

می‌شود و شما الآن در شب سیاه شیید و طاقت آفتاب
هدایت و ولایت را ندارید و خداوند عالم از حکمت
بالغهٔ خود چنین مقدر فرموده که شما در این ظلمات
تعیش کنید تا به شبهای اجل خود برسید و آنچه از
شما مقصود است بظهور آید و چنین مقدر فرموده که
در شب ستاره‌های آسمان از برای اهل عالم نوربخشی و نور
فشانی کنند تا این قافله‌ها که در شبها راه می‌روند راه‌ها از
چاه تمیز دهند و بتوانند قطع مسافت کنند تا بصحت
و سلامت به منزل مقصود و وطن مألوف خود
رسند پس از حکمت کاملهٔ خود در این ظلمت شب
غیبت خلافت آسمانهای هدایت را بانوار جمال
ائمه اطهار علیهم السلام و کلمای ابرار و علمای اخیار منور و
مزین فرموده چنانکه حضرت امام حسن عسکری سلام الله
علیه فرموده‌اند لولا من یبقی بعد غیبة قائمکم علیه السلام من العلماء

الداعین الیه والدالین علیه والذابین عن دینه
بحجج الله والمنقذین لضعفاء عباد الله من شباک
ابلیس ومردته ومن فخاخ النواصب لما بقی
احد الا ارتد عن دین الله ولکنهم الذین
یمسکون ازمة قلوب ضعفاء الشیعة کما یمسک صاحب
السفینة سکانها یعنی اگر نبود بعد از
غیبت قائم شما علمای دعوت کننده بسوی او
و دلالت کننده بر او و منع کننده از دین
خدا با حجتهای خدا و رهاکننده ضعفای بندگان خدا
از دامهای شیطان و مردهٔ او و دامهای نواصب
هر آینه احدی باقی نمیماند الا آنکه از دین خداوند عالم
مرتد میشد ولکن آن علمائی هستند که نگاه
میدارند دلهای ضعفای شیعیان را چنانکه صاحب
کشتی کشتی را نگاه میدارد پس اگر نبود ستاره‌های

درخشان آل محمد علیهم السلام و اختران تابان علماء حکماء
اولیاء ایشان احدی باقی نمیماند در این ظلمت شب
غضب خلافت مگر آنکه از راه هدایت گمراه باشد
پس قرار دادیم ستارها و پنهان کردن آفتاب عالمتاب
از جمله نعمتهای خداوند است زیرا که اگر آفتاب آسمان
ولایت و هدایت بی پرده و حجاب بر شما میتابید
این گیاههای تازه ضعیف بنیه های شما را میسوخت
واحدی تاب و طاقت آن را نداشت پس در این
اوقات خداوند عالم شب را قرار داده تا شما بنورها
هدایت یابید و ره را از چاه تمیز دهید و پیش پای را
ببینید و راهی بروید و بسر حد کمال خود رسید پس در
عالم ذر خداوند عالم با اهل هدایت و نور خطاب
فرمود که کدام یک از شما بر میخیزید و در ظلمات
شب این عالم توحید ما را اظهار و امر ما و دین ما را

درعالم

در عالم آشکار میکنید و نبوت پیغمبرها و سایر انبیاء
ها و ولایت و شرایع و احکام را در دنیا از برای
این مردم ظاهر و واضح میسازید و انه بطور غلبه و استیلاء
که بکلی ظلمت این شب از عالم رفع شود زیرا که صلاح
عامه خلق در رفع این شب نیست و باید این بنیه های ضعیف
قوه گیرند و بمنتهای کمال خود رسند و الان در این ظلمات
شب چه بسیار مردمانی هستند که اسم همایون امام
عصر عجل الله فرجه که نزد ایشان ذکر میشود میگویند
عجل الله فرجه و آرزو میکنند شرفیابی حضور او را
و اگر او را ببینند آرزو خواهند کرد که کاش
ظاهر نشده بود زیرا که تکالیف آن بزرگوار
عظیم است و امر او شدید و این بنیه های ضعیف را
طاقت و توان فرمان همایون لازم الاذعان آن حضرت
و این بنیه ها مناسب اقامه آیتین الهی و اجراء احکام و حدود

برحسب ظاهر امور است و چه کسی را تاب اجرای
احکام و حدود است برحسب واقع و باطن و اگر
نور حق و حق مطلق ظاهر شود گمان نمیکنم احدی را تاب
مقاومت احکام آن بزرگوار باشد زیرا که
گمان نمیکنم چیزی را در این عالم که در او فسادی راه
بر نباشد و اختلال حال و تغییر احوال در آن روی
نداده باشد و آن بزرگوار جمیع امور را بر وفق
نظم و صلاح و حق و صواب جاری میفرماید و الآن
در این ظلمات شب کل اینها جایز و حلال است
و گمان نمیکنم در وقت ظهور دولت حق جز مؤمن خالص
کسی تاب بیاورد پس خداوند عالم در حق فرمود که مصلحت
نیست در رفع این ظلمات ولکن میخواهم یکی از شما نور
ضعیفی در این ظلمات اظهار کند بطوری که پرده‌های
ایشان دریده نشود از برای اینها وسعتی و فسحتی باشد تا در
احکام

احکام و اقوال اختلاف و عذرها از برای مردم باشد
و حدیثی دیدم اگر چه صحت سند آن از برای من وضوح
نیست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمودند که اگر شما
ترک کنید و مخالفت کنید ده یک آنچه را که شما را
بآن امر و نهی میکنم هر آینه هلاک میشوید و زود باشد
که زمانی بیاید که اگر ده یک آنچه من امر و نهی کرده ام
بگیرند و عمل کنند نجات خواهند یافت پس چون
خطاب مستطاب صادر شد باینطور که کدام یک
از شما راضی میشوید باینطور مقهوریت و مظلومیت
و تحمل صدمات و مصائب در حق شما میکند اراده [؟]
ملکیه این ظلمت را با حق پس احدی را طاقت نبود [؟]
و کسی جرأت نکرد در قبول این امر بجز حضرت سید الشهداء
سلام الله علیه پس برخاست و قدم مبارک پیش گذارد
و عرض کرد که خداوندا این خدمت را من بانجام میرسانم

و از عهده این مقصود و مرام بر حسب دلخواه و رضای
تو برمی‌آییم بطوریکه بر تمام اهل عالم حقیقت حق و بطلان
باطل را آشکار و ظاهر سازیم پس خطاب مستطاب
باو رسید که یا حسین این امر کار است و بمحض قبول
تو تمام نمیشود و امر محکم نمیشود چه بمعنی شما امامان
یک ذات است و شما همه از یک نور و یک روح هستید پس باید
این امر بر همه شما عرضه شود و همه شما قبول کنید و باید
قبول تو این امر را تمکین جد بزرگوار و پدر و مادر
و برادرت باشد پس خطاب مستطاب بروح
القدس رسید که لوحی از زبرجد آورد و با او خداوند
عالم بنوشت بر آن لوح قباله و این بیع و شرا را
و بیان کرد متاعی را که حسین علیه السلام بخداوند عالم
فروخته و خداوند عالم آن را از او خریده و تحدید
در آن قباله حدود آن مبیع را و ثمن او وصف

اصحاب

اصحاب اوست که جزو مبیع بعضی که چگونه مردانی
هستند و معیّن نمود مال المبایعه و ثمن را و ذکر نمود
شروط و قیود و طرز العقد معامله را تا آنکه قباله
مضبوط و محکم باشد پس نوشت این تفصیل را
بر آن لوح عبارت ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم
واموالهم بان لهم الجنة یعنی خرید خداوند عالم از مؤمنین یعنی
حسین و اصحاب او که مؤمنند بخداوند عالم و پیغمبر او
و جمیع شرایع و احکام او و از برای مؤمن دو معنی است
یک تصدیق کننده و دیگری ایمن کننده و امان
دهنده پس مردم مؤمنند بمعنی اول و ائمه علیهم السلام
و اولیاء کبار ایشان مؤمنند بمعنی دویم زیرا که ائمه
و شیعیان و اولیاء ایشان و ضعفاء ایشان را از ضلال
کفار و منافقین ایمن میکنند و از عذاب خداوند
عالم امان میدهند و آنها در ظل حمایت و رعایت

آن بزرگوار آلن و در جهد است پس امن و امان شد
چنانکه خداوند عالم خطاب بضعفا نموده فرموده
سیروا فیها لیالی وایاما آمنین یعنی در ظل حمایت و
وکنف رعایت آن قریهای ظاهره که میان شما و
ائمه قرار داده ایم وسیله روید در شبها و روزها و از
هر شری و خوف و ضلالت و عذاب آنکه دایم باشید
و امام علیه السلام است حرم امن خداوند عالم یعنی ایمنی بخشنده
و امان دهنده پس خداوند عالم خریدار مومنین
باین مرحمت یعنی جانهای ایشان و مالهای ایشان را و مال
البیع و ثمن این شیوه بهشت که خداوند عالم بایشان
عطا فرموده و انرا مملوک ایشان نموده و زمام اختیار بهشت را
بدست ایشان داده و جمیع بهشت را با آنچه در آن هست
ملک حقیقی ایشان قرار داده و مقرر و مشروط انکه
یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون در راه خدا جهاد و

مقاتله

مقاتله کنند پس بکشند و کشته شوند و ضمن العقد
این شرط بر گردن ایشان لازم است زیرا که بطور ای
دیگر نور خداوند عالم در این شدت ظلمت ظاهر
نمیشود بکشتن و کشته شدن و محاربه و مجادله صیط
در عالم بلند میشود و آوازه در اطراف عالم منتشر میگردد
چنانکه حضرت صلی الله علیه و آله مادام که تشریف فرمای
مکه معظمه بود امر او ظهوری پیدا نکرده و بعد از انکه
مدینه طیبه را از یمن قدوم میمنت لزوم مشرف
و مزین فرمود و بنای جنگ و جهاد را با کفار گذاشت
صدای او در عالم بلند شد و اسم سامی و نام نامی
او در اطراف و اکناف عالم منتشر گردید و حضرت
امیر علیه السلام مادام که در زمان ابوبکر و عمر و عثمان
ساکت و صامت بود اسم مبارکش در عالم بلند
نشد و چون بنای محاربه با معاویه را گذاشت اسم مقدسش

در عالم بلند شد و امرش در همه جا و بهمه کس رسید
و حضرت امام حسن سلام الله علیه چون با معاویه ملعون
مصالحه فرمود اسم مبارکش و امر امامتش در عالم
منتشر و شایع نشد و همه آن بزرگواران جانهای خود را
بخداوند عالم فروختند بحمد الله انکه در ضمن العقد بود همه
این شرط کشتن و کشته شدن الزام نشده بود
و اگر ضمن العقد این شرط بر سید الشهدا سلام الله
علیه الزام نشده بود گوش بسخن آنهاکه او را
از رفتن کوفه نهی میکردند دعوی میکردند باین سوال آنها
نمیرود بلکه بسوی شمشیرها کشیده و چنین ضمن العقد این
شرط را قبول فرموده بود و بر گردن او الزام شده
بود گوش بسخن احدی نداد و از اینجهت بود که
تشریف فرمای کربلا شد و چون میخواست باین شرط
ضمن العقد وفا نماید و این تکلیف را از گردن خود ادا

نماید

فرماید شمشیر کشید و مانند شیر بر آن جماعت کفار
و مشرکین حمله فرمود و صد هزار از آن اشرار را
بدرک نار فرستاد و این نبود مگر آنکه ضمن العقد شرط
کرده بود و اگرنه آن مقاتله نبود امر او و نام مقدس او
در جمیع ممالک و اقالیم و کوه و دشت و صحرا و دریا
امر او منتشر نشد و چه بسیار شهرها و دهات دیدیم
که نماز و روزه ندارند و چیزی از امر شرایع و
احکام نمیدانند و سالی اقامه عزای آن بزرگوار را
در ایام عاشورا میکنند و لوای ماتم او را برپا
میدارند بعد از آن در آن لوح روح القدس بنوشت
وعداً علیه حقاً في التورات والانجیل والقرآن
ومن اوفی بعهده من الله یعنی این مال المبایعه را
خداوند عالم باید بدهد وعده حق و ثابت است بر
ذمه خداوند عالم و در تورات و انجیل و قرآن

تفصیل این معامله را خداوند عالم ذکر فرموده و
در نزد انبیاء عظام خود اعتراف باین معامله نموده
و کیست وفا کننده تر بعهد خود از خداوند عالم
معلوم است که خداوند بطور کمال بوعده خود وفا
فرموده و بهشت را بقبول آن بزرگوار نموده آیا
نشنیده که بهشت را خداوند عالم از شعاع رخساره
انور آن بزرگوار آفرید و آیا نور آفتاب و شعاع
آفتاب بقبول آفتاب نیست و این بهشت عوض
مبایعه و مال آن بزرگوار است پس هر کس از شما
بدامن ولایت آن بزرگوار متمسک باشد و او
در معامله که با خداوند عالم کرده اعانت و نصرت
نماید از اهل بهشت خواهد بود پس جمیع ما با آن
بزرگوار را در معامله کردن اعانت نمائیم و اگر
نخواهیم داخل در مؤمنین باشیم و با ایشان شریک

بلکه

باشیم در این معامله پس باید آن بزرگوار را نصرت
و یاری نمائیم و اعانت و کمک کنیم و خود را
داخل در مؤمنین کنیم و کسیکه از کسی دیگر طلب
نصرت و یاری میکند یا آن است که مشافهه
و رو برو با او میگوید که مرا نصرت و اعانت کن
در فقدان او بامر نویسد با آن شخص و بنوشته او
او طلب نصرت میکند و حال اگرچه شماها
در کربلا حاضر نبودید و رو برو استغاثه آن بزرگوار را
نشنیدید ولکن شنیده اید که آن بزرگوار تشریف
فرمای عرصه میدان شد و با آواز بلند فرمود
الا هل من ناصر ینصرنا الا هل من مغیث یغیثنا
الا هل من ذاب یذب عن حرم رسول الله الا هل من
موحد یخاف الله فینا یعنی بشنوید و ملتفت و آگاه
باشید آیا عجب است آیا در میان مردم شما یکنفر پیدا میشد

که ما را یاری کند آیا کسی در میان شما بهم برسد
که بفریاد ما برسد آیا یک نفر در میان شما ممکن نیست
که از حرم خداوند عالم و حرم پیغمبر او دفع شر
و اذیت کند آیا یک نفر خداپرست پیدا نمیشود
که درباره ما از خداوند عالم بترسد حال شما که
آن روز حاضر نبودید امروز هر طور می‌توانید
از دست شما بر میآید آن بزرگوار را یاری
نمائید و بخدا قسم که گریه‌های شما یاری آن بزرگوار است
و عزاداری شما در نشر امر آن بزرگوار و اظهار حق
اعانت و نصرت آن بزرگوار است و اگر ما
اقامه عزای آن بزرگوار را ننمائیم خذلان کرده‌ایم
او را پس یاری آن است که وقتیکه ذکر آن بزرگوار را در دست
کنند از برای ما که مولا و آقای شما است اینطور استغاثه
میفرمود گریه و زاری کنیم از برای آن بزرگوار و
آرزو

و آرزو و تمنا کنیم که کاش آن روز حاضر بودیم
و این نالایق جانهای بی‌حقیقت را نثار قدم مرکب همایون
او میکردیم و تا بتوانیم سعی و کوشش نمائیم در اقامه
امر آن بزرگوار بعد از آن روح القدس نوشت
فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و ذلک هو الفوز
العظیم یعنی بشارت باد شما مؤمنان را که این
معامله را کرده اید از جانب خداوند عالم و خوشحال
و شادان باشید باین مبایعه که با خدا کرده اید و این تجارت
رستگاری عظیم جان دو روزه حیات دنیا را
داده‌اند و حیات و سلطنت جاویدان خریده‌اند
و روضه رضوان را مالک بالاستقلال شده‌اند
بعد از آن روح القدس بنا کرد در تمجید و توصیف
مؤمنان و بیان شروط و قیود و اوصاف ایشان
و نوشت بر آن لوح التائبون العابدون والحامدون

السائحون الراکعون الساجدون الآمرون بالمعروف
والناهون عن المنکر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنین
یعنی باید آن مؤمنان بصفات و علامات چند موصوف
و موسوم باشند اول آنکه توبه کننده گان باشند
از موالات دشمنان آل محمد علیهم السلام و پیراسته
باشند در ظاهر و باطن حق از ولایت و دوستی
نواصب و اعداء آن بزرگواران و متخلی باشند از
رذایل صفات و ذمایم اخلاق ایشان و صفت
و شروط دویم آنکه عابدون باشند یعنی عبادت
کننده خداوند بموالات آل محمد علیهم السلام و اولیاء
ایشان و آراسته باشند بولایت و دوستی آن
بزرگواران و اولیاء ایشان و متحلی باشند بفضایل
صفات و محاسن اخلاق ایشان زیرا که خداوند
عالم را دیگر عبادتی نیست جز ولایت آن
بزرگواران

بزرگواران چنانکه فرموده بنا عبد الله ولولانا ما عبد الله
یعنی بواسطه ما و ولایت ما خداوند عالم جل شانه عبادت
کرده شد و اگر ما نبودیم خداوند عالم عبادت کرده
نمیشد و شرط سیم و صفت سیم آنکه حامدون
باشند یعنی حمد کننده خدا باشند بر نعمت ایمان
و او را ستایش و شکر کنند بر موالات
اولیاء خدا و معادات اعداء خدا که این دو را
که حقیقت ایمان و اصل و فرع ایمان است
بایشان کرامت و عنایت فرموده و صفت چهارم
آنکه سائحون باشند یعنی سیاحت کننده و سیر
کننده باشند در شرفیابی و ملازمت رکاب
مستطاب حسین علیه السلام منزل بمنزل و وادی
بوادی تا وارد زمین کربلا شوند و سیاحتی
ازاین سیاحت اعظم نیست و شرط پنجم

راکعون باشند از برای خداوند عالم یعنی در نزد ورود مصائب
و آلام و بلایا و محن برایشان خاشع و خاکسار باشند
صفت ششم آنکه ساجدون از برای خداوند عالم
باشند یعنی در وقتیکه از روی اسبها بر خاک کربلا
می افتند و در خون خود می غلطند با خضوع و مسکنت
و انکسار باشند و شرط هفتم آنکه آمرون بمعروف
و ناهون از منکر باشند یعنی امر کننده و دعوت
بسوی اطاعت و انقیاد حسین علیه السلام باشند و
تمکین و تسلیم امر همایون او و اظهار کننده فضائل
و مناقب او و آشکار دارنده عظمت شان
و جلال و رتبه و مکان او و بجا آرنده بسوی قربان
لوازم الاذعان او و نهی کنند و منع کنند از ولایت
اصول کفر و ضلالت و اطاعت اولاد زنا و یزید
بن معاویه و عبید الله ابن زیاد و عمر بن سعد و اتباع و اعوان

و یاران

و یاران ایشان و شرط هشتم آنکه حافظون لحدود الله
باشند یعنی دائم در نهایت ورع و تقوی و غایت سعی و کوشش
در حفظ شرایع و احکام و لوازم ولایت ائمه اثنی
عشر علیهم السلام سلام مواظب و مراقب باشند و
عدد ائمه دوازده است زیرا که آن بزرگوارانند عدد
ولایت و عدد توحید چنانکه در زیارت آن بزرگواران
میخوانی السلام علی شهور الحول و عدد الساعات و
حروف لا اله الا الله فی الرقوم المسطرات یعنی سلام
بر ماههای سال و عدد ساعات شب و روز و عدد
حروف لا اله الا الله که هر یک از اینها دوازده است
پس بعد از آنکه صفات و شروط مؤمنین سابقین
را بان تفصیل و تحدید بیان فرمود فرمود فبشر المؤمنین
یعنی بشارت ده مؤمنین سابق را که بر این صفات
و شروط میباشند که شادان و دل خوش باشند

بعد از آن خداوند عدد مؤمنان را معیّن فرمود
و فرمود بسم الله الرحمن الرحیم الم پس بسم الله الرحمن الرحیم
اشاره است بحضرت سید الشهدا سلام الله علیه چرا
که اسم اعظم اعظم خداوند عالم است چنانکه حدیث است
که بسم الله الرحمن الرحیم نزدیک تر است باسم اعظم
از مردمک چشم بسفیدی آن پس مراد از آن وجود
آن بزرگوار است زیرا که آن بزرگوار اسم بسم الله
الرحمن الرحیم که بر دیباچه و سر لوح کتاب کاینات
رسم است و فاتحة الکتاب جمیع موجودات است
چنانکه در زیارت جامعه میخوانند بکم فتح الله و بکم یختم
و فرمود عهدت الموجودات من باء بسم الله الرحمن الرحیم
و عدد الم هفتاد و یک است و اشاره است باصحاب
با وفای آن بزرگوار که در ملازمت رکاب مستطاب
بدرجه رفیعه شهادت شرفیاب آمدند پس بعد از
آن

آن روح القدس نوشت ذالک الکتاب
لا ریب فیه هدی للمتقین یعنی شکی و ریبی در
وقوع اینمعامله نیست و خداوند عالم این معامله را
سبب هدایت متقین قرار داده و هرگاه تفصیل
امر را ذکر کنیم کلام بطول می انجامد مجملاً بعد از تمام
شدن عهدنامه خداوند عالم وحی فرمود بروح القدس
که آن عهدنامه را ببر خدمت حضرت پیغمبر صلی الله
علیه و آله که بمهر مبارک مزین فرماید و بر آن معامله شاهد
و گواه باشد و معامله فرزند خود را با خداوند عالم
تمکین و امضاء فرماید پس چون چشم مبارک حضرت
پیغمبر بر آن عهدنامه افتاد گریست گریه شدیدی
زیرا که دانست آن بزرگوار که مقصود خداوند
عالم از این معامله گریستن است نه از باب اینکه
بقضای خداوندی راضی نبود یا اظهار جزع می نمود اینکه

حضرت سید الشهدا سلام الله علیه خود فرمود انا قتیل العبرة
یعنی من کشته گریه وزاری هستم یعنی کشته شدن را
بر جان خود خریدم تا آنکه از برای من گریه کنند پس
حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله هم بر آن بزرگوار گریست
تا باو تاسی کنند همه مؤمنان بگریند پس چون ملاحظه
فرمود رضای خداوند عالم را در این امر پس آن عهدنامه را
بمهر همایونش مزین فرمود و بعد از آن روح القدس
آن عهدنامه را آورد خدمت امیر علیه السلام
و آن بزرگوار هم بعد از ملاحظه آن گریست گریه شدیدی
و چون رضای خداوند عالم و تمکین و امضای حضرت
پیغمبر را در آن دید آنرا بمهر مبارک مزین فرمود
بعد از آن روح القدس آنرا برداشت آورد
خدمت حضرت امام حسن سلام الله علیه آن بزرگوار هم
بعد از ملاحظه آن گریست و چون رضای خداوند عالم

وتمکین

و تمکین جد و پدر خود را در آن امر دید او هم تسلیم
فرمود و آن عهدنامه را مهر فرمود بعد از آن روح
القدس آنرا آورد خدمت صدیقه کبری حضرت
فاطمه زهرا صلوات و سلام الله علیها و چون آن بزرگوار
ملاحظه فرمود دید فرزند دلبندش عجب معامله
با خداوند عالم کرده است چه جانهای مقدس را
فروخته و کشته شدن چه نوجوانان را قبول فرموده
و اسیری عترة طاهره را تمکین نموده پس آن بزرگوار
صیحه بر آورد و گریست گریه شدیدی و شما میدانید
که هر زنی که در عالم باشد نسبت بمردان عالم خود [؟]
دل نازکتر است و نفس او خیلی ضعیف تر و طاقت
او کمتر خواهد بود پس آن بزرگوار گریست گریه شدید
بسیاری چون رضای خداوند عالم را او هم امر خداوند
و تمکین پدر و شوهر و پسر بزرگوار خود را تسلیم فرمود

و آن عهدنامه را بمهر مبارک مزین فرمود پس
روح القدس آن عهدنامه را آورد خدمت
حضرت سید الشهدا سلام الله علیه که آن بزرگوار هم
پای آن را مهر فرماید پس آن بزرگوار هم در نهایت
بشاشت و بهجت و سرور و شادمانی پای آن
عهدنامه را بخاتم مقدس مزین فرمود زیرا که
از جانب خداوند عالم بهمین طور مامور بود که فرموده
بود فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به و حسین سلام الله
علیه امر خداوند عالم را مخالفت نمیفرماید پس
معلوم شد دروغ آنها که میگویند که آن بزرگوار
در روز عاشورا گریه میکرد بلکه او در آن روز
در نهایت فرح و سرور بود حتی آنکه روایت
شده است که هرچه آن روز نایره حرب و جنگ مشتعل‌تر
میشد رخساره مقدس او تابان‌تر و برافروخته‌تر میشد
و آثار فرح

و آثار فرح و سرور از چهره منورش ظاهرتر میگردید
و در نهایت اطمینان قلب و سکون اعضا و جوارح
بود تا آنکه بعضی از لشکر بعضی گفتند که نظر کنید
باو که چگونه از مرگ پروا ندارد و عوض گمان که
آن بزرگوار در آن روز اصلا نگریست مگر وقتی
که علی اکبر عازم میدان بود که چشم مقدس او
پر از اشک شد آنهم از باب هتک حرمت
پیغمبر بود که علی اکبر شبیه به پیغمبر بود صلی الله علیه و آله
و هتک حرمت او مستلزم هتک حرمت پیغمبر بود
نه از باب آنکه بر پسرش گریه میکرد و از این
بود که وقتیکه بر بالین او رفت و او را در میان
خاک و خون غوطه ور دید فرمود قتل الله قوما
قتلوک ما اجراهم علی الرحمن و علی انتهاک حرمة
الرسول مجملاً آن بزرگوار در آن وقت دست

مقدس را بغیر اسمانها بشد که وعوض کرد اللهم
اشهد علی هؤلاء القوم فقد برز الیهم اشبه الناس
برسولک خلقاً وخلقاً ومنطقاً یعنی خداوندا تو شاهد
وگواه باشی بر اینجماعت که بمیدان ایشان رفت شبیه
ترین مردم به پیغمبر تو بحسب خلقت واخلاق وگفتار
وآن گریه آنحضرت هم بطوری نبود که با خدا باشد یا کسی
بتواند بگوید که او در جنگها جزع کننده و ترسان است
مجملاً آن بزرگوار در آن روز در نهایت سکون
واطمینان وغایت فرح وسرور بود از جهت
فرمان لازم الاذعان خداوند عالم که فرموده بود
فاستبشروا ببیعکم الذی بایعتم به وآن بزرگوار
اوامر خداوندی را مخالفت نمیفرماید پس بعد از
آن خداوند عالم امر فرموده بروح القدس که آن
عهدنامه را در هم پیچید ودر خزانه از خزاین ملاء اعلی

ضبط نماید

ضبط نماید و چون آن بزرگوار عرصه خاکدان لبریز بلا
از نور رخساره انور مزین فرمود وساحت
کربلا را از یمن مقدم شرافت توام رشک
عرش اعظم فرمود وحسرت کعبه وحرم روز عاشورا
شد وجمیع اعوان ویاران وبرادران وفرزندان
آن بزرگوار بدرجه رفیعه شهادت رسیدند
وآن بزرگوار یکه وتنها وبیچاره و وحید وفرید وبی یار
ویاور ومعین وناصر باقی ماند پس عرصه میدان را
از نور جمال جهان آرای خود روشن ومزین فرمود
وایستاد در میان میدان متفکر وحیران ودر آن
وسر گردان ومهموم ومغموم گاهی تفکر میکرد
وملاحظه میفرمود در احوال عیال واطفال
خود وشدت وتشنگی ایشان میشنید فریاد وفغان
ایشان وصدای ایشان را که العطش العطش وگریه

وزاری و گریستن و ناله و فغان بلند بود زیرا که
همه عقلاء و حکماء بودند و بسیاری از آنها کودک و
واطفال کوچک بودند و همه آنها مصیبت دیده
و محنت رسیده بودند بقتل برادران و فرزندان
و اقوام و عشایر و اصحاب و احباب خود پس آن
بزرگوار سلام الله علیه تفکر میفرمود در امر ایشان
و آنچه ساعتی دیگر بایشان خواهد رسید از غارت
و اسیری و دستگیری در دست آن اعادی و ظلمها و ستمها
و محنتها و اذیتها که از دشمنان که بایشان خواهد
رسید پس شدید میشد هم و غم آن بزرگوار
زیرا که در شدت هم و غم رضای پروردگار خود را
میدید و گاهی ملاحظه و تفکر میفرمود در حالت
اصحاب و یاران و برادران و فرزندان خود که
در حضور مبارکش در میان خاک و خون افتاده
با اعضا

با اعضا و جوارح پاره پاره و استخوانهای کوبیده
نرم شده که در تک و پوی جولان آن اسبان
با خاک کربلا یکسان شده بود پس باز هم و غم
او شدیدتر و سخت‌تر میشد چونکه در آن
رضای خدا را میدید و گاهی دیگر تفکر میفرمود
در امر آن جماعت اشرار و تعجب و تحیر مینمود
که آن بزرگوار آمده است که ایشان را از
عذاب جهنم برآورد و بجنات نعیم کشاند و ایشان
آنطور اجماع نموده و چهار صد هزار نفس اجماع
کرده اند بر قتل آن بزرگوار پس باینواسطه
بینهایت و شدید میشد هموم و غموم آن بزرگوار
از شدت میل و شوق آن بزرگوار بارشاد
و هدایت گمراهان از راه حق و سداد و اگر شماها
این معنی را نفهمیده و مدرک شعور آنرا نداشته باشید

آنانکه خداوند عالم آنها را از برای هدایت آفریده
این ظلمت را نیکو میفهمند و آنقدر زحمت در هدایت
خلق میکشیدند و مشقتها بر خود روا میداشتند که خداوند
عالم به پیغمبر خود را صلی الله علیه و آله عنایت فرمود و
فرمود لعلک باخع نفسک الا یکونوا مؤمنین یعنی
تو اینقدر اهتمام در هدایت ایشان داری که نزدیک است
جان خود را هلاک کنی که چرا ایمان نمی آورند پس
حضرت سید الشهداء علیه السلام هم از ضلالت
و هلاکت ایشان بسیار مهموم و مغموم بود که غفلت
میکنند در انتقام که آن بزرگوار جمیع آن بلایا و
محن را که قبول فرمود و آن همه آلام و شدائد
که بر جان مقدس خرید همه از برای هدایت و نجات
خلق بود نه چیز دیگر و آن بزرگوار در نهایت
تشنگی و شدت عطش و خشکی کام و دهان بوده

بعد حفظ

بعد حفظ لوازم بشریت بواسطه حرارت آفتاب
و حرارت آتشی که در خندق گرد خیمه افروخته
بودند و تأثیر آن زخمها و جراحتها و سنگینی اسلحه
و گرمی آنها از تابش آفتاب و تأثیر هموم و غموم پس
چون از اطراف هموم و غموم بر آن بزرگوار مستولی
شد متذکر شد آن عهد و میثاقی را که در عالم
ذر با خداوند خود نموده و یاد آورد آن شرطی را
که بر او الزام شده که یقاتلون فی سبیل الله
فیقتلون و یقتلون پس شمشیر آتش بار را
از نیام کشیده و بر آن جماعت اشرار حمله فرمود
تا آنکه صد هزار از آن کفار را بدرک نار فرستاد
و آنقدر زخم و جراحت بر بدن مقدسش وارد
آمد که خداوند عالم بواسطه مهر و عطا بر او رقت
و ترحم فرمود و نازل فرمود بر او نصرت را بالای

سر او را اگرچه خداوند عالم منزه است از اینکه بگویم
دل خدا از برای او سوخت ولکن خداوند عالم بر او
ترحم فرمود پس در این اثنا که آن بزرگوار سرگرم
کارزار بود ناگاه دید که آن عهدنامه بر زانوی مقدسش
افتاد و چون ملاحظه فرمود دید که خداوند عالم بر پشت
آن نوشته که یا حسین ما شهادت و کشته شدن را
بر تو حتم نکرده ایم پس آن بزرگوار در نهایت
انبساط و سرور عرض کرد پروردگارا کاش
هزار جان داشتم تا همه را در راه تو فدا و قربان
کردمی و در کوی وفا و هوایت ایثار داشتمی
در اظهار امر تو و دین تو همه را بذل و صرف
کردمی دیگر حیات دنیا و زندگانی دنیا را نمیخواهم
وانگهی بعد از کشتن دوستان و یاران و برادران
و فرزندان که بعد از ایشان خاک بر سر دنیا و زندگانی

دنیا و بار

دنیا و بار دیگر حمله فرمود بر آن کفار و آنقدر صدمه و
جراحت بر او وارد آمد که امر بر محمد و علی و حسن و
فاطمه علیهم السلام تنگ شد و از برای او ظاهر شدند
و با او اشاره فرمودند که **الینا الینا** یعنی بشتاب به
سوی ما و تا کی و تا چند متحمل این همه مصیبات و صدمات
میشوی پس آن بزرگوار بجهت تعظیم و اجلال آن
بزرگواران سرنگون از اسب بر زمین افتاد
و بجهت شکر خداوند عالم او را موفق فرمود که از
عهده ادای وفای بعهد خود برآمد بهیئت سجده
بر زمین افتاد و بحسب ظاهر امر در نظر مردم ظاهر بین
بواسطه تیری بود که بر پیشانی مبارکش وارد آمده
و صلی الله علی محمد و آله الطیبین الطاهرین
بسم الله الرحمن الرحیم
الحمد لله وسلام علی عباده الذین اصطفی و لعنة الله

بحا البقر و اتردی قال جعلت فداه بعد البسمله
و الصلوات واللعن وقرائة آیة النور در روزهای
گذشته در تفسیر این آیه شریفه سخن در فقره
اول بود که میفرماید الله نور السموات والارض
و عرض کردم که فارسی این فقره شریفه اینست
که خدا روشنی آسمانها و زمین است و از
بدیهیات اسلام است که خداوند عالم جل شانه
داخل در مدارک خلق نیست و شعور مخلوقات
او را ادراک نمیکند و احدی از خلق نتواند
او را مشاهده نماید و حال آنکه نور و روشنی
چیزی ظاهر است و ظاهر کننده چیزهای دیگر است
آیا نظر نمیکنی بنور آفتاب که هم ظاهر و پیداست
و هم نماینده در و دیوار است و همچنین نور ماه
و ستارها و چراغ و هر نوری بر همین منوال است

که هم خود

که هم خود پیدا و هم پیدا کننده چیزهای دیگر است
پس در این آیه شریفه که میفرماید خدا نور آسمانها
و زمین است شکی نیست که ذات خداوند عالم
ظاهر و پیدا نیست و کسی او را ندیده و احدی
او را مشاهده ننموده پس او چگونه نور خواهد بود
و حال آنکه میفرماید الله نور السموات والارض
و حال آنکه او دیده نمیشود و شرح این معنی و حل
این اشکال آنکه خداوند عالم جل شانه خلق
فرمود از برای خود ظهور و مظهر و ظاهری و آن ظهور
ظاهر خدا و پیدائی خداست و جمیع چیزها ظاهر
و پیدا میشوند بظهور خود و ذات چیزها پیدا نیست و کسی
و دیده نمیشود پس همچنین ذات خداوند عالم هم
دیده نمیشود ولکن خلق فرمود از برای خود ظهوری
و ظهور او پیدائی اوست و او پیداست بظهور خود

مثل اینحکایت آنکه هرگاه کسی در عقب سر تو
باشد که او را نه بینی و ممکن نباشد ترا
دیدن او و او از برای پیدا باشد و اما در نزد تو
آینه باشد که بارو آن شخص مقابل باشد و عکس
روی او در آن آینه افتاده باشد پس تو ظهور او را
می بینی و اما چشم تو بر او نیفتاده و او را ندیده
و اما چشم تو بر آن عکس که در آینه است افتاده
و آن عکس ظهور آن شخص است که در عقب سر
تو است و عکس او ظهور او را دیده و آن شخص
از برای تو ظاهر شده بان ظهور و عکس که در آینه
افتاده پس خداوند عالم جلت شانه هم ذات او برتر
و بالاتر است از مدارک و مشاعر خلق ولکن
خلق فرموده است در آینه خانه امکان از برای خود
ظهوری و آن ظهور دست رس خلق است و باو
میتوانا

میتوان رسید و او را میتوان دید و اگر
این را فهمیدی میفهمی معنی آن فرمایش حضرت امیر علیه
سلام الله علیه را که در جواب آن شخص که عرض کرده
بود آیا پروردگار خود را دیده لم اعبد ربا لم اره یعنی
من عبادت پروردگاری را ندیده نکرده ام و آن بزرگوار
ذات مقدس خداوند عالم را ندیده بود چگونه دیده
و حال آنکه خداوند عالم میفرماید لا تدرکه الابصار
ولکن چون خداوند عالم از برای آن بزرگوار تجلی فرموده
بود بحضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله و او را ظهور
و پیدائی خود قرار داده بود و آن بزرگوار هم پیغمبر را
دیده بود پس ظهور و پیدائی خدا را دیده بود
پس فرمود خدائی را ندیده را عبادت نکرده ام
و اینست که حضرت پیغمبر صلی الله علیه و آله فرمود
من رآنی فقد رای الحق یعنی هرکس مرا دید خدا را

دیده چنانکه قول آن بزرگوار قول خداست و فعل
او فعل خداست و حضرت امیر سلام الله علیه
او را دیده بود پس راست آمد که خدا را دیده است
پس خدای نادیده را عبادت نکرده پس فرمود
در فرمایشات خود که اگر تو هم عارف بظهورات
خداوند عالم باشی و ظاهرهای او را هم بشناسی تو هم
خدای نادیده را عبادت نخواهی کرد آیا نمی‌بینی
که خداوند عالم میفرماید **وجوه یومئذ ناضره الی
ربها ناظره** یعنی روز قیامت رویهای چندی شاداب
و خندان شده و به پروردگار خود نگران چگونه
میتوان بخداوند عالم نگریست و حال آنکه
احدی نمیتوان او را دید ولکن دیدار پیغمبر دیدار
اوست و دیدار را بزبان عرب زیارت گویند
و در عجم اینطور اصطلاح شده که لفظ عرب در نظر ایشان عظمتی

داشته باشد

داشته باشد چنانکه اگر بکسی بگوئی پدرت کجاست
بدش میاید ولکن اگر بگوئی والدشما کجاست
بدش نمی‌آید پس زیارت بمعنی دیگر جز دیدار
و دیدن ندارد و پس فرمود **من زار الحسین فقد
زار الله فی عرشه** یعنی هر کس حسین علیه السلام را زیارت
کنند چنانست که خدا را در عرش زیارت
کرده و آیا نفرمود **قلب المؤمن عرش الرحمن**
دل بنده مؤمن عرش خداوند رحمن است
و کدام مؤمن اعظم از حضرت سید الشهدا
سلام الله علیه و فرمود **الرحمن علی العرش استوی**
رحمن بر عرش خود مستولی است و مستوی است
یعنی بر قلب حسین سلام الله علیه پس اگر تو آن
بزرگوار را زیارت کنی پس خدا را زیارت
کرده در عرش خود و در حدیث است که هر کس

زیارت کند مؤمن را خداوند عالم باو می
میفرماید ایای زرت و ثوابک علی یعنی تو مرا زیارت
کردی و ثواب تو بر من است و آنحضرت علیه السلام فرمود
من لم یقدر ان یزورنا فلیزر صالحی اخوانه یکتب
ثواب زیارتنا ومن لم یقدر ان یصلنا فلیصل
صالحی اخوانه یکتب له ثواب صلتنا یعنی هر کس
نتواند ما را زیارت کند پس باید زیارت
کند برادران صالح خود را که ثواب زیارت ما
از برای او نوشته میشود و هر کس نتواند از برای
ما پیشکشی آورد پس باید آنرا پیش کش برادران
صالح خود نماید که ثواب پیشکشی ما از برای او نوشته
میشود و ثواب زیارت آن بزرگوار ان زیارت
خداوند عالم است لکن بشرطی که تو مؤمن را للّه
بشناسی و همان ایمان او جهت عبادت تو باعث بشود
نه انکه

نه انکه تو را از زیارت او مقصودی دیگر بوده باشد
و سببی دیگر و غرضی دیگر باعث آن شده باشد
پس از این باب عرض کردند یا روح الله من نجالس
یعنی با که بنشینیم ای روح خدا و از چه کس جوئیم ما را
هدا فرمود جالسوا من یذکّر الله رؤیته و یزید فی علمکم
منطقه و یرغبکم فی الآخرة عمله یعنی با کسی مجالست
کنید که دیدار شما را بیاد خدا آورد و گفتار
او بر علم شما بیفزاید و کردار او شما را راغب بآخرت
نماید مجملا آنکه ممکن است که دیدار مؤمن دیدار خدا باشد
پس ائمه هدا سلام علیهم بطریق اولا پس خداوند
عالم خلق فرمود از برای ظهوریکه او است نور آسمانها
و زمین و ظهور اعظم خداوند عالم جلّ شانه محمد
و آل اطهار آن بزرگوار است سلام الله علیهم و کمال
آن ظهور و نور حسین سلام الله علیه است و او است

روشنی بخش آسمانها و زمین بنور هدایت و ایمان
و شفاعت و جمیع آسمانها و زمینها نورانی شدند بنور
او و هدایت یافتند بارشاد او و عالم و عارف شدند
بخداوند عالم بتعلیم او و ایمان بخدای خود آوردند بدعوت
او و بسبب او از ورطات هلاک نجات یافتند و
بسبب رضوان و جنان شتافتند و بواسطه او خداوند
عالم رفع فرمود از آنها بلاها و عذابها و جزای اعمال ایشان
آنها را پس از اینست که آن بزرگوار نور آسمانها
و زمینها است و باعث حیات و نجات آنها است
و از جمله نورها و سبب نورانیت خلق است گریستن
بر آن بزرگوار آیا تجربه نکرده اید که هر گاه گریه کنی بر آن
بزرگوار از روی اخلاص چگونه قلب تو پاک میشود
از چرکها و کدورتها و این امریست که هر کس در نفس خود
دیده است و از خود میفهمد پس از جمله نوربخشهای
آن بزرگوار

آن بزرگوار است که روشن و نورانی فرمود
دلهای مؤمنین را بگریستن بر آن بزرگوار و عادت
ما دیدیم من روضه خوانها آن است که ثواب گریه
و فضیلت آنرا اول ذکر میکنند و لکن ذکر آن
در آخر مجلس و روز آخر اولی و انسب است زیرا
که نزدیک است با خلوص و فعالتر از ثواب
و اعواض و شما در این روزهای گذشته بر آن بزرگوار
گریستید از روی اخلاص و شنیدید چیزی از فضائل
گریستن را پس عرض میکنم که از برای گریه حقیقتی
و آثاریست یا مانند درخت از برای او ریشه است و
شاخها یا مانند چراغ از برای او شعله و انوار
و حقیقت گریه و اصل و مبدأ آن آتشی است
که در دل مشتعل میشود و آن آتش از آنجا
حاصل میشود که انسان از خارج می بیند زیرا که

انسان هرگاه چیز غیر مناسبی و ناملایمی با طبع خود دید
روح او از آن فرار میکند و از ظاهر و اطراف
بدن میگریزد و در قلب مجتمع میشود حتی آنکه روح
از خستگی آرام شد که هم در قلب جمع میشود که آسوده شود
و بخواب میرود و قلب بمنزله قلعه ایست از برای
روح هرگاه روح از چیزی منزجر و متنفر و ترسان
و هراسان شد با آنکه او را ملالت و کسالتی
روی داد رو بآن قلعه میآورد و خود را بآنجا میکشد
و آنجا منزل میگزیند تا محفوظ و سالم ماند از آن
امور نامناسب ناملایم و از اینست که گاهی ناملایمی
بحدیست که روح بکلی بدن را از وجود خود خالی
میکند انسان غش میکند و بیحس و بی شعور
میافتد و با آنکه روح چندان از بدن اعراض نکند
که از دل هم فرار کند و بمیرد و پس از دیدن و رسیدن

ناملایم

ناملایم حرارت روح و حیات از ظاهر بدن
میل بدل و آنجا مجتمع و مشتعل میشود چنانکه این
حرارت روح احساس میشود در عضوی از بدن
که بآن صدمه رسیده باشد که روح التفات
کلی بآن عضو میکند که ببیند بر سر آن عضو
چه آمده که آنرا معالجه و اصلاح نماید و خون هم
بتبعیت و متابعت روح میل بآنجا میکند
پس از برای این آتش که در قلب مشتعل شد
آثار و خواصی است پس از جمله آن آثار آه کشیدن
و فریاد کردن است و اثر دیگر زبانه کشیدن
آن آتش است از سوراخهای سر انسان پس
دهن باز میشود که پیه چشم از شدت آن حرارت
بگدازد و آب چشم فاسد شود و چون پیه در آب شور
و از نمک منجمد میشود و از گداختن محفوظ می ماند

پس خداوند عالم از حکمت بالغه خود آب شوری در اطراف
چشم مهیا و آماده فرموده در وقت اشتعال آن حرارت
در چشم آن آب را میریزد بر پلکهای چشم تا سالم و محفوظ
ماند از گداز و چنین از بینی بچشم هم سوراخی هست و
در بینی سوراخها است بچشم پس از اذیت که
بینی هم خارشی میکند و از آن هم آب بیرون
می آید و گوشش لب نهم گرم میشود و آب چشم بسیار
آید و پلک چشم را فاسد و مجروح نماید بسبب
حدت و شوری آن آب و جائیکه در آن آب است
پس آن آب ممزوج گشته و سرخ رنگ جاری میشود
و میگویند خون گریست و از این باب امام عصر عجل الله
فرجه در زیارت جد بزرگوارش فرموده در هر صبح
و شام خون بر تو گریه میکنم مجمل مقصود این بود
که سبب اشک چشم و گریستن آن حرارت

مشتعل

مشتعل در قلب است و اصل گریه و حقیقت
آن همان آتش فروزان است که تا آنکه بسیار
گریه کند و تمام شود آب چشم او و دیگر
گریه نیاید و در این وقت بچشم او صدمه میرسد
پس یافتید که همان گریه حرارت قلب است و
از اینجهت فرموده حضرت سید الشهداء سلام الله
علیه که من نزد هیچ مرد مؤمن و زن مؤمنه مذکور
نمیشوم الا آنکه بر من میگریند و در حدیث دیگر
فرموده نفس المهموم لظلمنا تسبیح یعنی نفس کشیدن
کسیکه بجهت مظلومیت ما مهموم و مغموم است
تسبیح خداوند عالم است یعنی همان نفس کشیدن
تسبیح خدا است نه آن طورکه ثواب تسبیح در
نامه عمل او نوشته میشود وهمه لنا عبادة وکتمانه
سرنا جهاد فی سبیل الله وحزن و اندوه او از

برای عبادت خداوند عالم است و پنهان کردن
سرها از دشمنان ما و دوستانیکه متحمل اسرار ما
نمیشوند در حکم جهاد کردن در راه خداست زیرا
نفس ایشان با ایشان معارضه میکنند در اظهار
آن اسرار و مخالفت نفس همان است جهاد
در راه خدا آیا نشنیده که وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله
از جنگ مراجعت فرمود بعد فرمودند رجعتم من
الجهاد الاصغر وعلیکم الجهاد الاکبر یعنی از جهاد
کوچکتر برگشتیم و بر شما باز جهاد بزرگتر عرض کردند
یا رسول الله جهاد بزرگتر کدام است فرمودند جهاد
با نفس و امام علیه السلام فرمود ان حدیثنا صعب
مستصعب لا یحتمله الا ملک مقرب او نبی
مرسل او عبد مؤمن امتحن الله قلبه للایمان
یعنی حدیث ما دشوار و سخت است و تحمل آن

نمیشود

نمیشود مگر ملک مقرب یا پیغمبر مرسل یا بنده مؤمنیکه
خدا قلب او را آزمایش کرده باشد پس کسیکه
سعی در کتمان امر ایشان میکند باید با نفس خود
مجاهده کند چنانکه حضرت باقر سلام الله علیه
هفتاد هزار حدیث تعلیم جابر فرمودند و او را
امر نمودند که بکسی اظهار ننماید پس از کتمان
آنها سینه جابر تنگ شد و امر براو سخت شد
آمد خدمت حضرت صادق و شکایت کرد از تنگی
سینه خود آن بزرگوار با و امر نمودند ببرد در بیابان
و گودالی حفر نما و سر خود را داخل آن کن و
آن احادیث را ذکر کن جابر هم حسب الامر
آن بزرگوار عمل نمود و اسرار سینه خود را
در گودال بیابان اظهار نمود سینه او از تنگی و سختی
آرام شد بعد از آن نی بیابانها زراعت کردند

وکندم کاشتند واز جمله غرایب آنکه از آن گودال
فرو شید و طفلها از ان بچها برید و دمید در سوراخ
آن خانه از ان شنیده میشد که حضرت باقر سلام الله
علیه چنان و چنان فرموده و اینها بدینت انشاء
که بشنوا از نا چنین حکایت میکنند باری مطلب
آن بود که آتش اندوه و غم از برای آن بزرگواران
چنین در دل تأثیر کرد همان است عبادت و تسبیح
خداوند عالم و همان است حقیقت گریه خواه آب
از چشم بیرون بیاید و خواه نیاید و چشم که
آب نیاید نباید گفت فلان کس گریه نکرده چه بسیار
مادری که فرزند او مرده و اشک از چشم او بیرون
نیاید پس آتش حزن و اندوه در قلب تأثیر میکند
و قلب پادشاه و سلطان ملک بدن است
پس هر چه در او اثر کرد در جمیع اعضاء و جوارح

بدن اثر میکند آیا نمی بینی که بدن از حزن و اندوه
لاغر و باریک میشود و هیچ مرضی بدتر مرض قلب
نمیرسد و هم و غم آتش است که در دل مشتعل
میشود و بجمیع اعضا و جوارح سرایت میکند
و این از جهت آن است که خداوند عالم جلت شانه
دلهای مؤمنین را از طینت بدنهای ائمه طاهرین
سلام الله علیهم خلق فرموده پس چنانکه آن بزرگوار
امام و پادشاه مردم و خلفاء خداوند عالم بودند
همانطور دلهای هم که از طینت بدنهای ایشان
خلق پادشاه و پیشوای جمیع اعضاء و جوارح
میباشند و از تألم و صدمه دل جمیع اعضاء
متألم شده و صدمه میکشند و مقدمه دیگر
از برای اینمطلب آن است که از برای تو سه
مقام است دل تو و سینه تو و سایر اعضاء

و جوارح تو و مردم معصیتها و طاعتها که میکنند
ببعضی این مقامات یا همه آنها میکنند پس
بآنکه کاری میکنند بهمان اعضای خود و دیگر
دخلی بسینه و قلب او ندارد و یا آنکه کاری با اعضای
خود میکنند و در سینه خود هم خیالی از برای
آن کار داشته و یا در قلب خود محبت و عزمی
از برای آن کار نداشته و یا آنکه کاری با اعضای
خود میکنند و در سینه خود هم خیالی داشته
و در قلب خود هم محبت آن امر را داشته
و عزم بر کردن آن نموده پس هر گاه کسی معصیتی
بهمان اعضای تنها و همان ظاهر بدن خود کند
و دیگر در سینه خود خیالی از برای آن نپخته و در دل
عزمی نکرده باشد مکافات و جزای آن معصیت
در همین دار دنیا باو میرسد و بعقوبتها و بلاهای

دنیا مبتلا

دنیا مبتلا می شود و همین است کفاره این گونه معاصی او
میشود حتی آنکه خواب هولناکی میبینند همان کفاره
گناه او میشود یا سر او درد آید کفاره گناهی میشود یا پای
بلغزد کفاره گناهی میشود یا خاری بپای او خلد کفاره
گناهی میشود و هکذا این جور معاصی با این صدمات دنیا
و عقوبات آن مکافات میشود و دیگر بعد از مرگ
در برزخ و آخرت مکافات و عقوبتی از برای
این قبیل معاصی نخواهد بود و اما هر گاه معصیتی
کند که در سینه خود خیالی از برای آن داشته و یا در دل محبت
و عزمی نداشته پس عذاب و عقوبت او به بلای دنیا
مکافات نمیشود و اگر دنیا پر از آتش شود کفایت
او نخواهد کرد حتماً باید بعقوبتهای برزخ معذب شود
و بآتش برزخ بسوزد و در بیرهوت و حضرموت
گرفتار باشد آیا نمیبینی که بسیاری از مردم در حال

مرض را تیقن بلا او شده تنها مسلمانان را وعده
ظلم و جور میدهند که اگر این مرض صحت یافتم یا از
این بلیه مستخلص شدم چنین و چنان خواهم کرد
و در خیال دارد که اذیتها و آزارها بمسلمین رساند
پس لابد خداوند عالم آتشی بر خیال او مشتعل میفرماید
که آن خیالات را بسوزاند و از او زایل نماید و آن
آتش برزخ است که بر خیالها مستولی شود والله
آتش دنیا نیز همین بدن او میاید و تاثیر در خیال ندارد
و هرگاه العیاذ بالله کسی معصیتی کند که در دلهم
عزم بر آن داشته باشد و قلباً هم آن معصیت را
دوست میداشته و علامت آن آنست که اگر کسی
او را منع نماید او را دشمن میدارد و اگر کسی او را
امر بآن نماید او را دوست میدارد پس مکافات
و عقوبت این معصیت بعذابهای دنیا و برزخ
نخواهد

نخواهد شد و اگر دنیا و برزخ را پر از آتش کنند
و بر او بریزند کفایت او را نمیکند و آن گناه
قلبی از او زایل نشود و اگر از اول دنیا تا نفخ صور
او را بجمیع عقوبات دنیا و عذابهای برزخ معذب
کنند مکافات گناه او نخواهد شد و باید حکماً
بعذابهای آخرت معذب شود و بآتش آخرت
سوخته تا از آن گناه پاک شود و مثل این حکایت
آئینه ایست که بر آن غبار و گردی نشسته پس آن غبار را
بادستمال میتوان پاک کرد و اگر غبار فی الجمله غلیظ
و سخت باشد و بر صفحه آئینه چسبیده باشد آنرا
با آب و خاکستر میتوان زایل کرد اما شمشیر
زنگ آنرا بادستمال پاک نمیتوان کرد و بدست
مالیدن زایل نخواهد شد و شستن معالجه آنرا
نخواهد کرد مگر آنکه او را باسوهان آب بدهند

و چاره آن را نمیکنند دستمالهای عالم و خاکسترهای
عالم و اما آن نقره مخلوط با مس داخل اعماق و اجزا
آن شده و دیگر اینها چاره آنرا نمیکنند دستمال
عالم و خاکستر عالم و صابونهای عالم کفایت او را نمیکنند
و علاج آن این است که باید او را در آتش گذارند تا گداخته شود
و مانند آب ذائب و روان شود تا آنکه مس
در آن باشد بسوزد و آنگاه نقره پاک خالص شود
و الا ابداً آن مس در آن نقره خواهد ماند و آتش
و آتش گدازی است که دلهای مردم و ذاتهای
ایشان را میگدازد که اگر در مس وجود ایشان بقدر
نخودی نقره باشد خالص و پاک شود و آنگاه آن نقره را
از جهنم بیرون آرند و الا اگر همه مس باشند
بی نقره در آتش جهنم مخلد خواهد بود ابداً ابداً
و هرگز بیرون نخواهد آمد و چه چیز از جهنم بیرون می آید

انسان است

انسان است که بیرون میآید و از جانس و آنکس
در همان جهنم خواهد ماند انسان از حمام بیرون میآید
و آن چرکها و آن کثافتهای او در همان آن منجلاب حمام
باقی میماند پس اگر کسی قدری قاذورات و چرکها را
گرفته بحمام برد همه در همان میزاب و منجلاب حمام همیشه
خواهد ماند و ابداً آنها قابل بیرون آوردن نیستند
و کسی آنها را بیرون نخواهد آورد و از برای مؤمنین
چرکهایی است که در حمام جهنم و حمیم جهنم از آن
پاک میشود و خود پاک و پاکیزه بیرون میآید و
ولی کسیکه باید صد هزار سال در آتش جهنم
بسوزد تا پاک شود و خالص شود اینها را شوخی
مپندارید پس اگر نظر کنید بکنهان خود و ببینید
که بعضی سنخ محبت داشته باشید پس باید
آنرا معالجه و چاره نمائید پیش از آنکه دست

شما از چاره کوتاه شود پس تا در این دنیا هستید
اصلاح کار خود کنید که در آخرت گریه و استغفار
نفعی نخواهد بخشید و ندامت و جزع و توبها حاصلی
ندارد و دیگر پشیمانی سودی نخواهد بخشید و در همین
دنیا عمل بر ختم باشد و آخرت دار جزا است
نه دار عمل و شفاعت هم در حق تو ممکن نیست
مگر آنکه تو مرتبط و بسته باشی بشیعیان و دار اتباع
و اجزاء ایشان باشی پس آشنائی کنید با خدا و
شیعیان از روی اصدق صداقت و محبت واقعه زیرا
که این حکایت مکافات اعمال امری است
از جمله امور محتومه که چاره بردار و تخلف پذیر
نیست و از آن گذیری نه نهایت امر آن است
که تو تا دام که در دنیا هستی هر یک از اعضا و سینه
و دل را تو مالکی و ممکن است از برای تو اصلاح هر یک

از آنها

از آنها و دل محل ولایت اولیاء و برائت از
اعدا است پس ممکن است تو را که این هر دو را
در قلب خود ثابت و مستحکم نمائی و سینه تو محل
خیالات تو است و میتوانی خیالات فاسده را
ترک نمائی و سینه خود را اصلاح نمائی و میتوانی که
افعال ظاهر بدن و اعمال اعضاء و جوارح خود را اصلاح
نمائی پس آنها را وادار بطاعات و عبادات
و اعمال خیر و حسنات و باز داری آنها را از
ارتکاب معاصی و سیئات و اعمال قبیحه و منهیات
و چون از جمله محتومات بود در حکمت اینگونه عذابها
و عقوبتها از برای آن گناهان سه گانه و اجوبه گناهانی
بود که علاج آنها عقربها و افعیهای جهنم بود و
گناهان چند هست که علاج آنها غسلین و حمیم جهنم است
و گناهانی چند هست که علاج آنها زهرهای جهنم است

آیا نمی‌بینی در این دنیا که با آن آتشی که نقره مغشوش را
بسوزانند خالص نمی‌شود طلای مغشوش را با آن نمی‌توان
پاک و خالص نمود و آتشی شدیدتر می‌خواهد و باید
آنرا در آتش صد دفعه گذارد و نقره در قال پاک
نمیشود و طاقت آتش صد دفعه را ندارد و پس چه بسیار
گناهانیکه معالجه و تطهیر نمی‌شود مگر به مسلط شدن مارها
و افعیهای جهنم پس خداوند عالم مهیا فرموده در آخرت
و برزخ و دنیا عقوبتها و عذابهای مختلفه از برای پاداش
و مکافات اقسام و انواع گناهان مختلفه و شماها گمان
نمیکنید که کسانیکه ظلم و اذیت بمردم میرسانند
بدون مشیت خداست بلکه ایشان ملائکه
عذابند که خداوند عالم بجهت مکافات
مردم آنها را بر ایشان مسلط فرموده چنانکه در
قرآن فرموده نولی بعض الظالمین بعضاً یعنی ما بعضی

از ظالمان را

از ظالمان را والا و مسلط میکنیم بر جمعی دیگر از
ظالمان پس آنها هم مانند سرمای و وبا و طاعون
و سایر آفتها و بلاها میباشند و از جانب خداوند
عالم میباشند و اسباب و آلات او میباشند پس
چه بسیار معصیتها که مکافات آنها مردن اولاد است
در دنیا علامت و نمونه برزخ و آخرت است پس خدا
وند عالم در حکمت و مملکت خود حتم فرموده که اگر تو
زهر بخوری هلاک شوی و اگر خود را از کوه بیندازی
دست و پای تو و جوارح و اعضای تو شکسته و
مجروح شود پس خداوند عالم بهشت را از برای
اهل طاعات و جهنم را از برای اهل معصیت
واجب و حتم فرموده پس تا مادام که تو در دنیا
هستی دست کار گر هستی و ممکن است معالجه
و اصلاح تو و ممکنست درباره تو بدا حاصل شود

از جانب خداوند عالم ولکن هرگاه نفس از حلقوم تو بیرون رفت دیگر عمل کار تمام شد و اگر چوبها و تختهای وجود ترا سبز ساخته است سبز است و اگر سوخته است دیگر تغییر پذیر نیست و بدا در آن حاصل نمیشود و اما مادام که چوب در دست کارگر است معالجه بردار و اصلاح پذیر است و ممکن است او را همه چیز ساخت و شما مادام که در دنیا هستید در دست کارگرید ممکن شما را شقاوت و سعادت و چون خود را از دست کارگر بیرون رفتید و سعید سعید است و شقی شقی پس یافتید و دانستید که مکافات اعمال خیر و شر و ثواب و عذاب خداوند عالم از جمله امور لازمه محتومه است و چون خداوند عالم جل شانه میدانست که بعض اولاد آدم

معصوم

معصوم نیستند و مرتکب معاصی و قبایح میشوند و میدانست که جبر از دوستان و احباء او پیرامون مناهی و اعمال ناشایست میگردند و در حکمت کامله خود لازم و حتم فرمود یعنی که لامحاله هر کس جزای عمل خود را ببیند چنانکه در قرآن فرمود فمن یعمل مثقال ذرة شرا یره یعنی هر کس بقدر سنگینی ذره عمل نیکی یا بدی کند آنرا خواهد دید پس چاره و حیله این امر چه بود پس خداوند عالم جل شانه تدبیری فرمود و معالجه حکیمانه نمود و آن این بود که در همین دار دنیا آتشی مانند آتش جهنم افروخت و آنرا بر دلهای دوستان و محبان و جانهای ایشان افروخت تا حکمت و قدرت او راست و درست آید و در همین دار دنیا حرارت و الم آتش جهنم را بچشید و دلهای

ایشان با ایشان نیز آن بیند تا این همه جور و کینهای پاک
از ایشان نزاید بر طرف شود پس چنین آتشی در
دنیا افروخت و بر ایشان ریخت و آن آتش آتش
مصیبت حسین علیه السلام و اگر کسی گوید مصیبت
آن بزرگوار که آتش نیست گوییم پس چرا دل
تو می‌سوزد و جان تو آتش میگیرد و آب اشک تو
جاری میشود و در قیامت هم آتش جشم دیگر چیزی
جز فریاد و فغان و اذیت کشیدن نیست آیا
نه اینست که اگر دست بریده شود بر تو آسانتر است
تا دست آن بزرگوار بریده شود و اگر عیال و اولاد
عیال تو اسیر شوند بر تو آسانتر است که عیال
آن بزرگوار اسیر شوند و اگر فرزندان و برادران
تو کشته شوند صد مرتبه آن بر تو کمتر است تا فرزندان
و برادران آن بزرگوار کشته شوند پس اگر تو را

آسانتر

آسانتر است که این مصیبتها بان بزرگوار برسد
از آنکه بجود تو برسد پس روی کلام و خطاب
با تو نیست و تو از شیعیان و دوستان آن بزرگوار
نیستی و از این باب بود که بعد از آنکه حضرت
ابراهیم علیه السلام از فدا کردن اسماعیل محروم
و مغموم شد خداوند عالم باو وحی فرمود که آیا
محمد صلی الله علیه و آله را دوستر میداری یا خود را
عرض کرد که او را دوستر میدارم وحی باو
فرمود که آیا اولاد او را دوستر میداری
یا اولاد خود را عرض کرد که اولاد او را دوستر
میدارم وحی باو فرمود که هرگاه اولاد او را
ظالمان و دشمنان بجور و ستم بکشند بر تو شاقتر است
یا خود فرزند خود را بدست خود بکشی عرض کرد
بلکه کشته شدن فرزند او بر دست دشمنانش شاقتر است

و مصیبت آن شدیدتر است پس با دو جوی فرزندی که
فرزند دلبند حسین را دشمنان یا اصحاب و یاران آن
و فرزندان آن و برادران آن در صحرای کربلا تشنه و گرسنه
خواهند کشت پس حضرت ابراهیم گریه و جزع
کرد برای آن بزرگوار اینست که خداوند عالم فرمود
وفدیناه بذبح عظیم یعنی ثواب جزع تو بر حسین علیه السلام
عظیم‌تر است از کشتن اسمعیل بدست خود
و اینست ذبح عظیم یعنی حسین سلام الله علیه ذبح
عظیم است والا گوسفند قابل آن نیست
که ذبح عظیم باشد و خداوند عالم او را عظیم
شمارد پس باری از تو سؤال میکنم که آیا جان خود را
دوستر میداری یا جان آن بزرگوار را و آیا
اولاد خود را دوستر میداری یا اولاد آن بزرگوار را
و آیا جوانان تو در نظر تو محبوب‌ترند یا علی اکبر

و یا قاسم

و یا قاسم او و آیا تو برادر خود را دوستر میداری
یا حضرت عباس را و آیا غیرت تو بر اهل و
عیال خود بیشتر است یا بر اهل و عیال آن بزرگوار
که حرم محترم پیغمبر صلی الله علیه و آله بودند معلوم است
که آن بزرگوار بواقعه کربلا گناهان جمیع شیعیان را
معالجه و مکافات نمود زیرا که آن بزرگوار میگوید
که اگر شیعیان گناهان بکنند که مکافات آن
مردن و هلاک شدن اولاد باشد پس اینک
من اولاد خود را فدای کردم و علی اکبر خود را دادم
که عوض گناهان آنها پاره پاره نمایند و مشک قاسم را
بر خاک هلاک اندازند و علی اصغر شیرخواره را
تیر بر گلو زنند و اگر گناهی کنند که مکافات
آنها آن باشد که در دست دشمنان گرفتار شوند
که بجان خود ایشان صدمها و بلاها برسد پس اینک

من خود را فدای ایشان کردم و آن همه محنتها و المها را
بر جان خود روا داشتم و راضی شد که مانند
گوسفند سر مرا از بدن ببرند و بر نیزه عدوان
کنند و بدنم را لگدکوب سم اسبان نمایند و برهنه
و عریان در میان بیابان بیندازند و اگر گناهی کنند
که پاداش آنها اسیر کردن زنان و دختران آنها
باشد پس اینکه من عیال خود را فدای عیال
آنها کردم و راضی شدم که زنان و دختران مرا
اسیر و دستگیر کنند و بیجا در بر شتر بی محمل سوار
کرده شهر بشهر بگردانند و بر سر کوچه و بازارها
وادارند و در مجلس نامحرمان و دشمنان داخل
کنند و آنها اذن نشستن ندهند و بر پا وادارند
بلکه تمنا و خواهش کنیزی و خدمتکاری آنها نمایند
و اگر گناهی کنند که جزای آن سوختن دلها و جانهای
ایشان است

ایشان است با آتش پس اینکه من این آتشهای
حزن و اندوه مصیبتها و محنتهای خود را بر دلهای
ایشان افروختم و جانهای ایشان را سوختم آیا
شما میخواهید علانیه ببینید که مصیبت آن
بزرگوار چگونه آتش سوزانی است آیا تجربه نکرده اید
که هرگاه فرزند نوجوانی یا پدر مهربانی از ما
بمیرد در اندک زمانی تمام مصیبت او از نظر ما
میرود بعد از اندک سالی از آن ماتم ساکن و آرام
میشویم و تألم مصیبت آن بزرگوار بعد از هزار و دویست
سال ساکن نمیشود و ما را قرار و آرام نیست و اگر
ذاکری از برای ذکر کند اوصاف و اخلاق
پدران گذشته ما را ابدا استماع و متألم نمیشویم
ولکن هرچه ذکر مصائب آن بزرگوار را میشنویم
مهموم و مغموم میگردیم و آتش حزن و ملال در دل

وجان ما شعله ور میگردد پس آنحضرت با این
شعله سوزان و آتش فروزان جمیع گناهان شیعیان را
معالجه فرمود و اگر هر آتش دیگر خداوند عالم
در این دنیا بر ایشان می افروخت اینطور بتمام
و تمامتر نمیشد زیرا که این آتش جمیع اهل عالم را
از انبیا و اولیاء و ملائکه و جن و انس بفغان
آورده و عالم را دگرگون و منقلب نمود و تزلزل
در ارکان وجود جمیع کاینات افکنده و عیش و
زندگانی دنیا را در کام دوستان منغص و
گوارا نه و قرار و آرام از ایشان و در ربود
پس خداوند عالم این آتش را کفاره جمیع گناهان
ایشان قرار داده و از اینست که اگر یک مژه گان
تو تر شود کفاره جمیع گناهان تو خواهد بود اگرچه
بعدد جمیع ریگ بیابانها باشد بلکه تباکی در مصیبت
آن بزرگوار

آن بزرگوار کفاره جمیع گناهان است معنی تباکی
آن نیست که خود را شبیه بگریه کننده گان نماید
بلکه معنی آن اینست که همه سعی در گریه کند و خود را
بتکلف بر گریه بدارد پس حمد و شکر خداوند عالم را
که اگر زحمت مشقت کشیدید ولذا راههای نزدیک و دور
یکفرسخ و دو فرسخ پنج فرسخ و ده فرسخ و
بیست فرسخ آمدید از گناهان خود پاک شدید
مانند روزیکه از مادر متولد شده اید پس
اگر در این روز زحمت کشیدید و مشقت و عسرت
گذرانیدید قدمهای شما و اجر شما بر خداوند
عالم و شما هم که آمده اید از برای خداوند پسندیده اید
که مفت و دست خالی بر میگردید فرمود
اطلبوا العلم ولو بالصین یعنی بر شما واجب است
طلب تحصیل علم اگرچه باید تا شهر چین بروید

و در حدیث دیگر فرمودند هر کس در طلب علم
و معرفت برود پس در هر گام که بر داشته ثواب
هزار سال عبادت که شبها را بطاعت بر پا
داشته و روزها روزه داشته از برای او نوشته
میشود پس شما مجانا و مفت نیامده اید و در حدیث
دیگر فرمودند که اگر بابی از علم تعلیم گیری ثواب شهیدی
از برای تو نوشته میشود و تعلیم یک مسئله ثواب هزار
رکعت نماز دارد و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین
و لعنة الله علی اعدائهم اجمعین راقم الحروف محمد
بن زین العابدین خاک پای مبارک برادران عرض میکند
که هرگاه بر خطا و سهو و اشتباه و غلطی واقف شوند
بچشم عفو و اغماض در او نگرند و از لغزش او در گذرند
چرا که این بنده به روزگار را مایه و پایه کمتر است
از آنکه توانسته باشم آن فرمایشات را بلفظ ضبط کرده

باشم

باشم و احاطه مقصود آنها نموده باشم لهذا در این تقریرات
ضامن و ملتزم نشده ام که بعینها مطابق و موافق آن
فرمایشات بوده باشد بحسب لفظ یا معنی یا هر دو لهذا
آنچه مقدور شده نگاشته ام و آن را از قبیل برگ
سبزی از آن بوستان هدیه و پیشکش غایبین
اخوان و دوستان داشته ام التماس عفو و صفح
خواهند فرمود حقیر را بدعای خیر یاد فرمایند حرره فی سنه ۱۲۸۱
و انشاء الله بعد از دعای با آن مخدوم معظم محرر این
مجالس این حقیر فقیر کثیر الجرم و التقصیر ناقابل و
نالایق تراب اقدام این سلسله علیه عالیه کثرهم
عبد الحسین را هم از نظر انور محو نفرمایند فی سنه ۱۲۸۹
مجلس یازدهم بسم الله الرحمن الرحیم از مواعظ روحی فداه
الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و مولانا
محمد و آله الطیبین الطاهرین و لعنة الله علی اعدائهم

و غاصبی حقوقهم و ناصبی شیعتهم و منکری
فضائلهم من الجن والانس من الاولین والاخرین
الی یوم الدین خداوند عالم جل شانه در کتاب
مبارک خود میفرماید ما خلقت الجن والانس
الا لیعبدون ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان
یطعمون ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
اولاً معنی فارسی آیه را عرض میکنم تا شما
و سایر عرب ندانها بشنوید چنانکه عربها میفهمند
معانیش را شما هم بفهمید بعد از آن خداوند عالم
هر چه بانها روزی کند از فهم باطنها و آنچه
خدا اراده کرده است از این کلمات دیگر دفع
بود و غیر عرب نداند آن فضل است از خدا
آن الهام است که برای انسان حاصل میشود
معنی فارسی آیه اینست که خداوند میفرماید من
خلق نکردم

خلق نکردم جن و انس را مگر از برای اینکه مرا
عبادت کنند برای پرستش خود اینها را خلق
کرده ما را خلق نکرده اند از برای اینکه زراعت
کنیم تجارت کنیم دنیا را آباد کنیم برای این مخلوق
نشده ایم اگرچه اینها را هم بجهت عبادت و
پرستش خدا میتوان کرد وقتی همینها را عبادت
کردی عبادت میشود پس میفرماید من خلق نکردم
جن و انس را مگر از برای اینکه مرا عبادت
کنند و خلق کردم اینها را که آنچه میکنند
بنده‌ها باشند و برای بندگی من باشند بعد میفرماید
ما ارید منهم من رزق و ما ارید ان یطعمون من خلق
خلق نکرده ام که برای من مستمری قرار بدهند که
تا در ملک من هستند هر روزه و هر ماهه و هر ساله
برای من کار کنند چیزی مستمری بمن بدهند و اینها را

نمی شود که در شکم مادر نه ماه بتو رزق داده
و در انجا رزق تو برای تو مهیا کرده و تو شعور نداشتی
در نهایت ضعف بودی تو را باین دنیا آوردی و
چون بدنیا آمدی شکم خالی بودی هیچ حس و حرکتی
برای تو نبود برای تو از پستان مادر شیر جاری کرد
با آن کیفیتهای خاص روزی بتو داد همان خدا
امروز خداست بیا این الک عالم را چه طور رزق بما
داده میشود و رهمشو خیال مکن اگر سعی نکنم نان ندارم
نخورم بقدر آنکه مأموری حرکت کن دیگر کار آن است
صد هزار توان بتو میدهند کاه است ده شاهی
بتو میدهند ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
نه اینکه شما رزاقید و خود را و خلق را رزق
میدهید حاشا خداست رزاق ذو القوة المتین
صاحب قوة است شما را خلق نکرده که کمک

خلق نکرده ام برای اینکه بمن صدقه بدهند اطعامی
همچنین ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
خداوند عالم اوست رزاق اوست رزق دهنده
جمیع مخلوقات نه چنان بپندارید که از قوه بازوی
خود میخورید و نه چنان بپندارید که از نهایت شعور و تدبیر خود
کاری میکنید و روزی میخورید خدا بجهت تمام کردن
دنیا را بر احمقان ریخته و رزق انها را از وسیع
ترین رزقها قرار داده تا عقلا بفهمند ضعفای
که گاه است پشت لگد شان میزنند می افتند
دولت و مکنت بر سر ایشان میریزد و ایشان را
غنی میکنند و آن پهلوانان قوی هیکل را فقیر و بیچ
چیز میکنند تا بدانی که روزی از سعی و تدبیر تو نیست
و اگر چنین است زحمت بیجا برای چه شب و روز
خود را بزحمت انداختن برای چه دیگر از لابد الخ
الخ

او باشید اعانت او کنید قوت از اوست
لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم این کلمه را
مردم کم قدر میدانند قدرش را نمیفهمند گمان
نمیکنم که کلمه در اسلام بعد از لا اله الا الله به بزرگی
این کلمه لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظیم
باشد یا چیزی خواصش و منفعتش بقدر این کلمه
باشد معنی لا حول اول معنی عرض کنم از هر کاری
که اعراض میکنی و برگشته میشوی از جائی که میروی
از کاری که بر میگردی از علمی که اعراض کردی اینها را
حول میگویند و آن کاری را که دیدیم مشغول میشوی
آن کار را قوه میگویند حالا میگوئی لا حول یعنی
اعراض از هیچ کار نمیتوان کرد مگر بخدا و لا قوة
قوت بر هیچ کاری توان پیدا کرد مگر بخدا این کلمه
کلمه ایست که جمیع هزار هزار عالم را فرا گرفته بعضی
معنیهائی

معنیهایش را عرض کنم تا اینکه در حال ذکر متوجه باشید
مثلاً حول از معصیت نیست مگر بخدا قوه بر طاعت
نیست مگر بخدا همچنین حول از مرض نیست مگر بخدا
قوه بر صحت نیست مگر بخدا حول از ذلت نیست
و قوه بر عزت نیست مگر بخداوند عالم جلت شانه
حول از فقر نیست و قوه بر غنا نیست بخداوند عالم
جلت شانه حول از هم و غم نیست و قوه بر فرح
و شادی نیست مگر بخداوند عالم جلت شانه و امثال
اینها که چیزی از برای این کلمه قوه بیرون نمیرود
و جمیع فوایدی که در ملک هست در این کلمه است
باری میفرماید ان الله هو الرزاق ذو القوة المتین
قوه بر چیز مال خداست و خداست قوی احدی
از کاینات صاحب قوه نیست ذو القوة
خداست لا قوة الا بالله المتین خداوند متین است

خدا امرش محکم و شدید بهیچ جه فتور در تقدیر خدا
دارد خدا و حکم خدا یافت نمیشود پس این خلق
که کرده و تدبیری که کرده در نهایت استحکام
و متانت است نقصان در خلقت او نیست
پس شما را خدا خلق کرده برای عبادت این
معنی فارسی آیه بود که عرض کردم در ایام گذشته
در عرض سال تفسیر میکردم این آیه شریفه را
و کلمه کلمه آن را معنی میکردم تا آنکه بعد از آنکه
کلمه کلمه آیه تمام شد آن کلمات را پیوسته
کنیم و ترکیب کنیم از میان آنها ببینیم مطلب چه
بیرون می آید کلمه کلمه آیه را گفتیم تا اینکه سخن
رسیده بود باین فقره که ما ارید منهم من رزق
و ما ارید ان یطعمون من از بندگان خود
وظیفه نمیخواهم که اگر مستمری بمن ندهند گاه گاهی

هم چیز

بمن چیزی بدهند سخن در اینجا بود که این رزق یعنی چه
لابد انعام یعنی چه و چنین قرار سالهای سابق براین بود
که بهر جائی که سخن رسیده بود در این ایام محرم
حکایت سید الشهدا صلوات الله وسلامه علیه از
همان فقره که در دست داشتیم بیرون میاوردیم
هر چه میخواست باشد هر فقره بود از همان فقره
احکام مصیبت را استخراج میکنیم پس بنا
بر آن عادت که بود تغییر حالت نداده امسال هم
بحول و قوه خدا از همان فقره که در دست داشتیم
و لا قوة الا بالله باز از همان فقره اسرار شهادت
و مراتب شهادت شهدا را انشاء الله بیرون
بیاوریم چون مقصود این بود که رزق را بیان
کنیم و معنی رزق درست فهمیده نمیشود مگر اینکه
مقدمه بطور اختصار عرض کنم تا بعد از آن مطلب

معلوم شود در احادیث رسیده است عرش
خدا چهار رکن دارد و از برای هر رکنی نوری است
چنانکه در یک حدیث عرض میکنند با امام که خانه
کعبه را چرا چهار گوشه قرار داده اند فرمودند که خانه کعبه را
چهار گوشه قرار داده اند بجهت اینکه بیت المعمور
در آسمان چهارم چهار گوشه است اینخانه را نوری است
چنانکه در حدیثی عرض میکنند با امام که خانه کعبه را
چهار گوشه قرار داده اند فرمودند که خانه کعبه را
چهار گوشه قرار داده اند بجهت اینکه بیت
المعمور در آسمان چهارم چهار گوشه است و اینخانه را
زیر آنخانه ساخته اند و برابر آن ساخته اند
تا اینکه اینخانه خاک را خاکیان طواف کنند
و آنخانه را که در آسمان چهارم است ملائکه
و روحانیان طواف کنند مثل عرض کنم تو تنی
داری

داری روحی داری و تن تو را در اینجا قرار داده اند
که خاکیان آنرا ببینند و با تو مصافحه کنند
و نگاه بتن تو کنند و گرد تن تو بگیرند و رو بتن
تو کنند اما روح در ملکوت برای اینست که
ارواح ملکوت با او معاشرت کنند همچنین
خداوند عالم برای اینخانه کعبه روحی قرار داده
در ملکوت و ملکوت آنعالم برای این خانه کعبه
روح قرار داده در ملکوت که آن روح بیت المعمور
باشد و آن خانه ایست در آسمان چهارم او را
در اینجا آفریده تا ملائکه او را ببینند و رو بان
کنند این را اینجا آفریده تا خاکیان اینرا
ببینند و رو بان کنند پرسیدند چرا خانه
کعبه را چهار گوشه قرار داده اند فرمودند بجهت
آنکه بازاء بیت المعمور است عرض کنم بیت المعمور

چرا چهار گوشه است فرمودند بجهت آنکه بیت المعمور را
بازای عرش ساخته اند چون عرش خدا چهار گوشه
دارد بیت المعمور هم چهار گوشه دارد بجهت اینکه
در زیر عرش ساخته اند مقصود اینکه عرش خدا
چهار گوشه دارد و هر گوشه را رکنی میگویند
یا آنکه هر سمتی از سمتهای او را رکنی از ارکان
او میگویند فرق نمیکند مقصود اینست که چهار
رکن دارد عرش و در زبان ائمه طاهرین و در علم
آل محمد علیهم السلام عرش معنیهای بسیار دارد یکدفعه
عرش میگویند و مقصودشان عرش وحدانیت
خداست وحدانیت خدا را عرش خدا میگویند
رب العرش العظیم یعنی صاحب وحدانیت
عظیم خداوند آدم و وحدانیت دیگر آنکه بجای خداست
آن را عرش میگویند و آنهم چهار گوشه دارد

سبحان الله

سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر

یکدفعه عرش میگویند و این آسمان نهم را
که بالای هفت آسمان و بالای کرسی است میخوانند
و اینهم چهار گوشه دارد و چهار گوشه آن طبایع است
که این عرش دارد که آن طبیعتها یکی حرارت است
و دیگر برودت و یکی رطوبت و یکی یبوست این
چهار طبع را خداوند عالم عرش قرار داده و قوام
عرش باین چهار طبع است و باین چهار طبع بر
پاست و باز ائمه علیهم السلام یکدفعه عرش
میگویند و مرادشان علم خداست و
عرش در اینمقام چهار رکن دارد و غیر حامل
این چهار نفرند و حاملان این علم از چهار نفر بوده
اند و یک رکن محمد است و یک رکن علی است
و یک رکن حسن است و یک رکن حسین است

پس عرش خداوند عالم پادشاهی است که بر
دوش این چهار نور است و علم خدا از ...
در ملک خدا ... و یک دفعه عرش میگویند
و مراد شاه از عرش تمام ملک خدا است تمام
ملک خدا را عرش میگویند الرحمن علی
العرش استوی یعنی خدا بر ملک خود مستولی
شد در اینوقت ملک خدا هم چهار گوشه دارد که
دارد و چهار رکن ملک خدا خلق است و رزق
و موت است و حیات و جمیع این ملک این
چهار گوشه دارد دانیست که خداوند عالم در
کتاب خود میفرماید الله الذی خلقکم ثم رزقکم ثم یمیتکم
ثم یحییکم هل من شرکائکم من یفعل من ذلکم
من شیء سبحانه و تعالی عما یشرکون یعنی خدا کسی است
که شما را خلق کرده و رزق داده و میمیراند
شما را